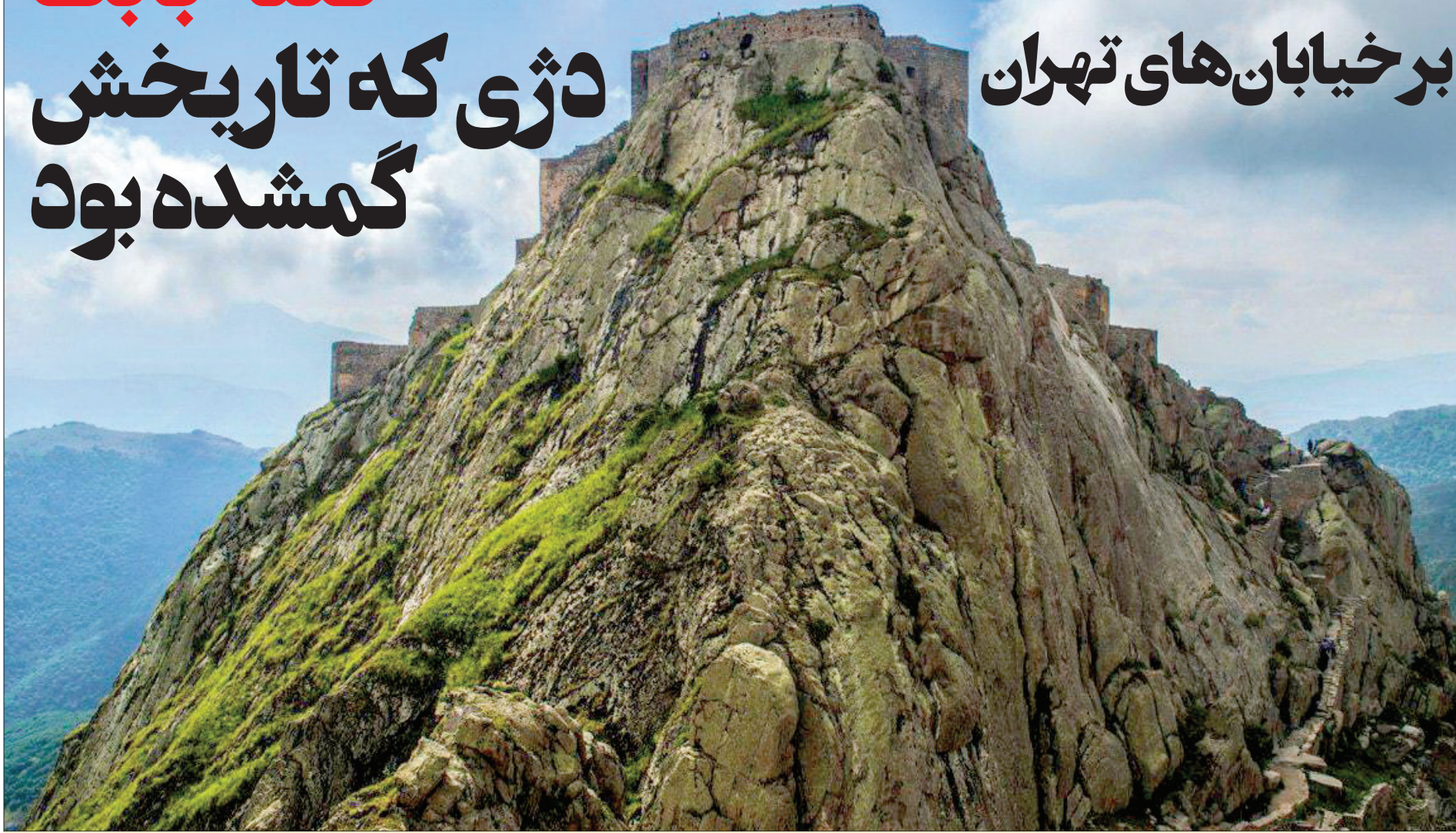


با پیشنهاد مدیر مسئول وطن یولی چندین خیابان در تهران به نام مفاخر ایران نام گذاری شد؛

دژ سردار ایرانی مقابل سرداران ترک خلافت عباسی؛

# قلعه بابک

## دژی که تاریخش گمشده بود



# نام مدافعان وطن بر خیابان های تهران



شنبه ۵ تیر ۱۴۰۰ | ۵۰۰۰ تومان

دوهفته نامه فرهنگی وطن یولی | سال سوم | ۸ صفحه

صمد بهرنگی؛ معلمی مبتکر در آموزش زبان فارسی

### درس معلم از بودن مزه مزه محبتی

صفحه پنج

بی توجهی ملت به وعده های قومی

### دغدغه مردم ایران،

### ایران است و بس

صفحه دو

استاد اعظم یوسف شیرزاد پدر کاراته آزاد ایران

### شیر آذری تبار

صفحه هشت

چگونه بهرنگی از چریک مارکسیست  
به قوم گرای پانترک بدل شد

# صمد

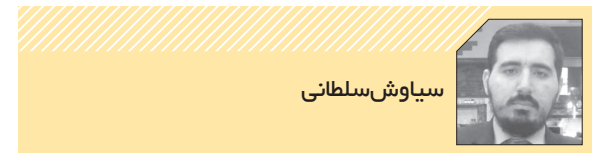


# ناسیونالیست می شود!

آنچه به کس نتوان گفت

## مهرعلیزاده و شش کلاس سواد نداشته تاریخی اش

غیر ممکن بود لذا آن ها محور جدیدی در شرق برای تنفس امپراتوری گشودند. این محور جدید با تمرکز بر سرزمین های قفقاز و آسیای میانه و با تکیه بر مشترکات زبانی ایجاد می شد. به طور مثال آچورا یکی از این نظریه پردازان بود که معتقد بود امپراتوری باید برای جلوگیری از فروپاشی و تداوم بقایش از سه عنصر پان اسلامیسیم، پان عثمانیسیم و پانترکیسیم به موازات هم استفاده کند اما پس از اینکه سران حزب اتحاد و ترقی خود را در جنگ جهانی اول شکست خورده یافتند تمرکزشان را بر عنصر سوم یعنی پانترکیسیم به عنوان تنها عامل مطرح برای جلوگیری از فروپاشی امپراتوری گذاشتند. (۴) تنوریسین های پانترکیسیم که از قضا برخی از آن ها غیر ترک (انگلیسی و یهودی) بودند مشترکات زبانی مردم عثمانی با مردم این مناطق را ظرفیت خوبی برای بهره برداری تلقی کرده و بدین خاطر ایدئولوژی پانترکیسیم را با اتکا به این ظرفیت تئوریزه کردند. استراتژی اصلی این ایدئولوژی این بود که اقوام آلتائیک مانند مغول، قرقیز، ازبک، ترکمن، قزاق، اویغور، تاتار و حتی آذری ها و استانبولی های آریایی نژاد اما آلتائیک زبان را با تکیه بر اشتراکات زبانی آن ها و با استحاله زبان هایشان در ترکی استانبولی، جهت دهی هویتی واحدی کرده و و پس از استحاله هویتی و فرهنگی، زمینه را برای تصرف اراضی آن ها توسط امپراتوری عثمانی فراهم آورده و بدین وسیله با افزایش قلمروی امپراتوری آن را حیاتی دوباره بخشد. این هویت واحد که تحت عنوان بسیار کلی ترک، که به مجموعه وسیعی از اقوام آلتائیک که حتی تقریباً توانایی درک متقابل زبانی یکدیگر را ندارند گفته می شد، مرزبندی شد. امری که هیچگاه پیش از آن سابقه نداشت و این گروه های قومی با توجه به قومیتشان هویت خود را تعریف می کردند (ترکمن، قرقیز، ازبک، ...). و حتی شهروندان عثمانی قبل از این تاریخ خود را عثمانی و طبقه حاکم و نخبگان خود را رومی می نامیدند و از واژه ی ترک استفاده نمی نمودند. (۵) این جهت دهی هویتی به مانند این بود که مردمان ایرانی تبار، آلمانی تبار، انگلیسی تبار و ایتالیایی تبار از این پس به جای بکار بردن عناوین ایرانی، آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی، خود را تحت هویت کلی آریایی و یا هند و اروپایی معرفی کنند. بنابراین تحت عنوان کلی ترک معرفی کردن مردم آذربایجان و سایر گویشوران نژادهای آلتائیک (ترک-مغول) بر پایه ی مشترکات زبانی، ایده ای جهت جلوگیری از فروپاشی و گسترش سرزمینی امپراتوری عثمانی بود.



سیاوش سلطانی

امسال در حین انتخابات ریاست جمهوری و در بحبوحه مناظرات آن یکی از کاندیدها در کمال شگفتی ادبیات پانترکیستی و ایدئولوژی حزب حرکت ملی ترکیه و بوزقورد شاخه جوانان آن را در جلوی چشم میلیون ها بیننده بازتولید کرده و در بطن کلامش قرار داد. مهرعلیزاده با کمال بی سوادی تاریخی گفت که آذری نامیدن مردمان آذربایجان غلط است و آن ها را باید ترک نامید. این سخنان باعث بهت و حیرت هر صاحب دانش و آگاهی است و خشم عمومی را برانگیخت. محسن مهرعلیزاده کاندیدایی نام آشنا در عرصه سیاسی ایران و آذربایجان است. او پیش از این در سمت های مختلف اجرایی نقش آفرینی کرده و استانداری خراسان، استانداری اصفهان و در دوره ی ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی، معاونت ریاست جمهوری و ریاست سازمان تربیت بدنی را بر عهده داشته است. این سابقه نشانگر این است که مهرعلیزاده در تمام دوران انقلاب در سمت های بالای مدیریتی حضور داشته و در سیستم بوروکراتیک کشور پوست اندازی کرده است. (۱) اما نقطه تاریک و گنگ ماجرا اینجاست که شخصی با این سابقه اجرایی و آشنا به صحنه سیاسی ایران تا این حد به مسائل هویتی و ژئوپلیتیک ایران ناآگاه و از آن ها بی اطلاع است. مهرعلیزاده با طرح چنین سخنانی نشان داد که درک صحیحی از منافع ملی و مولفه های آن نداشته و با مفاهیمی چون وحدت ملی و منافع ملی ناآشناست. انکار او بی اطلاع است که یکی از مهم ترین دستاویزهای دشمنان ایران برای ضربه زدن، تحریک گسل های قومی و تقویت گروه های تجزیه طلب است؟ حال سوال این است که چطور شخصی که تا این حد بی تدبیری سیاسی بر ذهنش حاکم است توسط اعضای سخت گیر شورای نگهبان برای ریاست جمهوری ایران احراز صلاحیت شده است؟

اما نکته ای که مهرعلیزاده در مورد پروژه ی پانترکیستی ترک نامیدن مردم آذربایجان نمی داند چیست؟ ترک نامیدن مردم آذربایجان از کلیدواژه های ایدئولوژی پانترکیسیم است. سابقه این دست از تبلیغات سیاسی به اواخر درون عثمانی باز می گردد. جریان اصلاح گر عثمانی در آن زمان و به ویژه ترکان جوان و حزب اتحاد و ترقی در پی رفع انسداد سیاسی امپراتوری عثمانی با تکیه بر ملی گرایی، لیبرالیسم و مشروطیت بودند. آن ها که سخت از شکست های امپراتوری و از دست دادن قلمروهای اروپایی امپراتوری از قرن هجدهم تا آن زمان ناراضی بودند در پی استراتژی جدیدی بر آمدند. (۲) این تمایلان با تحریکات هویت خواهانه برخی از اقوام غیر اسلاو امپراتوری روسیه تزاری به ویژه تاتارها که برخی از فعالان استانبول را مکان تبعید خودخواسته شان کرده بودند همزمان شد و باعث شد که توجه ترکان جوان به اقوام آسیای مرکزی و آلتائیک نژاد ها (ترک-مغول) جلب شود. (۳) معطوف به این تحولات چون باز پس گیری سرزمین های اروپای شرقی با توجه به ضعف نظامی امپراتوری به ویژه پس از شکست های جنگ جهانی اول

## رویش بذر مهربانی

جشنواره حساب های  
قرض الحسنه بانک ملی ایران



۹۰ کمک هزینه خرید واحد مسکونی هر یک به مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان

۲۹۰ کمک هزینه خرید خودروی داخلی هر یک به مبلغ ۵۰ میلیون تومان

۳۹۰ کمک هزینه خرید کالای ایرانی هر یک به مبلغ ۲۰ میلیون تومان



021-64140

bankmelli1307

www.bmi.ir

bankmelli1307

## خاطرات تکاوران و شهدای اردبیلی نیروی دریایی ارتش



# وطن‌طولی

دو هفته نامه فرهنگی وطن یولی سال چهارم | شماره ۴۲ | ۸ صفحه

سیاست Politics

»

کتاب «مردان آب، مردان آهن» که به خاطرات تکاوران و شهدای نیروی دریایی استان اردبیل می‌پردازد با مقدمه «ناخدا یکم بازنشسته هوشنگ صدی کلخوران»، به همت واحد ادبیات پایداری حوزه هنری این استان و از سوی انتشارات سوره مهر در ۱۵۲ صفحه و قطع رقیعی منتشر شد. هوشنگ صدی (زاده ۱۳۱۸ در شیخ کلخوران اردبیل) مشهور به ناخدا صدی ناخدا یکم تکاور بازنشسته نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران است، که در طول جنگ ایران و عراق فرماندهی تیپ یکم تفنگداران دریایی ایران را برعهده داشت.

این کتاب شامل مصاحبه‌هایی است که شاهد مجتهدزاده اردبیلی، مؤلف کتاب، با تن از تکاوران اردبیلی نیروی دریایی ارتش، از جمله ناخدا یکم بازنشسته هوشنگ صدی کلخوران، ناخدا احد مردآزاد، «ناوسروان موسی قربانی، ناوسروان حمید خدابخش، رحمت حسن‌زاده، علی یزدان‌خواه، علی ابراهیمی نیاری، حیدر

به نامزدهایی که قصد دارند در آینده وارد رقابت‌های سیاسی شوند پیشنهاد می‌شود که در هر عرصه‌ای هستند منافع ملی و زبان فارسی که هر دو تحکیم‌کننده وحدت ایرانیان است را ملاک عمل و خط کش برنامه ریزی‌های خود قرار دهند و با استفاده از تجربه‌ای که نامزدهای این دوره از انتخابات ریاست جمهوری در این زمینه داشته‌اند، اهداف خود را تعیین کنند. زیرا اکنون می‌بینیم نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری که به اختلافات دامن می‌زدند با شکست مواجه شدند. پس راه پیروزی وحدت ملی ایرانیان است و نه هیچ بی‌راهه دیگری.

**بی توجهی ملت به شعارها و وعده‌های قومی و محلی در انتخابات ریاست جمهوری؛**

# دغدغه مردم ایران، ایران است و بس



## سعیده‌عارفی

در مناظرات انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ چند تن از نامزدها مدام سعی داشتند تا با استفاده از زبان ترکی رای بخشی از مردم را به این بهانه جذب کنند و با سواستفاده از اصل ۱۵ قانون اساسی آن چنان جلوه می‌دادند که گویا ترک‌زبانان ایران دغدغه اصلی‌شان زبان است و با این حرکت می‌توان از آن‌ها رای طلب کرد.

و علاوه بر این بودند نامزدهایی که آن چنان به موضوع اقلیت اهمیت می‌دادند و قصد فدرالی کردن ایران را داشتند و چه کسی است که نداند فدرالیسم اسمی است مدرن برای تجزیه ایران.

در شماره پیشین وطن یولی به این موضوع به طور کامل پرداخته شد. با استناد به شواهد و سوابق تاریخی نشان داده شد که سو استفاده از اختلافات

زبانی و مذهبی و قدرت‌طلبی مبتنی بر آن به همین چند دهه معاصر بر می‌گردد و سابقه‌ای طولانی ندارد. ضمن این که مشخص گردید که افرادی که به جهت قدرت طلبی کورکورانه از این اختلافات زبانی و مذهبی استفاده می‌کنند، هرگز دغدغه آن گروه زبانی یا مذهبی را نداشته‌اند و تنها هدفی که دنبال می‌کرده‌اند رسیدن شخص خودشان به قدرت بوده است. علاوه بر این‌ها از گذشته و امروز مردم گفته شد. مردم به ویژه آن‌هایی که شامل یکی از گروه‌های مذهبی و زبانی هستند نه تنها هیچ گاه به این اختلاف افکنی‌ها اعتنایی نداشتند و از اختلاف افکن‌ها گریزان بودند و دوری می‌جستند، بلکه همواره مبارزه علنی خود را با این چنین افرادی نشان داده‌اند.

افرادی که اکنون در حال دامن زدن به این اختلافات هستند و قصد دارند به بهانه این اختلافات مردم را جذب کرده تا به آن‌ها رای بدهند دو حالت بیشتر ندارند. یک این است که هیچ آشنایی با نیازها و مردم مناطق این گروه‌های زبانی و مذهبی نداشته پس نمی‌تواند برای آن منطقه کار مفیدی از پیش برد و دو این که همه این موارد را می‌داند، یعنی می‌داند که نیاز و خواسته‌های اصلی مردم آن مناطق این موضوعات نیست و مسئله

کتاب «مردان آب، مردان آهن» که به خاطرات تکاوران و شهدای نیروی دریایی استان اردبیل می‌پردازد با مقدمه «ناخدا یکم بازنشسته هوشنگ صدی کلخوران»، به همت واحد ادبیات پایداری حوزه هنری این استان و از سوی انتشارات سوره مهر در ۱۵۲ صفحه و قطع رقیعی منتشر شد. هوشنگ صدی (زاده ۱۳۱۸ در شیخ کلخوران اردبیل) مشهور به ناخدا صدی ناخدا یکم تکاور بازنشسته نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران است، که در طول جنگ ایران و عراق فرماندهی تیپ یکم تفنگداران دریایی ایران را برعهده داشت.

این کتاب شامل مصاحبه‌هایی است که شاهد مجتهدزاده اردبیلی، مؤلف کتاب، با تن از تکاوران اردبیلی نیروی دریایی ارتش، از جمله ناخدا یکم بازنشسته هوشنگ صدی کلخوران، ناخدا احد مردآزاد، «ناوسروان موسی قربانی، ناوسروان حمید خدابخش، رحمت حسن‌زاده، علی یزدان‌خواه، علی ابراهیمی نیاری، حیدر

آنها موضوعات اساسی‌تری است اما قدرت طلبی آن چنان چشمش را کور کرده که اهدافش را در مقابل منافع ملی، اتحاد ایرانیان و تمامیت ارضی ایران قرار می‌دهد.

اینک که نتایج انتخابات ریاست جمهوری مشخص شده است، خود اثبات نوشته پیشین است. معنی ساده این نتایج این است که گفتمان قومیت‌محور و غیر ملی موجب برنده شدن کسی و کسب آن مقام انتخابی نخواهد شد. یعنی مسائل زبانی و مذهبی دلیلی برای رای دادن به نامزد انتخابات ریاست جمهوری نخواهد بود. یعنی مردم ایران نه در گذشته و نه امروز به اختلاف افکن‌ها تمایلی نداشته و ندارند.

دغدغه مردم ایران، ایران است و بس‌ای کاش نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری علاوه بر پذیرش این موضوع سعی در تقویت این حس داشته باشند. نه این که به خودخواهی و قدرت طلبی اختلافاتی که مردم ناچیز می‌انگارند را بزرگ جلوه دهند و به دنبال سود و منافع شخصی خودباشند.

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ به وضوح نشان می‌دهد که اگر هدف نامزد تنها پیروز شدن در این رقابت باشد، بر عکس کاری که امسال صورت گرفت و بر اختلافات تاکید شد، باید بر وحدت ملی تاکید شود. به عبارت دیگر نامزدهای محترم باید این گونه اندیشه کنند که اگر دامن زدن به اختلافات (به هر شکل و در هر اندازه که باشد) موجب شکست می‌شود، شاید بهتر باشد راه همبستگی ملی را پیش گیرند و برای پیروز شدن به موضوع تقویت اتحاد همه مردم ایران بپردازند.

شاید بهتر باشد دیدگاه مردم را بپذیرند که رییس جمهوری که از جدایی‌ها به بهانه زبانی و مذهب گفتگو می‌کند به درد ایران نمی‌خورد. اگر از مردم ایران

رای می‌خواهند راهش بزرگ جلوه دادن اختلاف‌ها نیست. همان طور که در نوشته پیشین گفته شد، از گذشته تاکنون این مسائل خواسته هیچ کدام از مردم ایران نبوده است. اگر یک زمانی افراد شناخته شده جامعه ما به نادرست تصور کرده‌اند که این اختلافات برای به قدرت رسیدن قابل استفاده است، باید با دیدن نتایج این انتخابات متوجه شده باشند که مردم هرگز چنین دغدغه‌ای نداشته‌اند و این موضوعات چیزی نیست که حتی زمانی به چشم مردم ایران آمده باشد.

پس دوستانه به همه افراد و جریان‌های سیاسی پیشنهاد می‌دهم که اگر خواهان پیروزی در انتخابات‌ها هستید، ایران‌گرا باشید، ایران را مورد نظر و هدف خود قرار دهید، مردم ایران به اختلافات توجهی ندارند پس این روش اختلاف افکنی نه تنها به پیروزی شما کمک نمی‌کند بلکه باعث شکست شما نیز خواهد شد. به خاطر بسپارید که دغدغه مردم ایران، ایران است و بس.

اما مشکلی که در گذشته نیز وجود داشته امروز نیز متأسفانه ادامه پیدا کرده است. با یک مثال عینی این مشکل را بیان می‌کنم. سید جعفر جوادزاده (پیشه‌وری) زمانی که اعتبارنامه‌اش در مجلس شورای ملی تایید نشده، به جای تغییر روش و عقاید و تلاش برای دوره‌های بعدی مجلس، عقاید تجزیه طلبانه خود را در راه دیگری دنبال کرد. و در نهایت غائله آذربایجان را پیش آورد. حال مشکلی که با برخی نامزدها وجود دارد همین است. این نامزدهایی که در انتخابات ریاست جمهوری بر اختلافات تکیه می‌کنند و پیروز نمی‌شوند، به جای این که روش و عقاید خود را اصلاح کنند و برای دوره‌های

بعدی آماده شوند، از مسیر دیگری به دنبال بیشتر کردن همین اختلافات زبانی و مذهبی هستند. بدین معنی که همفکران این نامزدها وارد رقابت‌های انتخابات نمایندگی مجلس و عضویت در شورای شهر شده و با بیشتر کردن این اختلاف‌ها در شهرها این روش را دنبال می‌کنند.

این که این افراد هرگز دغدغه آن زبان داشته و آن مذهب را نداشته و ندارند پیش از این اثبات شده است. اما این که همچنان بر این شیوه اصرار دارند و کار را به شهرهای کوچک‌تر می‌کشاند خود گویای این است که راه پیشه‌وری را در پیش گرفته‌اند. آیا نباید جواب و واکنش مردم و حاکمیت همان باشد که در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به چنین افرادی داده شد؟

مدت هاست که مردم در شهرهای کوچک با این مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند. یعنی افرادی که نامزد انتخابات شورای شهر یا نمایندگی مجلس شده اند، از اختلافات زبانی و مذهبی درون شهرها بهره می‌گیرند تا به مقاصد شخصی خود برسند. در برخی از این شهرها دیده می‌شود که در گذشته مردم بدون داشتن چنین دیدگاهی‌که نمایندگان خود را در مجلس و شهر انتخاب می‌کردند. اما این افراد این اختلافات را به عمد به صورت غیر طبیعی بزرگ کرده‌اند

حاجعلی‌زاده نیاری، جعفر رحمانی، فرهنگ آذین و شادروان جابر چاوشلو که با فرماندهی ناخدا صدی در فتح خرمشهر نقش داشتند، انجام داده است.

در بخشی از این کتاب آمده است:درجه‌داری داشتم به نام «حمید ده‌بزرگی» که خدمه تفنگ ۱۰۶ بود. بیست و نه گلوله گذاشت توی جیب و با دو همراه قصد حرکت داشت، گفتم: «حمید، زیاد جلو نو خطرناک است.» گفتم: «تا جایی می‌روم که در برد سلاحم باشد.» رفتند و من با دوربین دیدم که هر گلوله را نثار یک تانک یا نفربر عراقی کردند. می‌خواستند دور بزنند و برگردند که جیبشان را زیر رگیار گرفتند. دو همراه حمید بلافاصله شهید شدند. خودش هم زخمی شد و دیدم که سربازهای دشمن آمدند سراغش و اسیرش کردند. چند شب بعد در رادیو عراق پیغامش پخش شد که «به ناخدا صدی بگویید من اینجا هستم، غیبت رد نکند.

### به تدبیر پشت هوا بشکنیم

### چرا باید ملت را دوست داشت؟



مجیدبجنوردی

یک مثال تاریخی میزنم و بعد می‌گویم چرا باید «ملت» را دوست داشت؟عارف قزوینی درباره تصنیف های وطنی اش نوشته است: «اگر من هیچ خدمتی دیگر به موسیقی و ادبیات ایران نکرده باشم، وقتی تصنیف وطنی ساخته ام که ایرانی از ده هزار نفر، یک نفر نمی‌دانست وطن یعنی چه. تنها تصور می‌کردند وطن شهر یا دهی است که انسان در آنجا زاییده شده باشد» (از دیوان عارف قزوینی. نقل از کتاب آجودانی، ماشاءالله. مشروطه ی ایرانی. تهران: اختران. ۱۳۸۴. ص ۷).

گاهی بعضی واژه ها آنقدر از صدا و سیما و سایر رسانه ها به ویژه در ایام انتخابات به گوشمان می‌خورند که ارزش آنها را فراموش می‌کنیم و کلیشه اش میبنداریم! «وطن» و «ملت» از آن دست واژه هاست که امثال مرحوم عارف قزوینی و بسیاری کسان دیگر، خون دلها خوردند تا به ما یاد دادند که میهن و ملت اصلا چه هست و این تلقی سازنده و فراگیر و پیشرو از وطن را به ما آموختند.

ما (یعنی همه ما و به ویژه سیاستمداران ما) باید تاریخ بخوانیم و این واژه ها را از عمق جان درک کنیم تا خردمندانه، «ملت» را دوست داشته باشیم و بر طبل خالی قوم گرایی نکوبیم. سیاستمداری که تاریخ این مملکت را خوانده باشد میداند که این وحدت و یگانگی و ایضا این مفاهیم ارجمند وطن و ملت رایگان به دست نیامده است که برای جمع کردن چند رای، شعار قوم گرایی و قبیله گرایی دهد و ترک را جای آذری بنشانند!

از قضا یکی از موانع دموکراسی در مملکت ما حرکت های قوم گرایانه و در تعریف حادثر آن تجزیه طلبانه است. فکر کنید زمانی که مملکتی درگیر حرکتی جداسر شود، دیگر دموکراسی و مسائل اینجنینی اولویت ندارد. بلکه تمام هم و غم نیروهای دموکراسی خواه باید صرف حفظ اصل وطن، به عنوان بستر رشد و نمو دموکراسی شود. بنابراین دموکراسی و قوم گرایی نقطه مقابل هم هستند و در زمان انتخابات ابه عنوان نماد دموکراسی آ شعار قبیله گرایی دادن خود از طنزهای تلخ است.



### ادامه از سرمقاله

مروجان اندیشه‌های عده ای محدود و کم اهمیت در کشور ترکیه تبدیل شده اند. در این بین به نظر می رسد محسن مهرعلیزاده نیز از همان جنس بی سوادان تاریخی است که بدون داشتن اندک مطالعه ی تاریخی و بدون علم به پشت پرده ی ایدئولوژی و اندیشه‌های پانترکیستی و فقط و فقط در راستای کسب قدرت اقدام به ترویج و استفاده از مولفه‌های ایدئولوژیک پانترکیستی می کند. این دسته از سیاستمداران که به جناح‌های مختلف سیاسی داخلی و حتی بعضا اپوزیسیون تعلق دارند در این چند ساله جهت قبضه قدرت به وفور از ابزارهای قومیتی بهره برده‌اند. آن‌ها به جای اینکه به مشکلات اساسی و بنیادین مردم ایران و یا حوزه انتخابیه خود مانند فقر، بیکاری، عدم توسعه یافتگی، فساد اداری و . . . بپردازند، چون رفغ این مصائب را در حد و اندازه و توان علمی، فنی و اجرایی خود نمی‌دانند به ابزارهای قومی و قبیله ای متوسل می شوند. نمونه ی اعلامی از این دسته از سیاستورن را می توان افرادی مانند پزشکیان، قاضی پور، حضرتی و خود مهرعلیزاده نامید. بنابراین هدف اصلی این گونه افراد که متعلق به طیف‌های مختلف سیاسی هستند نه دغدغه‌های زبانی و قومی که سودای قدرت است.

نتیجتا باید به مهرعلیزاده و افرادی مانند او توصیه کرد که برای نامزدی ریاست جمهوری کشوری مانند ایران که مهد فرهنگ و تمدن بشری است ابتدا حدالمقدور حتی در حد و اندازه ی تاریخ دوره ی دبیرستان به مطالعه ی تاریخ این سرزمین بپردازند سپس داعیه سکنداری مملکت را در سر بپروارند.

۱-زندگینامه محسن مهرعلیزاده درwww.jamaran. news
تاریخ آخرین دسترسی:۲۰۳۳/۰۰/۱۴۰۰
۲-اندیشه‌ها و فعالیت‌های سیاسی ترکان جوان در
https://ottomanstds.com/۱۵۲۲تاریخ آخرین دسترسی:۲۰۳۳/۰۰/۱۴۰۰
۳-بیات، کوه، پان ترکیسم و ایران، چاپ اول، تهران، شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب،۱۳۸۷ص ۱۰-۱۴
۴-گفتگو با دکتر تورج اتابکی درباره تاریخچه پانترکسیم و ادعاهای ارضی آن در
https://kayhan. london/
۵-F. Asli Ergul,The Ottoman Identity:Turkish,Muslim or Rum?,Middle Eastern Studies,june۲۰۱۲۶۳۵–pages۶۳۱, Eastern Studies,june۲۰۱۲

چرا باید ملت را دوست داشت؟

## دوستی «همه» ملت ایران



داوددشتبانی

بدون شک میهن دوستی به معنای عشق و علاقه به تک تک شهروندان ایرانی و همه هم میهن نان فارغ از عقیده و باور و نگرش آنان است بگذریم که یک انتخاب و رای که منجر به انتخابی چهارساله می‌شود حتی در این مرتبه و مرحله هم نیست و باور و عقیده هم تلقی نمی‌شود. شوربخانه پس از هر انتخابات برخی از فعالین سیاسی با ادبیاتی تند و زننده طرفداران یک نامزد یا نظر درباره انتخابات را مورد طعنه و حتی حمله زبانی قرار می‌دهند و با تندترین الفاظ آنان را مورد خطاب قرار

می‌دهند. حال آنکه مگر گناه و تقصیر کسانی که مورد حمله قرار گرفته‌اند چیست؟ جز اینکه که از یک «حق» خود برای رای دادن یا ندادن استفاده کرده‌اند؟ مگر افراد برده استفاده از «حق» خود می‌توانند مورد شماتت و طعنه و حمله قرار بگیرند؟ صحنه حمله برخی از هم وطنان ایرانی مقیم خارج از کشور که برای رای داندن به سفارت ایران مراجعه کرده بودند

به همان اندازه دردناک و ترسناک بود که سخنان تند و خارج از عرف برخی سخنوران و صاحبان تریبون که هواداران نامزد دیگر یا کسانی که به هر دلیلی رای نداده‌اند را مورد تهمت و طعه قرار دادند. بدون شک همانگونه که رئیس‌جمهوران منتخب نیز پس از انتخاب تاکید می‌کنند امروز آنان نه تنها نماینده و برگزیده اقلیت انتخاب کننده آنان که نماینده «همه ملت» هستند و بایستی خواسته‌ها و آمال همه ملت را نمایندگی کنند. حتی از این هم بگذریم اساسا ملت صاحب حق است و براساس این حق می‌تواند انتخاب اشتباه داشته باشد و هیچ نیرو و جریان و فردی

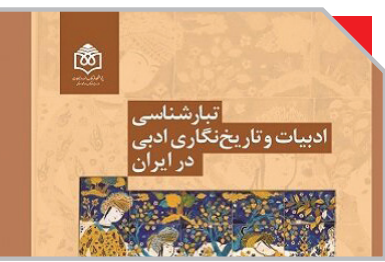
انتخابات‌ها فرصتی برای همبستگی و همگرایی و رفع مسالمت‌آمیز اختلاف نظرها در جوامع است. بشر در گذر زمان به این نتیجه رسیده که انتقال قدرت از فرد یا گروه سیاسی به فرد یا گروه سیاسی دیگر را از طریق مسالمت‌آمیز و با رای اکثریت مردم رقم بزند و از این

طریق کمترین آسیب متوجه جامعه شود. جامعه ایرانی نیز در تمرین این شیوه از حکمرانی است. انتخابات ریاست جمهوری اخیر در قیاس با انتخابات‌های پیشین ریاست جمهوری تب و تاب کمتری در برداشت و البته کم مشارکت‌ترین انتخابات جمهوری اسلامی نیز طی آن رقم خورد انتخاباتی که به انتخابات های دوران آیت‌الله هاشمی رفسنجانی شباهت زیادی داشت پیروز نهایی انتخابات کم و بیش برای همه روشن بود و مشارکت مردمی هم

در انتخابات از یک متوسط قابل قبولی برخوردار بود. تاکنون انتخابات دور دوم ریاست جمهوری مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با ۵۲ درصد از کمترین میزان مشارکت واجدین شرایط رای دادن در انتخابات های جمهوری اسلامی برخوردار بود و اکنون انتخابات ۱۴۰۰ با ۴۸ درصد مشارکت واجدین شرایط آن رکورد را شکسته است. به هر حال انتخابات به پایان رسیده و باید به پس از انتخابات اندیشید. اکثریتی که رای نداده‌اند و البته حدود ۳۰ درصد آن طبیعی است و به هر دلیلی در اکثر انتخابات‌ها رای نمی‌دهند و بیش از ۳۰ درصد به رئیس‌جمهور منتخب رای داده‌اند و حدود ۲۰ درصد نیز در این میانه به فرد دیگری رای داده‌اند یا رای باطله در صندوق انداخته‌اند. آیا این صورت‌بندی جامعه ایرانی است؟ جامعه‌ای چندپاره و از هم گسیخته؟! وظیفه جریان‌های سیاسی متعهد و دوستدار میهن در قبال چنین جامعه‌ای چیست؟

**میهن دوستی به معنای عشق و علاقه به تک تک شهروندان ایرانی و همه هم میهن نان فارغ از عقیده و باور و نگرش آنان است بگذریم که یک انتخاب و رای که منجر به انتخابی چهارساله می‌شود حتی در این مرتبه و مرحله هم نیست**

## تبارشناسی ادبیات و تاریخ‌نگاری ادبی در ایران



کتاب «تبارشناسی ادبیات و تاریخ‌نگاری ادبی در ایران» نوشته محمدحسین دلال رحمانی در ۳۳۹ صفحه و با قیمت ۳۸ هزار تومان از سوی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات منتشر می‌شود. این کتاب، روایتی از ظهور ادبیات و تاریخ‌نگاری ادبیات در ایران است که تلاش می‌کند تبار ادبیات و تاریخ‌نگاری آن را در سه دوره باستان (پیش از حمله اعراب) میانی (از حمله اعراب تا مشروطه) و معاصر (از روزگار مشروطه تاکنون) بررسی کند و نسبت ظهور آن را با فرایند نوگرایی روشن سازد. همچنین قرن‌های میانی خود شامل سه دوره ابتدایی، میانی و انتهایی است. دوره ابتدایی تا حمله مغول که تقریبا با دوره سبک خراسانی در شعر فارسی انطباق دارد؛ از آن پس تا انتهای دولت صفوی، میانه قرن‌های میانی و از سقوط صفویه تا مشروطه انتهای قرن‌های میانی نام گرفته است. این تقسیم‌بندی به‌طور مشخص به تغییرات ادبی در این دوران نظر دارد و آغاز هر دوره را بر تغییری در مناسبات رایج در نظم و نثر آن دوران منطبق کرده است. این کتاب در کنار مقدمه، از سه فصل تشکیل شده. فصل اول به مباحث نظری تعلق دارد. فصل دوم به تبارشناسی ادبیات و تاریخ‌نگاری ادبی اختصاص دارد و شامل ۹ بخش است.

با پیشنهاد مدیر مسئول وطن یولی چندین خیابان در تهران به نام مفاخر ایران نام گذاری شد؛

# نام مدافعان وطن بر خیابان‌های تهران



با احترام نظامی آنان را کنار همان پل دفن کنند. همچنین در ادامه سیصد و چهارمین جلسه شورا تغییر نام خیابان اندیشه هشتم به نام شهید بدالله بایندر به تصویب رسید. بدالله بایندر (زاده ۳ مرداد ۱۲۹۲ در تهران - درگذشته ۴ شهریور ۱۳۲۰ در بندر انزلی) ناسروان نیروی دریای ایران بود که در مقاومت در برابر حمله روس‌ها در جنگ جهانی دوم به شمال ایران، نقش اساسی داشت و در این نبرد کشته شد.

در ادامه این جلسه همچنین خیابان اندیشه نهم در خیابان شریعتی به نام فرنگیس حیدرپور نام گذاری شد. فرنگیس حیدرپور (۱۳۴۱- ) ساکن روستای اوزین گورسفید از توابع گیلانغرب در کرمانشاه و از قهرمانان غیرنظامی جنگ ایران و عراق بوده است. او در حمله نظامیان عراقی به روستای محل سکونتش با یک تبر از خود در برابر سربازان ارتش بعث عراق دفاع کرد. فرنگیس در پی برخورد با دو سرباز عراقی بدون داشتن سلاح گرم، با تبر پدرش با سربازان درگیر شده، یکی را کشته و دیگری را با تمام تجهیزات جنگی اسیر می‌کند و به مقر فرماندهی ارتش ایران تحویل می‌دهد.

تغییر نام اندیشه دهم به نام شهید حسینی صدآفرین از دیگر مصوبات سیصد و چهارمین جلسه شورای شهر تهران است. حسینی صدآفرین در زمان ورود متفقین به خاک ایران در شهریور ۱۳۲۰ مش در پاسگاه «کلوز» که مابین روستاهای خواجه‌بلاغی و خوش‌آباد پیله‌رود نمین قرار دارد، به تنهایی چندین ساعت در مقابل قشون بیگانه ایستادگی کرده و در نهایت جان خود را مانند پدران حماسه‌ساز خویش فدای سرزمین مادری نمود. فرمانده قشون شوروی با شنیدن ماقوع از کشته شدن حسین علی بسیار ناراحت می‌شود و نام شهید را جویا می‌شود و در مقام تحسین بجای صدآفرین به زبان روسی بر ایشان «هزارآفرین» می‌گوید.

همچنین در این جلسه با رای موافق اعضای شورا خیابان نیایش واقع در خیابان توحید به نام اردبیل تغییر نام یافت. اردبیل از استان‌های

با اهمیت ایران به‌شمار می‌آید و دارای آثار و ابنیه تاریخی و جاذبه‌های طبیعی بسیار زیادی است. شهرت و اهمیت اردبیل تنها از آن جهت نیست که چند تن از پادشاهان ایران آن شهر را قرارگاه خود ساختند، بلکه در عصر باستان و قرون اولیه اسلامی کرسی آذربایجان بوده است و بعدها تبریز جایگزین آن شد.

در ادامه بررسی صورت جلسه کمیسیون نام‌گذاری خیابان کوثر یکم واقع در ستراخان به نام پارس‌آباد از شهرستان‌های شمال استان اردبیل نام گذاری شد. همچنین کوچه دوم به نام گرمی شهری در شمال استان اردبیل و کوچه سوم به نام کوثر یکی از شهرهای استان اردبیل نام‌گذاری شد.

در ادامه جلسه خیابان سرسبز جنوبی واقع در مرداران به نام تات (از زبان‌های ایرانی) نام گذاری شد. مردم تات زبان ایران یا تاتی جنوبی از زبان‌های ایرانی شمال غربی است که به شکل پراکنده و نقطه‌ای به در نیمه شمالی ایران (از آذربایجان تا شمال خراسان) زندگی وجود دارد. بیشتر جمعیت تات‌های ایران در استان‌های مرکزی، قزوین، تهران، اردبیل، زنجان و خراسان شمالی یعنی شهرستان‌های داموند، ایوانکی، برغان، طالقان، زرنده، تاکستان و بوئین‌زهر و شاهرود، خلخال، رودبار، طارم، جاجرم و اسفراین و شهرستان گرمه شهرستان آران و بیدگل استان اصفهان دیده می‌شوند. این درحالیست که تات‌های قفقاز یا تات‌های شمالی به زبانی از زبان‌های ایرانی جنوب غربی صحبت می‌کنند و از همین روی با تات‌های ایران متفاوت هستند.

همچنین در این جلسه خیابان دوم واقع در خیابان کاشان به نام بادرود نام‌گذاری شد. گفتنی است شهر بادرود از توابع شهر کاشان در استان اصفهان می‌باشد و به دلیل بارگاه مقدس آستان امامزاده آقاعلی عباس در زمره شهرهای زیارتی کشور به‌شمار می‌آید.

در ادامه خیابان امیری واقع در بلوار فرانزه بنام «بان» و خیابان سپهری واقع در بلوار فرانزه به نام «سقر» و خیابان انوشه واقع در بلوار فرانزه به نام «کامیاران» نام گذاری شد. همچنین سی و پنج متری آبشار واقع در حدفاصل دانشگاه علوم انتظامی تا بلوار خرم‌آباد به نام «ایلام» نام گذاری شد.

در ادامه این جلسه اعضای شورا به تغییر نام خیابان سروش واقع در خیابان معلم به نام سرلشکر محمد سلیمی رای موافق دادند. محمد سلیمی سرلشکر نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران و دومین فرمانده کل ارتش از خرداد ۱۳۲۹ تا شهریور ۱۳۲۴ بود. وی در کابینه اول میرحسین موسوی برای مدت ۴ سال به‌عنوان وزیر دفاع ملی فعالیت می‌کرد.

شصت و سومین صورتجلسه کمیسیون نام‌گذاری شورای شهر تهران در سیصد و چهارمین جلسه شورا، مورد بررسی قرار گرفت که همه موارد نام‌گذاری این صورتجلسه به تصویب اعضای شورا رسید. در این جلسه، به پیشنهاد داود دشتبانی، معاون ارتباطات و امور بین‌الملل شورای شهر تهران، نام‌گذاری خیابان‌هایی به نام مفاخر ایرانی چون نایب السلطنه عباس‌میرزا قاجار ولیعهد و فرمانده سپاه ایران در دوره جنگ‌های ایران و روسیه، جوادخان گنج‌های یا جوادخان زیادوغلی قاجار، حاکم گنجه که در برابر روس‌ها پایداری کرد و به همراه خیل عظیمی از مردم گنجه به شهادت رسید، سرلشکر محمد سلیمی، دربار شاه غلامعلی بایندر و نام چندتن از شهیدان حمله متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ صورت گرفت و همچنین نام زبان «تات»، شهرهای اردبیل و پارس‌آباد و گرمی و کوثر و بانه و سقر و کامیاران و ایلام؛ از جمله مهم‌ترین این نامگذاری‌ها بود.

در این جلسه پیشنهادها و دلایل تغییر نام و نام‌گذاری معابر نیز بیان شد از جمله نام‌گذاری خیابان اندیشه واقع در خیابان شریعتی به نام عباس میرزا (سردار بزرگ ایرانی) بود. عباس میرزا نامدار به عباس میرزا نایب‌السلطنه از شاهزادگان قاجار و فرزند فتحعلی‌شاه و آسیه‌خانم دولو بود که ولایت‌هدی ایران و نیابت سلطنت پدرش در آذربایجان را بر عهده داشت. گفتنی است که عباس میرزا یکی از دلیرترین و شجاعترین و با کفایت‌ترین فرزندان فتحعلیشاه بود و فرماندهی ارتش ایران در جنگ‌های ایران و روس برعهده داشت و علی‌رغم شجاعت و درایت فراوان به علت برتری نظامی روس‌ها موفق به پیروزی نشد. در ادامه این نام‌گذاری‌ها خیابان اندیشه یکم به نام شهید جوادخان گنجه‌ای تغییر نام یافت. جوادخان زیادوغلی قاجار فرزند شاهرودی خان، آخرین حکمران ایران در گنجه است که در آغاز دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه در زمان قاجار و در جریان تهاجم سپاهیان روسیه تزاری به فرماندهی ژنرال سسیانوف به گنجه، پس از جنگی دلورانه با یک پسر خود و بسیاری از مردم گنجه کشته شد. با این حادثه گنجه از دست ایران رفت.

همچنین خیابان اندیشه دوم به نام دربار شاه شهید غلامعلی بایندر نام‌گذاری شد. گفتنی است غلامعلی بایندر (زاده ۲۳ آذر ۱۲۷۷ - درگذشته ۳ شهریور ۱۳۲۰) درباردار نیروی دریایی ارتش و به مدت ۵ سال فرمانده این نیرو از مهر ۱۳۱۵ تا شهریور ۱۳۲۰ بود. وی در جریان درگیری‌های میان قوای ایران و انگلستان در جنگ جهانی دوم در خرمشهر در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۲۰ به شهادت رسید. در این درگیری ناوهای انگلیسی به عنوان میهمان در کنار ناوهای ایران پهلو گرفتند و ناوهای ایران را مورد حمله قرار دادند و درباردار بایندر در حال فرماندهی دفاع از میهن به شهادت رسید.

تغییر نام خیابان اندیشه سوم به نام شهید دریاقلی سورانی از دیگر نام‌گذاری‌های سیصد و چهارمین جلسه بود که با رای موافق اعضای شورا به تصویب رسید. دریاقلی سورانی یان چشمه‌ای (زاده ۱۳۲۴ در یان چشمه چهار محال بختیاری - درگذشته ۲۸ آبان ماه ۱۳۵۹ در تهران)، اوراق‌فروشی در حاشیه آبادان بوده که در جریان حمله عراق

به ایران متوجه نفوذ غافل‌گیرانه عراقی‌ها از رودخانه بهمنشیر می‌شود و مسافت ۹ کیلومتری را از گورستان انومیل‌های فرسوده در کوی ذوالفقاری تا نیروهای خودی را با دوچرخه می‌پیماید و آنان را از یورش عراقی‌ها آگاه می‌سازد. گفتنی است دو مارتن که نام آن برگرفته از دونده‌ای یونانی است که خبر پیروزی یونانی‌های در نبرد مارتن مقابل هخامنشیان را به آن رسانده امروز به عنوان یکی از شاخه‌های المپیک شناخته شده و جا دارد ما ایرانیان نیز مفاخر این چنینی خود را بیشتر بشناسیم و مسابقات دوچرخه با نام شهید سورانی را در سرتاسر کشور برگزار کنیم.

در ادامه هیئت‌های اندیشه پنجم، اندیشه ششم و اندیشه هفتم، واقع در خیابان شریعتی نیز به نام مصیب ملک محمدی، شهید محمد راثی هاشمی و شهید عبدالله شهریاری تغییر نام یافت. ژاندارم شهید سرخوچه ملک (مصیب) محمدی اهل روستای کلاشور، سید محمد راثی هاشمی و عبدالله شهریاری سه مرزبانی بودند که سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ به دلیل اشراف بر پل با عملیات تعقیب و گریز توانستند جلوی تجاوز ارتش شوروی را برای ۴۸ ساعت بگیرند. ارتش چهل و هفتم شوروی به سرلشکری «نویکیف» برای عبور از رود ارس باید از پل آهنی عبور می‌کردند که با ایستادگی مرزبانان ایرانی مواجه شدند. نیروهای ارتش سرخ در نهایت با کشتن این سه مرزبان و استفاده از توپخانه سنگین موفق به عبور از ارس و ورود به خاک ایران شدند. فرمانده روس زمانی که متوجه شد تنها مدافعان ایرانی تنها سه تن بودند دستور داد

برهیز می‌کند.



«نقاط امن»

**اسماعیل یغمایی منتشر شد**



کتاب «نقاط امن»، خاطرات‌باستان‌شناسی اسماعیل یغمایی،باستان‌شناس پیشکسوت ایران است که در ۲۳۱ صفحه و با قیمت ۷۵ هزار تومان از سوی انتشارات دادکین منتشر شد.اسماعیل یغمایی در این کتاب نقبی می‌زد به دهه ۴۰، به روستای صوغان شهرستان سیرجان و آئینی که در آن زمان هنوز پا برجا بوده به‌نام «عروس قنات»، آئینی که باستان‌شناسان خارجی آن را به تمسخر می‌گیرند و در گیر و دار حفاری تپه یحیی که از مهم‌ترین حفاری‌های ایران است، شاهد خدادهای عجیبی می‌شویم، گویی لحظه به لحظه در آن زمان زیسته‌ایم. در این کتاب ما با اسماعیل یغمایی سر کلاس سیمین دانشور، نویسنده کتاب سووشون حاضر می‌شویم تا دانشگاه‌ها و دیدگاه دانشجویان آن روزگار آشنا شویم. روزهایی که تازه رشته باستان‌شناسی در ایران راه‌اندازی شده بود. خودش نوشته است: «بچه خیابان زاله تهران هستم … و به گفته امروزی‌ها کارشناسی ارشد را از دانشکده باستان‌شناسی و هنر تهران آگروه باستان‌شناسی و تاریخ‌هنر دانشکده

چهار

تاریخ literature

دوهفته نامه فرهنگ و وطن یولی

سال چهارم | شماره ۴۲ | ۸ صفحه

وطن

**دژ سردار ایرانی مقابل سرداران ترک خلافت عباسی**

# قلعه بابک؛ دژی که تاریخش گم‌شده بود



مانداناخرم‌شقاکی

کشف قلعه بابک به نام استاد شروین باوند معروف به آریاپارت ثبت شد و امروز هم آنجا به قلعه بابک شهرت دارد و سازمان میراث فرهنگی به همین نام منعکس شده است.»

**جراحی گمشدگی هویت این قلعه در طول سده‌ها**

اما چرا تاریخ و هویت این قلعه در سده‌های پس از قیام بابک خرم‌دین به فراموشی سپرده شد؟ علت آن را شاید بتوان در اختلاف نظر مورخان برای در نظر گرفتن منطقه‌ای که این قلعه در آن قرار داشت دانست.

ابن‌خرداب، از بذ (نام کهن دژ بابک) بعنوان روستایی در آذربایجان نام برده است، طبری آن‌را حدوداردبیل دانسته است. مطهرین طاهر مقدسی آن را شهری با دیوارهای استوار خوانده‌است. ابن ندیم از آنجا به عنوان سرزمینی کوهستانی یاد کرده‌است. یاقوت آن را

کوره‌ای میان آذربایجان و اران نوشته‌است. مسعودی، بذا را به صیغه تشبیه، بذین نامیده که در کنار رود ارس واقع بوده‌است. وی در جایی بذین را ناحیه و کوهی در

**شروین باوند، فعال سیاسی ملی‌گرا در دهه ۳۰ برای کوهنوردی به روستایی در کلیبر می‌رود و در مسیر به دژی می‌رسند و پس از بررسی می‌گویند این دژ بابک خرم‌دین است**

آذربایجان دانسته، در جای دیگر آن را در آذربایجان و اران نوشته‌است. ابن‌عبدالمنعم نیز کوه بذین را در اران دانسته‌است ابودلف و یاقوت ذکر کرده‌اند که آب و هوای قلعه بذا ابری و مه‌آلود است.

از سوی دیگر نام بردن از واژه بذین این گمان را به وجود آورده است که دو بز وجود دارد، یکی در شمال و دیگری در جنوب. به اعتقاد برخی از محققان بذین در آذربایجان، اران و بیلقان قرار دارد به اعتقاد گروه دیگری بذا نام مکانی در اردبیل است. یعقوبی می‌نویسد که ابوجعفر (منصور خلیفه عباسی)، یزید بن حاتم مهبلی را والی آذربایجان قرار داد و یزید، یمنی‌ها را از بصره به آنجا گسیل داشت و روادبن مثنی‌ازدی را در تبریز تا بذا فرود آورد. اما از نوشته دینوری به سهولت می‌توان دریافت که بذا در جنوب رود ارس واقع بوده‌است. او می‌نویسد که بابک در بذا

به مقابله‌افشین شتافت، ولی چون دید لشکریان افشین او را از هر سو احاطه کرده و راه‌ها را بر او بسته‌اند، از رود ارس گشت و به جانب ارمنستان رفت. مینورسکی

ادیبات دانشگاه تهران آ. پس از کارشناسی و مدت‌ها سرگردانی سرانجام لوله‌کش اداره باستان‌شناسی فوت کرد و با سفارش زنده‌یاد دکتر نگهبان ردیف حقوقش را به من دادند. این‌طوری شد که از سال ۱۳۴۶ نخستین‌بار با دکتر نگهبان کلنگ به دست راهی بیلبان شدم. راهی که تا امروز به درازا کشیده است اما هنوز آن دانشجوی ۶۰–۷۰ سال پیش هستم و سخت دل‌بسته خاک.»

از این باستان‌شناس، تاکنون کتاب‌های «داستان پیامبران»، «بررسی‌های باستان‌شناسی در منطقه ایوه با پرفسور هنری رایت»، «سامزاده‌های تهران، ری و شمیران»، «شوش، شهر پانزدهم»، «کاخ بردک سیاه»، «آرایه‌های زینتی در ایران باستان»، «گیسوان هزارساله»، «وقتی که بچه بودم…»، «آن قصر که جمشید… / پیشینه‌شناسی تخت‌جمشید» و کتابی در حوزه کودکان با نام «خاتم پنگوئن و آقای کانگورو» منتشر شده است.

علیرضا قوچی معاون اداره کل میراث‌فرهنگی استان اذربایجان غربی در گفتگو با نشریه وطن‌یولی درباره وضعیت این قلعه گفت: درنظر داریم در سال ۱۴۰۰ قسمت‌هایی از قلعه که در اثر زمان دچار آسیب شده است را مرمت کنیم. عرصه و حریم دقیق آن را برای تهیه پرونده ثبت جهانی مشخص کنیم. مسیر سنگفرش شده‌ای را برای عبور گردشگران در نظر گرفته‌ایم. او همچنین در رابطه با کاوش‌های باستان‌شناسی در این قلعه گفت: تاکنون کاوشی در اینجا انجام نشده است اما در تلاش هستیم تا به زودی این اتفاق رخ دهد.

بذین را ناحیه‌ای در آذربایجان نامیده که در جنوب رود ارس نهاده شده‌است. وی ارس را رودی دانسته که از میان بذین در آذربایجان و کوه ابوموسی درخاک اران می‌گذرد. همچنین کسروی محل شهر بذا در جنوب رود ارس در قراچه داغ کنونی و شمال شهر اهر، اندکی مایل به شرق دانسته‌است. این نظر بعدها مورد تأیید باستان‌شناسان قرار گرفت و معلوم شد که قلعه جمهور در ۵۰ کیلومتری شمال شهرستان اهر و در ارتفاعات غربی شاخه‌ای از رود بزرگ قره‌سو در ۳ کیلومتری جنوب غربی کلیبر واقع است.

همین موضوع، یعنی اختلاف‌نظر محققان و پژوهشگران بر سر مکان دقیق بذا شاید مهم‌ترین عامل برای فراموشی تاریخ و هویت قلعه بابک تا زمان ما باشد. ازسوی دیگر به اعتقاد برخی از پژوهشگران قیام خرم‌دینان نه در یک قلعه و مکان که در چندین قلعه و مکان در منطقه آذربایجان رخ داده است که دژ جمهور یا دختر که امروز به نام قلعه بابک شناخته می‌شود مهم‌ترین آنها بوده است.

**از دژ نظامی تا جاذبه گردشگری**

اکنون اما قلعه بابک نه یک دژ نظامی که یک جاذبه تاریخی و گردشگری در منطقه آذربایجان است. این اثر تاریخی در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۴۵ با شماره ثبت ۶۲۳ به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.

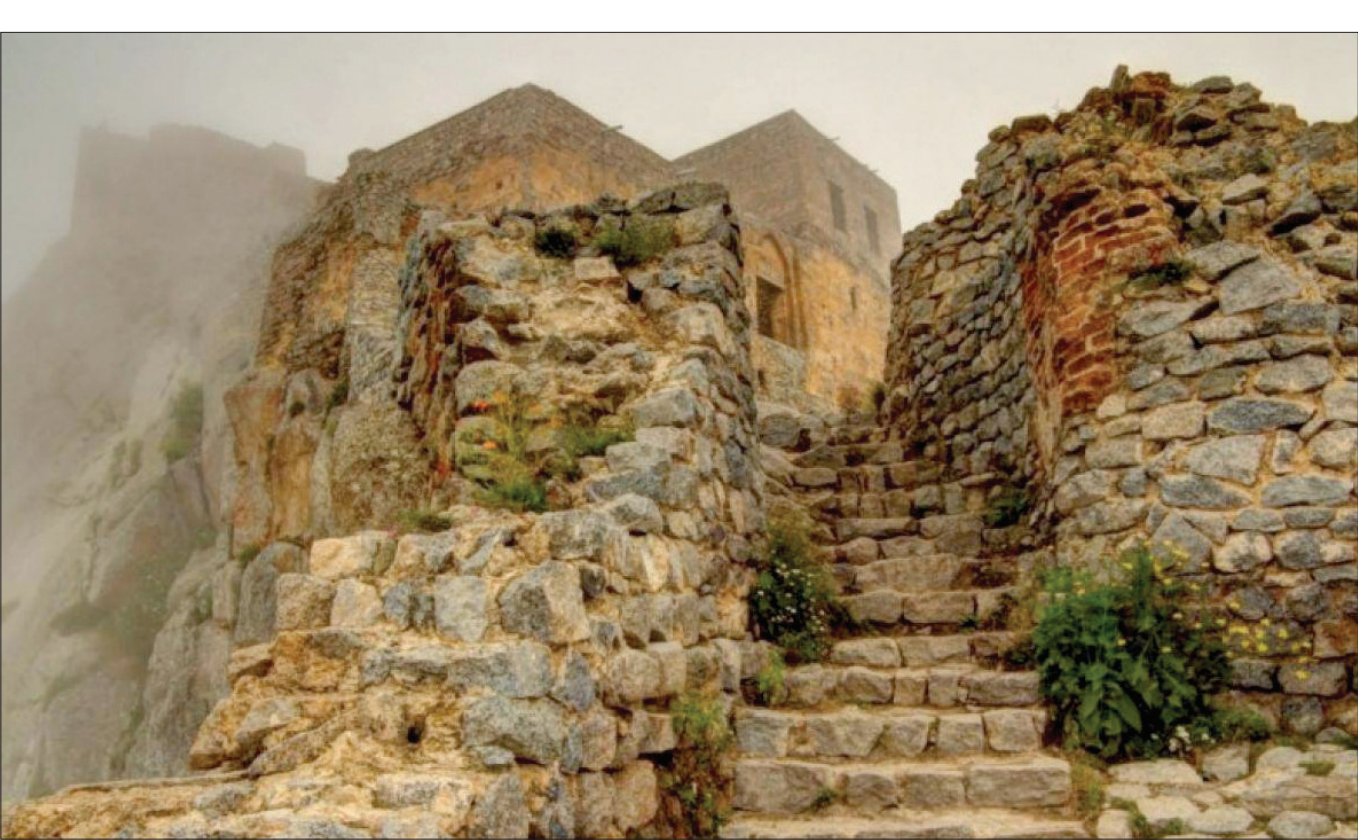
سنگ، ملات ساروج، آجر و چوب از مصالح بکار رفته شده در ساخت و تعمیر این قلعه‌است. در طراحی اصلی این قلعه، قصر اصلی بعد از ورودی قلعه واقع شده و داخل آن تالاری با هفت اتاق پیرامون آن وجود دارد. همچنین در شرق ساختمان قصر، آب‌انباری وجود دارد تا باران و برف زمستانی برای تحمل روزهای گرم تابستان ذخیره شود.

به زودی مسیر دسترسی گردشگران به داخل قلعه تکمیل می‌شود عرصه و حریم آن نیز برای ثبت پرونده جهانی نیز تعین و تکلیف می‌شود.

با این وجود تاکنون هیچ کاوش باستان‌شناسی مهمی که بشود بیشتر به قدمت و اصالت این قلعه پی برد انجام نشده است گزارش باستان‌شناسی مدونی در مورد این اثر موجود نیست.

علیرضا قوچی معاون اداره‌کل میراث‌فرهنگی استان آذربایجان غربی در گفتگو با نشریه وطن‌یولی درباره وضعیت این قلعه گفت: رنظر داریم در سال ۱۴۰۰ قسمت‌هایی از قلعه که در اثر زمان دچار آسیب شده است را مرمت کنیم. عرصه و حریم دقیق آن را برای تهیه پرونده ثبت جهانی مشخص کنیم.مسیر سنگفرش شده‌ای را برای عبور گردشگران در نظر گرفته‌ایم. او همچنین در رابطه با کاوش‌های باستان‌شناسی در این قلعه گفت: تاکنون کاوشی در اینجا انجام نشده است اما در تلاش هستیم تا به زودی این اتفاق رخ دهد.

به مقابله افشین شتافت، ولی چون دید لشکریان افشین او را از هر سو احاطه کرده و راه‌ها را بر او بسته‌اند، از رود ارس گشت و به جانب ارمنستان رفت. مینورسکی



چنین است رسم سرراه کهن

**جنبش سراسری خرم‌دینی**



احمدرضاحسینی

جنبش خرم‌دینان، از جنبش‌های اجتماعی و سیاسی قرون میانه در ایران بود که به مزدکیان عصر ساسانی منسوب می‌شد. آنان خرمیه و محمره و جاودانیه نیز نامیده شده‌اند. گزارش منابع درباره اصول عقاید خرم‌دینان، به گفتارهای خصومت‌آمیز درباره ترک تکالیف شرعی و معتقدات غیراسلامی و اباحه محدود می‌شود. به همین سبب، دست یافتن به تصویری روشن از تعالیم خرم‌دینان امکان‌پذیر نیست. اما نوشته‌های نویختی و مقدسی دانسته‌های سودمندی از تعالیم و آداب دینی ایشان به دست می‌دهند. گفتار مقدسی به‌ویژه اهمیت دارد، زیرا خود با خرم‌دینان مغرب ایران آشنا بوده، و نیز به این دلیل که سخنان را با لحنی معتدل و بی‌طرفانه بیان کرده است. به نوشته او، خرم‌دینان به فرقه‌ها و صنفهای متعدد تقسیم می‌شدند، ولی در اعتقاد به رجعت اتفاق نظر داشتند و به تغییر نام و تبدیل جسم معتقد بودند. به گمان ایشان، تمام پیامبران با آن که در شریعت و دین اختلاف دارند، همه یک روان و یک‌جان را احراز کرده‌اند. به عقیده آنان، وحی هیچ‌گاه قطع نمی‌شود.

همو نوشته است که خرم‌دینان اصحاب ادیان دیگر را مُصِیب (درستکار) می‌شمارند و می‌گویند تا کسی دین ایشان (یعنی خرمیه) را به خطر نیفکند، نباید او را دشنام داد و تخطئه کرد. از خون‌ریزی همواره پرهیز دارند، مگر به هنگامی که کسی عَلمِ خلاف برافزاید، ابومسلم را بزرگ می‌دارند و ابوجعفر منصور، خلیفه عباسی، را لعن می‌کنند و برای مهدی‌بن فیروز که او را از نسل فاطمه (دختر ابومسلم) می‌دانند، دعای بسیار می‌کنند. امامانی دارند که در احکام بدیشان رجوع می‌کنند و رسولانی دارند که در میان ایشان در گردش‌اند و آنان را فریشتگان می‌خوانند. هیچ‌چیز را مانند شراب متبرک نمی‌دانند. بنیاد دین آنان اعتقاد به روشنی و تاریکی است. از خرم‌دینان ماسبدان و مهران قنق به پاکیزگی سخت پایبند بودند و با مردم به مهربانی و خوشرویی رفتار می‌کردند. در میانشان کسانی به اباحه زنان به شرط رضای ایشان اعتقاد داشتند و هرچه را که نفس از آن لذت گیرد و طبع این‌میل کند و به کس ضرر نرساند، مباح می‌شمردند.

مقدسی در دو فقره دیگر نیز به‌خرم‌دینان اشاره کرده‌است.

آنچه از عقاید خرم‌دینان می‌بینیم، نشان می‌دهد که این فرقه نه یک جریان مذهبی، بلکه یک جنبش اجتماعی بود که بیرون ادیان مختلف را به سوی خود جمع می‌کرد. آن چنان که در شورش‌های خرمیان پیروان ادیان مختلف نظیر مسلمانان شیعه نیز حضور داشتند و در دوران اقتدار بابک، اعراب ازدی ساکن آذربایجان با بابلیان همراهی می‌کردند.

اما جغرافیای جنبش خرمی نکته جالبی است که نه تنها نشان می‌دهد در ایران یک جنبش ملی بوده، بلکه می‌توان تأثیرات آن را در سرزمین‌های اطراف هم دید. به‌نوشته مسعودی، خرم‌دینان در خراسان و نواحی کوهستانی شرق ایران، ری و نواحی اصفهان، بُرج، کرج ابودلف، کاشان، جبال، صیّمَره، سیروان، ورسنجان، اربوجان ماسبدان لرستان، همدان، ماه‌کوفه، ماه‌بصره، اوبانا در کوه‌های طالش و در آذربایجان پراکنده بودند.

اینان را در اصفهان خرمیه و کوذیه، در ری مزدکیه و سنیاده، در آذربایجان دقُولیه (ذقُولیه) و در چند جا محمره و در ماوراءالنهر میضیه می‌نامیدند. اما می‌توان ریشه‌ای ترین و تاریخی ترین حضور خرمیان را در منطقه جبال، طی یک خط از شمال شرق به سوی جنوب غرب، از گرگان تا خوزستان و از ارمنیه تا اصفهان پیگیری نمود. در شورش‌های عصر ساسانی نیز همین منطقه بسیار فعال بود و هواداران بهرام چوبین و وستهم اسپندیاد پهلوا اهالی همین سرزمین‌ها پیوژه ری و همدان بوده‌اند.

با قتل ابومسلم در سال ۱۳۷، نخستین قیام خرم‌دینان آشکار شد. سنیاد یکی از خرمیان زردشتی بود که در نیشابور به خون‌خواهی ابومسلم قیام کرد. به نظر می‌رسد که بعد از کشته شدن ابومسلم، هواداران وی و نومزدکیان (خرم‌دینان) با یکدیگر متحد شدند، یعنی هنگام قیام سنیاد،

در سال ۱۳۸. در این جنبش شیعیان هم حضور فعالی داشته‌اند. خواجهمنظام‌الملک تأکید کرده‌است که در ۱۳۷، مردم کوهستان یا جبال (همدان، کرج، ری، اصفهان، نهاوند و جز آنها) بیشتر رافضی و مزدکی بودند. نرخشی در قیام مُتَمَنع خراسانی در سال ۱۵۹، از فرماندهی به نام خَشوی (خرمی) نام برده‌است.

اما نخستین جنبش مهم خرم‌دینان، قیام محقره در جرجان است. در ۱۶۲ در زمان حکومت مَهْلَه‌لِبن صَفْوان، گروهی از این فرقه به رهبری عبدالقَهَلَر (عبدالقاهر) پس از کشتار مخالفان، بر جرجان استیلا یافتند محمره با خرم‌دینان یکی شدند و گفتند ابومسلم زنده است، ما ملک خود را پس می‌گیریم. آنان پسر او ابوالعزّاه را رهبر خویش کردند و تا ری رفتند. این قیام دیری نپایید و سپاه اعزامی مهدی (خلیفه عباسی) به فرماندهی عمرو/ عمر بن علا و علی طبرستان، موفق به سر کوب آنان شد. در همین سال، خرم‌دینان روستای کامیان در اصفهان قیام کردند. در فاصله زمانی کمتر از بیست سال، جرجان قیامی دیگر از محقره را در سال ۱۸۰ شاهد بود. این بار، رهبری شورش با عمروبن محمد عُمَرکی زندیق بود. باوجود سلطه محمره بر جرجان، این شورش هم سر کوب شد و به دستور هارون الرشید، عمروبن محمد در مرو به قتل رسید. دو سال بعد، محمره چنان نیرومند بودند که در کوتاه زمانی بر جرجان دست یافتند.

بهرغم این قیام‌ها، دینوری نخستین قیام خرم‌دینان را در سال ۱۹۲ در جبال دانسته است. به نوشته او، هارون‌الرشید پسرش محمدامین، عبدالله‌بن‌مالک و ابودلف عَجَلی را به سوی خرم‌دینان در اصفهان و ری و همدان و دیگر جاها فرستاد. آنان جمعی کثیر از ایشان را کشتند و بقیه را در شهرها پراکندند. اما طبری نوشته است که هارون در همین سال برای سر کوب قیام رافع‌بن لبث عازم خراسان بود که خرم‌دینان در آذربایجان شورش کردند. او عبدالله‌بن مالک را با ده‌هزار نفر به‌سوی ایشان فرستاد.

عبدالله سی‌هزارنفر از ایشان را کشت و عده‌ای زن و مرد را اسیر کرد و در کرمانشاه به هارون‌الرشید پیوست. خلیفه دستور داد که مردان اسیر را بکشند و زنان را بفروشتند.

پس از آن در زمان مأمون، بزرگ‌ترین شورش خرم‌دینان یعنی قیام بابک روی داد، که در عصر معتصم عباسی به اوج رسید. مأمون در دوره خلافت خود، در سالهای ۲۱۸–۲۱۵ سرگرم پیکار با رومیان بود و مرگ او سبب شد که خرم‌دینان در قسمت‌های دیگر ایران یعنی اصفهان، ری، ماسبدان و مهران قنق سربرآوردند. شورش خرم‌دینان در این قسمت از ایران در جنگ خونینی که بین ایشان و سردار معتصم به‌نام اسحاق‌بن ابراهیم‌بن مُصْعَب در اول ذیقعد ۲۱۸ در گرفت، به شکست خرم‌دینان و کشته شدن شصت هزار تن از آنان منجر گردید. هیچ‌یک از قیام‌های خرم‌دینان از لحاظ اهمیت به جنبش بابک و مقاومت دراز مدت او نمی‌رسد. با ظهور بابک، آذربایجان به صورت مرکز فعالیت خرم‌دینان درآمد و به تدریج شمار پیروان و نیروی او افزایش یافت. شاید باقی‌مانده هواخواهان ابومسلم و دیگر ناراضیان از خلافت عباسی نیز به او پیوسته باشند. عده یاران و لشکریان وی را صد هزار، سیصد هزار و خلقی بی‌شمار نوشته‌اند، که هر چند هیچ‌کدام دقیق نباشد، نمودار کثرت پیروان اوست.

اعضای شورای اسلامی شهر تهران با تغییر نام معابری به نام همدان و نیز نام گذاری معابری به نام ادباو شعرای ایرانی مانند، صمد بهرنگی، نجف دریا بندری، جبار باغچه بان و مصطفی رحمان دوست موافقت کردند. شورای شهر تهران در جریان برگزاری سیدوسومین جلسه‌شورااعضای شورای شهر تهران باتغییر نام‌میدان ارتش واقع در بزرگراه ارتش بنام شهیدان پدافندارتش، خیابان شهیدان ارتش واقع در بزرگراه ارتش بنام خیابان شهیدان سرباز و خیابان شهیدان سرباز بنام شهیدان ارتش به پیشنهاد ستاد مشترک ارتش موافقت کردند. در ادامه این جلسه کوچه یکم واقع در بلوار کشاورز بنام استاد صمد بهرنگی و کوچه سوم بنام استاد مهدی آذر یزدی و کوچه پنجم بنام استاد هوشنگ مرادی کرمانی و کوچه هفتم بنام استاد جبار باغچه بان و کوچه آرتا واقع در بلوار میرداماد بنام استاد رضا سید حسینی و خیابان آناهیتا واقع در منطقه ۲ سعادت آباد بنام مدیا کاشیگر و خیابان ارمن‌خان غربی واقع در خیابان ماندلا بنام استاد نجف دریابندری موافقت کردند. گفتنی است داود دشتیانی مدیرمسئول نشریه وطن‌یولی به عنوان معاون شورای شهر تهران نیز یکی از اعضای کمیسیون نامگذاری شهر تهران است.

**وطن‌یولی** دو هفته نامه فرهنگی وطن یولی سال چهارم، شماره ۱۴۲، صفحه

پنج ادبیات literature

### از نامگذاری خیابانی به نام همدان تا صمد بهرنگی



# صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

اُرس درست در پشت پاسگاه جریان داشت. در میان خنده و شوخی، لخت شدند و به آب زدند. [...] پنجاه متری شنا نکرده بود که صدای فریاد صمد را شنید: «کنترا! کنترا!» بلافاصله برگشت و دید که صمد تا بالای شانه‌هایش توی آب است و هراسان دست و پا می‌زند. بلافاصله چرخ زد و در خلاف جهت جریان آب، رو به سمتی که صمد بود، با تمام قوا دست و پا زد. تقریباً نصف فاصله را طی کرده بود که صمد برای سومین بار صدایش کرد. [...] دید که جریان تند صمد را در خود بلعید. دید که صمد ناپدید شد. دید که جهان خاموش شد.

این بخشی از روایت حمزه فرهتی است در کتاب خاطراتش(از این سال‌ها و سال‌های دیگر، از لحظه‌ای که صمد بهرنگی در شهپور ۱۳۴۷ در رود ارس غرق شد. به همراه پیکر صمد، تصویر واقعی‌اش نیز با جریان تند رودخانه رفت و ناپدید شد. چند روز بعد که از آبش گرفتند دیگر آن آدم پیشین نبود، نویسنده متعهد کودکان و معلم دلسوز روستاهای آذربایجان، بلکه بدل شد به یکی از نمادهای مبارزه در ایران. شایعه دهان به دهان می‌رفت و دوستان سیاسی و نویسنده‌اش در آن می‌دمیدند که صمد را ساواک سر به نیست کرده است.

از مرگ صمد بهرنگی نیم قرن می‌گذرد و همچنان اسطوره تعهد و مقاومت به شمار می‌آید. اما او که هنگام مرگش تنها ۲۹ ساله عمر کرده بود، چه می‌کرد و چه در سر داشت؟ واقعیت و اسطوره صمد چیست؟

آقا معلم دلسوز و شاگردان محروم

صمد بهرنگی چند ماه پس از فارغ التحصیلی از دانشسرای مقدماتی تبریز در ۱۳۳۶، به معلمی در روستایی در آذربایجان فرستاده شد و تا پایان عمر کوتاهش آموزگار بچه‌های روستایی بود. خیلی زود دریافت که بسیاری از آموزه‌های دانشسرا به کار معلمی در مناطق دورافتاده و آموزش کودکان محروم و تهی دست ترک زبان نمی‌آید. در کتاب کند و کاو در مسائل تربیتی ایران می‌نویسد: «هرگز نگفته بودند که اگر برف سنگین آذربایجان ارتباط روستا را با خارج قطع کرد و نفت در ده پیدا نشد و خودت و مرضی و بی دوا و درمان افتادی و ماندی چکار باید بکنی. مرگ اول زده بودند. این بود که وقتی به روستا رسیدم چنان شد که گویی در خوابی شیرین ناگهان دچار کابوس شده ام. [...] یکبارہ دریافتم که تمام تعلیمات مریبان دانشسرا کشک بوده. همه‌ش را به یاد فراموشی سپردم و فهمیدم که باید خودم برای خودم فوت و فن معلمی را پیدا کنم و چنین نیز شد.»

صمد شیوه‌های ناکارآمد آموزش و پرورش را که برای دانش آموزان شهری طراحی شده بود کنار گذاشت. برای آموزش کودکان دور از مرکزی را که به زبان دیگری جز فارسی تکلم می‌کردند، روش‌هایی مناسب حال آنان در پیش گرفت. به جست‌وجوی راه‌هایی برخاست که بتوانند آن‌ها را به خواندن و آموختن علاقه‌مند کند. با پدران روستایی

سروکله می‌زد که فرزندان را به چشم نیروی کار نینند و آن‌ها را به مدرسه بفرستند. توصیه‌های آموزش رسمی را در نوشته‌هایش نقد کرد و پیشنهاده‌ها و تجربه‌هایش را در اختیار نهاد. برخی در آموزش و پرورش شیوه پیشرو و انتقادی او را نمی‌پسندیدند و گاه او را به مناطقی دورافتاده‌تر می‌فرستادند و یا از حقوقش می‌کاستند. این کارها که صمد می‌کرد در زمانه‌ای بود که تازه تلاش‌ها برای رسمیت بخشیدن به کودکی و حقوق آن آغاز شده بود. محمد‌های محمدی، از مولفان کتاب تاریخ ادبیات کودک و از نویسندگان کتاب صمد ساختار یک اسطوره، درباره نقش و تاثیر آموزگاری صمد بهرنگی می‌گوید: «در دهه ۱۳۴۰ با مشارکت بخشی از نخبه‌ترین روشنگران ایرانی کار باسواد کردن کودکان روستایی هم در چارچوب سپاهی دانش و هم به شکل آزاد آن با مشقت و سختی فراوان پایه گذاری شد.

این حرکت منائر از اراده ای بود که در حاکمیت شکل گرفته و نظریه‌پرداز برجسته آن پرویز نائل خانلری (وزیر فرهنگ وقت) بود که سپاهی دانش را به شاه پیشنهاد داد. همگرایی این دسته از نخبگان که در مرکز آن کسانی مانند ثمنینه باغچه بان، لیلی ایمن، توران اشتیاقی، معصومه سهراب، یحیی مافی، توران میرهادی و

اعضای شورای اسلامی شهر تهران با تغییر نام معابری به نام همدان و نیز نام گذاری معابری به نام ادباو شعرای ایرانی مانند، صمد بهرنگی، نجف دریا بندری، جبار باغچه بان و مصطفی رحمان دوست موافقت کردند.

شورای شهر تهران در جریان برگزاری سیدوسومین جلسه‌شورااعضای شورای شهر تهران باتغییر نام‌میدان ارتش واقع در بزرگراه ارتش بنام شهیدان پدافندارتش، خیابان شهیدان ارتش واقع در بزرگراه ارتش بنام خیابان شهیدان سرباز و خیابان شهیدان سرباز بنام شهیدان ارتش به پیشنهاد ستاد مشترک ارتش موافقت کردند. در ادامه این جلسه کوچه یکم واقع در بلوار کشاورز بنام استاد صمد بهرنگی و کوچه سوم بنام استاد مهدی آذر یزدی و کوچه پنجم بنام استاد هوشنگ مرادی کرمانی و کوچه هفتم بنام استاد جبار باغچه بان و کوچه آرتا واقع در بلوار میرداماد بنام استاد رضا سید حسینی و خیابان آناهیتا واقع در منطقه ۲ سعادت آباد بنام مدیا کاشیگر و خیابان ارمن‌خان غربی واقع در خیابان ماندلا بنام استاد نجف دریابندری موافقت کردند. گفتنی است داود دشتیانی مدیرمسئول نشریه وطن‌یولی به عنوان معاون شورای شهر تهران نیز یکی از اعضای کمیسیون نامگذاری شهر تهران است.

**وطن‌یولی** دو هفته نامه فرهنگی وطن یولی سال چهارم، شماره ۱۴۲، صفحه

پنج ادبیات literature



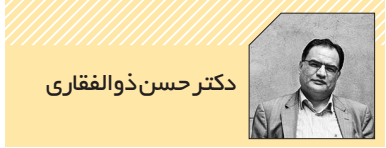
**صمد بهرنگی؛ معلمی مبتکر در آموزش زبان فارسی**

# درس معلم ار بود ز مزه محبتی

صمد بهرنگی(تبر ۱۳۱۸-شهرپور ۱۳۴۷) فقط ۲۹ سال زیست و در ارس غرق شد. صمد انسانی خودساخته بود. خودش می‌نویسد: «فراچ زاده نشدم بی‌پدر و مادر، اما مثل فراچ نمو کردم، ولی خود کشیدم، کسی نشد مرا آبیاری کند. من نمو کردم... مثل درخت سنجد کج و معوج و قانع به آب کم، و شدم معلم روستاهای آذربایجان. پدرم می‌گوید:اگر ایران را میان ایرانیان تقسیم کنبد،از همین بیشتر نصیب تو نمی‌شود».در این عمر کم، کارهای بسیار کرد: او را مردی مبارز و سیاسی می‌دانیم که دائم در پیکار بود. قصه‌نویسی پر توان بود که چندین مجموعه قصه نوشت.او علم‌نگاری چیره‌دست هم بود که در گستره مردم‌شناسی و فرهنگ مردم مردم آذربایجان به جمع‌آوری قصه‌های عامیانه،افسانه‌ها،باستانی‌ها و ادبیات عامه پرداخت.

اما خصلت اصلی او معلمی بود و تمام دغدغه‌اش همین بود. او را معلمی ناواری می‌شناسیم. صمد بهرنگی پس از تحصیلات دبستان و دبیرستان در مهر ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدماتی سپهران تبریز رفت و در خرداد ۱۳۳۶ دانش‌آموخته شد.از مهر همان سال و در ۱۸ سالگی آموزگار شد و تا پایان عمر در آذرشهر، مغان، قاضی‌جهان، گوگان و آخی جهان تدریس کرد. در مهر ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به دوره شبانه دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه تبریز رفت و هم‌زمان با آموزگاری، تحصیلش را تاخرداد ۱۳۴۱ و دریافت گواهی‌نامه پایان تحصیلات ادامه داد.وی معلمی خودساخته بود. «از دانشسرا که درآمد و به روستا رفتم، یک‌بارہ دریافتم که تمام تعلیمات مریبان دانشسرا کشک بوده است و همه‌ش را به یاد فراموشی سپردم و فهمیدم که باید خودم برای خودم فوت و فن معلمی را پیدا کنم و چنین نیز کردم.»

صمد بهرنگی در کنار معلمی و مبارزات سیاسی و نویسندگی و مترجمی و تحقیق، از فعالان حوزه دوزبانگی هم بود. او حق آموزش کودکان دوزبانه را به رسمیت شناخت. از این بابت به کتاب‌های درسی انتقاد می‌کرد که این کتاب‌ها برای زندگی شهری و تک‌زبانه نوشته شده‌اند. وی در دهه ۳۰ با نوشتن کتاب «کندوکاو در مسائل تربیتی در ایران» دغدغه‌های خود را درباره نظام آموزشی و ساختار تعلیمی نشان می‌دهد. موضوع این کتاب بررسی مشکلات و موانع تعلیم و تربیت کودکان روستایی و نقد ناهنجاری‌ها و شیوه‌های



**دکتر حسن ذوالفقاری**

صمد بهرنگی(تبر ۱۳۱۸-شهرپور ۱۳۴۷) فقط ۲۹ سال زیست و در ارس غرق شد. صمد انسانی خودساخته بود. خودش می‌نویسد: «فراچ زاده نشدم بی‌پدر و مادر، اما مثل فراچ نمو کردم، ولی خود کشیدم، کسی نشد مرا آبیاری کند. من نمو کردم... مثل درخت سنجد کج و معوج و قانع به آب کم، و شدم معلم روستاهای آذربایجان. پدرم می‌گوید:اگر ایران را میان ایرانیان تقسیم کنبد،از همین بیشتر نصیب تو نمی‌شود».در این عمر کم، کارهای بسیار کرد: او را مردی مبارز و سیاسی می‌دانیم که دائم در پیکار بود. قصه‌نویسی پر توان بود که چندین مجموعه قصه نوشت.او علم‌نگاری چیره‌دست هم بود که در گستره مردم‌شناسی و فرهنگ مردم مردم آذربایجان به جمع‌آوری قصه‌های عامیانه،افسانه‌ها،باستانی‌ها و ادبیات عامه پرداخت.

اما خصلت اصلی او معلمی بود و تمام دغدغه‌اش همین بود. او را معلمی ناواری می‌شناسیم. صمد بهرنگی پس از تحصیلات دبستان و دبیرستان در مهر ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدماتی سپهران تبریز رفت و در خرداد ۱۳۳۶ دانش‌آموخته شد.از مهر همان سال و در ۱۸ سالگی آموزگار شد و تا پایان عمر در آذرشهر، مغان، قاضی‌جهان، گوگان و آخی جهان تدریس کرد. در مهر ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به دوره شبانه دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه تبریز رفت و هم‌زمان با آموزگاری، تحصیلش را تاخرداد ۱۳۴۱ و دریافت گواهی‌نامه پایان تحصیلات ادامه داد.وی معلمی خودساخته بود. «از دانشسرا که درآمد و به روستا رفتم، یک‌بارہ دریافتم که تمام تعلیمات مریبان دانشسرا کشک بوده است و همه‌ش را به یاد فراموشی سپردم و فهمیدم که باید خودم برای خودم فوت و فن معلمی را پیدا کنم و چنین نیز کردم.»

صمد بهرنگی در کنار معلمی و مبارزات سیاسی و نویسندگی و مترجمی و تحقیق، از فعالان حوزه دوزبانگی هم بود. او حق آموزش کودکان دوزبانه را به رسمیت شناخت. از این بابت به کتاب‌های درسی انتقاد می‌کرد که این کتاب‌ها برای زندگی شهری و تک‌زبانه نوشته شده‌اند. وی در دهه ۳۰ با نوشتن کتاب «کندوکاو در مسائل تربیتی در ایران» دغدغه‌های خود را درباره نظام آموزشی و ساختار تعلیمی نشان می‌دهد. موضوع این کتاب بررسی مشکلات و موانع تعلیم و تربیت کودکان روستایی و نقد ناهنجاری‌ها و شیوه‌های

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

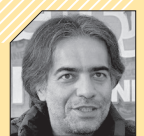
صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پنجاه سال بعد

صمد واقعی، صمد اسطوره‌ای؛ بهرنگی پن

## چگونه بهرنگی از چریک‌ها را کسب است به قوم گرای پانتر کبدل شد

# صمد ناسیونالیست می‌شود!



جمشیدپور اسمعیل نیازی

پیشتر کتابی به چاپ رساندم تحت عنوان «فوس زندگی صمد بهرنگی»، در مقدمه این کتاب عنوان نمودم که ترسیم منحنی زندگی فردی همچون صمد بهرنگی کاریست ضعیف. چرا که با وجود معاصر بودن دوران زندگی صمد، و با وجود آن که علی‌القاعده بایستی اطلاعات کاملی از نحوه‌ی زیست و تکامل فکری وی در دست باشد، اما بنا به دلایلی که شرح آن در متن کتاب خواهد آمد نه تنها مرگ رمزآلودش همچنان در حاله‌ای از ابهام باقی مانده است بل زندگی و تکامل فکری وی نیز به دلایلی دست‌خوش فراز و نشیب‌هایی شده است که نه تنها نسل امروزین جامعه بل بیم آن می‌رود که نسل‌های آتی را نیز دچار انحرافات عدیده‌ای در ترسیم ذهنی از سیمای حقیقی و شخصیت صمد نماید. این همه منجر به قصه سرایی‌هایی شده است که سیمای صمد را در محاق تفسیر به رأی‌های شخصی، گروهی، فرقه‌ای و حزبی می‌برد. اندک امیدوی به نوشته‌ها و خاطرات برادرش اسد بود که او نیز مصون از فشارهای سیاسی دوری خویش نمانده و راه به بی‌راهه برد. هر چند که در «برادرم صمد بهرنگی...» سعی نمود از شخصیت صمد و زندگی و زمانه‌اش تصویری روشن ارائه نماید اما نوشته‌های او را نیز نمی‌توان کاملاً صادق دانست. بر اهل فن پوشیده نیست که اسد نیز در همان فضایی نوشت که دیگران نوشتند.

گذشته از این همه، اسد به دنبال آن بود که صمد را زنده کند. نه این که صمد از یادها رفته بود، نه کتاب‌های صمد دست‌خوش تند باد حوادث بود. به جرأت می‌توان گفت که زندگی و مرگش بر چاپ کتاب‌هایش سایه افکنده بود. سایه‌ای سرد و سنگین که مانع از انتشار کتاب‌هایش می‌شد. بالاخره باید که این روند دچار تحول می‌شد.

آنچه از تولد صمد گفتنی بوده است، اسد در کتاب «برادرم صمد بهرنگی...» گفته و باز در جای‌های دیگر نیز به این نکته‌اشارانی داشته است هر چند مختصر. در مقدمه‌ی جلد اول مجموعه آثار صمد بهرنگی می‌نویسد: «صمد بهرنگی در دوم تیرماه ۱۳۱۸ در یکی از محله‌های جنوب تبریز به نام «چرنداب» از مادر و پدر تبریزی به دنیا می‌آید و در همین محله بزرگ شده و به دبستان می‌رود. این دبستان در زمان حکومت ملی فرقه‌ی دمکرات به دبستان «۲۱ آذر» موسوم شد سپس اسمش «۱۵ بهمن» شد - نام پدرش عزت است و نام مادرش سارا. پدرش کارگری است که با سبیلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارد و به سختی می‌تواند خانواده‌ای را که هشت سر عائله داشت بگرداند. در خانواده‌ای که صمد بزرگ شد یازده بچه متولد شدند. ۵ پسر و ۶ دختر که از میان این‌ها فقط سه پسر و سه دختر توانستند بزرگ شوند و بقیه در سنین پایین‌تر از هفت سالگی خلاص شدند و رفتند. جد پدری صمد «عین‌الله» در همان کودکی پدر صمد به دنبال کار به قفقاز می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد. اداره‌ی عائله به عهده‌ی پدر صمد می‌افتد. صمد از همان اوان کودکی با رنج و مشقات طبقه‌ی زحمتکش که پدرش می‌گوید آشنا می‌شود و خود نیز در میان آن می‌سوزد. به نظر من باید سنگ بنای شخصیت صمد را در همین محرومیت‌ها و فشارهای اقتصادی دوران

کودکی‌اش جستجو کرد...»  
نیلوفر قلم به دست صمد می‌پیچد!

در غروب یکی از روزهای شهریورماه، چند روز بعد از زلزله‌ی شدیدی که تمام خطه‌ی خراسان و لار را لرزاند و ده‌ها هزار کشته به جا گذاشته بود، با صمد روی نیمکتی در کنار استخر بزرگ شاهگلی نشسته بودیم. هر دو ساکت بودیم. «این حوض‌های گل و گشاد و عمیق خانه‌های تبریز تا کنون چقدر خفه کرده است. کسی هم فکرس نیست. چرا بعضی‌ها نمی‌خواهند دست از عادات کهنه بردارند. آن وقت باز هم به صورت هم خیره شدیم. گفتم: «برادر، صحبت حوض و فلان نیست مگر ما همه در کنار چنین حوضی، بزرگ نشده‌ایم؟» صمد گفت: «درست است خیلی هم توی حوض معلق زده‌ایم. خوب دیگر، مگر نشینده‌ای وقتی قضا و قدر می‌آید دو انگشتش را در چشمان

آدم می‌گذارد تا نبیند و دو انگشتش را در گوش‌هایش می‌گذارد تا نشنود و یک انگشتش را در دهانش می‌گذارد تا حرف نزند» آن وقت خندید: «ولی بینی آدم قضا و قدر زده، خیلی چیزها را می‌تواند ببکشد، چرانی کشد؟ نمی‌دانم.» سپس گفت: «سند در نظر دارم کلمات متشابه این چنین را جمع کنم و در کتابی که در دست تهیه دارم چاپ کنم مثل چیستان‌ها و حرف‌های عامیانه از این نوع، همان کاری که صادق هدایت در زبان فارسی کرده است.» گفتم: «این که ضرب‌المثل است.» گفت: «زیاد هم شبیه ضرب‌المثل نیست. می‌دانی که درباره‌ی ضرب‌المثل‌های ترکی کتابی توسط مجتهدی جمع‌آوری و چاپ شده است، ولی هنوز درباره‌ی سایر ادبیات فولکلور آذربایجان کاری انجام نگرفته است. یادت می‌آید بچگی‌ها چه عالمی داشتیم. چقدر از آن‌ها بلد بودیم. ولی اکنون چندتا بیشتر یادمان نیست. یک نفر باید یا جلو بگذارد و کار را شروع کند، در آن سوی آراز این کار از خیلی وقت پیش، شروع شده است. کتاب‌های چند جلدی درباره‌ی افسانه‌ها

و ضرب‌المثل‌ها و مثل‌ها چاپ شده است. ولی همه‌شان مربوط به آن طرف‌هاست. ما هم باید در این طرف کار کنیم. با بهروز کار را شروع کرده‌ایم. تو هم که برگشتی، هر چیزی در این مورد شنیدی یادداشت کن، بفرست...»

### پاره پاره شد خواب ستمگران به پاره پاره

«پاره پاره» مجموعه‌ای بود برگرفته از نوشتار شاعران. خواب ستمگران بر آشفت و صمد را به مخاطره افکند از بدو انتشار. به قول اسد «چاپ کتاب «پاره پاره» برای اولین بار پای صمد را به ساواک کشاند... بعد از این که صمد رفت تو، من و بهروز کنار جو نشستیم...»  
«یک مرتبه قیافه‌ی بهروز جدی شد و دست برد دفترچه‌ی کوچک و مدادی از جیبش درآورد و خیره شد به ماشین لندروزی که از در ساواک بیرون می‌آمد. وقتی ماشین از جلو ما رد شد، شماره‌اش را یادداشت کرد. گفتم: «به چه دردت می‌خورد.» گفت: «ماشین مخصوص ساواک است شماره‌اش را داشته باشی ضرر نکرده‌ای.»  
«چند روز بعد احضاریه‌ی دادگاه نظامی به صمد ابلاغ شد و با اولین احضاریه او منفصل از خدمت شد. صمد می‌گفت مهم نیست که مرا از خدمت دولتی برانند من از کلاس درس دست برنمی‌دارم، بعد از دادگاه بدوی پرونده‌ی صمد به دادگاه تجدید نظر داده شد. مدت شش هفته ماه صمد بدون کار ماند و این فرصتی شد برای او تا دنبال تجربه‌های



این وضع تا اواخر دوران پهلوی برقرار بود و اگر صمد به دنبال گردآوری حکایات و امثال زبان ترکی رفت، نه از سر اعتقاد تام به ناسیونالیسم بلکه از سر آن بود که با این فرهنگ بزرگ شد، چندان که بهروز نیز از این قاعده مستثنی نبود. اگر هم اعتراضی از صمد به نوع صحبت کردن بچه‌های شده بود، نه برای مخالفت با زبان فارسی که برای مخالفت با طرز ادای آن بود. چندان که اسد نیز بدان معترف است. اتفاقاً تلاش صمد برای نگارش کتاب‌های قبانی نیز در همین راستا بود. ظاهراً وی کتاب‌های قبانی را به سفارش دیگری که به میل خود در جهت تسهیل در یادگیری زبان فارسی برای کودکان نوشت و نگارش آن برخواسته از همین دیدگاه بود که کودک آذربایجانی با استفاده از لغات مشترک بتواند فارسی را سلیس و روان بیاموزد و به صحبت بنشیند. در مباحث آینده دوباره به این بحث خواهیم پرداخت.

کتاب‌هایی که در شکل‌گیری نگرش صمد در راستای گردآوری امثال و حکایات‌های آذربایجانی دخیل بودند را باید در منابع مطالعاتی وی جستجو کرد. اولین این منابع به نقل از اسد «کوراوغلو» بود و به دنبال آن، «حیدر بابایه سلام» شهریار و «هوپ هوپ نامه» صابر. آنگاه دوره‌ی مجلد ملاصرالدین ... در خصوص کتاب اخیر اسد می‌نویسد: «صمد کتاب را برداشت و برد خانه‌ی بهروز. به نظر من این کتاب بیشتر از هر کتاب دیگر فکر آن دو را تعالی بخشید. آن دو تمام دردها و خوشی‌های خود را در آن کتاب یافتند. و فهمیدند که دردها را چگونه باید بگویند و چگونه بنویسند، دانستند که درد کجاست. درمناش چیست. کتاب هوپ، هوپ، نامه چنان تلنگری بر باورهای آنها زد که آنها را سال‌ها از مردم عادی پیش انداخت صمد بیشتر اشعار هوپ هوپ را از بر بود و حتی در نشست‌های خانوادگی آنها را می‌خواند و همه لذت می‌بردند ما هر دو خود علی‌اکبر

ارتباط جمعی خبری نبود. هنوز برق در شهرها فراگیر نشده بود و اکثریت به گرد چراغ گردسوز جمع می‌شدند. پای کرسی آنچه نقل می‌شد به دو سبک متفاوت بود. آنان که از سواد خواندن و نوشتن بهره‌ای برده بودند حکایت‌هایی نقل می‌کردند از پهلوانان و داستان‌های حماسی و قهرمانی ایران خصوصاً شاهنامه. آنان که از سواد بهره‌ای نبرده بودند و توان خواندن متن نداشتند اکتفا می‌کردند به نقل چند داستان از قهرمانی‌های علمدار کربلا و ... داستان‌هایی منتقل شده از سینمای به سینمای دیگر که ورد زبان پیر مردان و پیر زنان بود. نوه‌ها و فرزندان کوچک خود را گرد کرسی جمع می‌کردند و آنان را به این داستان‌ها سرگرم می‌ساختند. امثال و چیستان و حکایت‌ها رواج داشت به زبان مادری و غیر از این نیز چاره‌ای نبود.

جدید بود، دوستان صمد مثل بهروز و کاظم و دیگران نگذاشتند او از لحاظ مالی احساس کمبود کند. به طوری که پدر و مادر و سایر اعضای خانواده غیر از من و شاید هم برادرم جعفر، متوجه انفعال خدمت او نشدند. او در این مدت به اغلب شهرها و دهات که دوستانی در آن جاها داشت مسافرت کرد و به جای دوستان معلمش، تو کلاس آنها درس گفت. او به بستان آباد و هشتروند و دیگر جاها سفر کرد. روزی نامه‌ای به من نوشت که به میانه خواهم آمد. منتظرش بودم نخواسته بود با قطار و یا با ماشین مخصوص میانه بیاید. به بستان آباد آمده بود و از آن جا به ترکمانچای و از آن جا به وسیله‌ی یک ماشین باری به میانه آمده بود. ساعت پنج صبح به میانه رسیده بود. سه ساعت تمام کوجه‌های خلوت میانه را گشته بود و ساعت هشت صبح در خانه‌ی ما را زد. دو سه سالی می‌شد که من در میانه بودم. او در این سه ساعت کوجه‌های میانه را بهتر از من شناخته بود. با هم به مدرسه‌ای که من درس می‌دادم رفتیم، به دبستان قافلانکوه دور افتاده‌ترین مدرسه‌ی شهر. صمد به شوخی به مدیر مدرسه گفت: «از اسم مدرسه خوشم آمد. اگر اسمش شاه کوه بود، تویش قدم نمی‌گذاشتم.» مدیر سرخ شد و به من نگاه کرد صمد خود متوجه اوضاع شد و گفت: یاد افتاد، شاه کوه که این طرف‌ها نیست، مدیر با خنده‌ی زورکی گفت: «شاهکوه کجا و قافلانکوه کجا!»

معلمان هم خندیدند، صمد از مدیر خواهش کرد که امروز ما هم به جای من به کلاس رود و مدیر قبول کرد. صمد در خانه از هوش و آگاهی دانش‌آموزان تعریف کرد و گفت: «هیچ شباهتی با دانش‌آموزان غرب تبریز ندارند. با صمد به دهات اشلق، ترک، حاجاچی و قره‌آغاج و چند ده دیگر سر زدیم. اغلب معلمان مدارس روستاها با من آشنا بودند و از صمد استقبال کردند، بخصوص وقتی که دانستند خود او نیز معلم است و مقالاتی هم درباره‌ی مسایل تربیتی می‌نویسد. سئوالاتی از او می‌کردند، بعضی‌ها راه‌هایی جلو پایش می‌گذاشتند. با کمال میل یکی دو ساعتی کلاس خود را در اختیار صمد می‌گذاشتند. صمد بیشتر با معلمان کلاس اول درباره‌ی آموزش فارسی به بحث می‌نشست و همه‌ی معلمان در این عقیده با او مشترک بودند که یاد دادن زبان غیر مادری برای بچه از همان اوان که هنوز یک کلمه فارسی نمی‌دانند مشکل است و صمد می‌گفت اصولاً باید آموزش زبان فارسی در جاهایی مثل آذربایجان از آموزش آن متفاوت باشد.  
آنچه از نوشتار اسد بر می‌آید حکایت صمد است در دوران دبستان. بد نیست موضوعی را در اینجا مد نظر قرار دهیم به زبانی سلیس، فروپاشی سلطنت قاجار و بر روی کار آمدن رضاشاه تغییر سلطنت بود نه تغییر شرایط فرهنگی و اجتماعی آن دوران. ایران به تدریج در اواخر قاجاریه و اوایل حکومت پهلوی در راه براندازی فئودالیته و شکل‌گیری موسسات آموزشی قدم بر می‌داشت. تا آن تاریخ شیوه‌ی آموزشی در ایران به سبک مکتب خانهای بود و اگر هم مدرسه‌ای شکل گرفته بود نه برای عوام که بیشتر برای قشر مرفه بی‌درد بود.

از تلویزیون و رادیو و ماهواره و اینترنت و موبایل و سایر وسایل



▲ صحنه بازسازی شده‌ی مرگ صمد بهرنگی (۱۲ شهریور ۱۳۴۷) از مجموعه عکس «به روایت یک شاهد عینی»



طاهر زاده معروف به صابر را بعد از کتابش شناختم.» در دلیل گردآوری مجموعه‌ی «پاره پاره» اسد بر این باور است که:

«صمد بیشتر طنزنویسان آذری از قبیل عباس صحت، جلیل محمد قلی زاده مدیر مجله، و علی غمگسار و دیگران را با این روزنامه شناخت، آنگاه به فکرش رسید که برای شناساندن این نویسندگان و شاعران به ایرانیان بخصوص به آذربایجانیان، گلچینی از این شعرها تهیه کند و به چاپ بپردازد، که حاصلش کتاب پاره پاره شد.» «این کتاب و جمع آوری آن از طرف ساواک، با وجود ضررهای مالی و اذیت‌هایش، سکویی شد برای اوج‌گیری صمد بهرنگی. هر چند که به عقیده‌ی غلامحسین فرود، صمد با این کتاب خود را به ساواک شناساند و از آن به بعد تحت نظر قرار گرفت که این مانع کارهای بعدی وی شد. و از این کتاب هم حاصل چندانی دستگیرش نشد. ولی نمی‌توان منکر شد که صمد با این کتاب خود را به جوانان و دانشجویان و معلمان شناساند. و اغلب معلمان بعد از این کتاب بود که او را شناختند.»

صمد با انتشار «پاره پاره» به دنبال بسط اندیشه‌های ناسیونالیستی نبود. هدف وی از شناساندن شاعران و نویسندگان آذربایجان شوروی آن روزگار، اشاعه‌ی اندیشه‌های مارکسیستی–لنینیستی به زبان عامه فهم بود. در آن دوران که حزب توده در تبعید بود و جریانات سیاسی چپ در محاق، صمد به دنبال راهی برای ارتباط با خلق خود بود. برای بالا بردن آگاهی طبقاتی در بین توده‌های زحمت‌کش که عمدتاً در بی‌سوادی به سر می‌بردند و با اندیشه‌های انقلابی بیگانه بودند. و البته اسد خود از زبان صمد اشاره دارد به این نکته که: هر چند که صمد این‌ها را(چاپ کتاب‌هایی نظیر پاره پاره را) کار اساسی نمی‌دانست

و ضربه زدن به پلان خر می‌دانست.» «هفدهمی کوتاه کتاب را صمد به ترکی و به فارسی نگاشته است و روی جلد کتاب را هم که نسبتاً جالب و زیباست، خود تنظیم کرده است. او در این کتاب نمونه‌هایی از بیایاتی های آذربایجان را نیز که بیشترشان را از زبان مادرش شنیده بود، آورده است. اگر اشتباه نکنم صمد اولین کسی است که به فولکلور غنی آذربایجان در تبریز اهمیت داد و بیایاتی‌ها را از زبان‌ها و دل‌ها بر روی کاغذ آورد.» اسد در خصوص کتاب‌های داستان صمد به بحث می‌نشیند و اصرار دارد به این که این کتاب‌ها را از مفهوم اصلی خود که همانا آموزش اصول مارکسیسم به زبان ساده برای کودکان است جدا نموده، رنگ و صبغه‌ی ناسیونالیستی به این کتاب‌ها بدهد. در پایان این‌وجیزه‌ی ناچیز به تفصیل در این باره نوشته‌ام نه از زبان خودم که از زبان اشرف دهقانی. اسد دغدغه‌ی چاپ کتاب‌های صمد را داشت و زنده نگه

داشتن نام و یادش را و این بر کسی پوشیده نیست. وی در خصوص «های سیاه کوچولو»ی صمد می‌نویسد: «بعدها هر کسی از طن خود از این کتاب برداشت کرد شاید بعضی‌ها برداشتی کردند که منظور صمد نبود ولی هر کس هر برداشتی داشته باشد در این قول همه متفق بودند که این پیام صمد است که با هر وسیله‌ای شده در براندازی رژیم خودکامه و وابسته بکوشند. به پیروی از این پیام هنوز خاک قبر صمد خشک نشده بود که جوانان خط سرخ ماهی بعدی را گرفتند و راه افتادند و هر کدام از راهی رفتند ولی با هدف مشترک راه افتادند. داستان یکی از دادگاه‌های نظامی کتاب ماهی سیاه کوچولو را به رئیس دادگاه و قضات حاضر نشان داد و گفت: «تا این کتاب در



دست جوانان هست از این دادگاه‌ها زیاد خواهیم داشت.» البته شاید هم در این گفته اغراق باشد ولی حقیقتی نیز در آن نهفته است. البته تأثیر کتاب‌های دیگر صمد در این جریان کمتر از کتاب ماهی سیاه کوچولو نبود.»

«وقتی در مدرسه‌ی آخیرجان بودم، می‌دیدم که صمد زمین را می‌کند تا یک «مورچه خوار» زنده‌گیر بیاورد. می‌گفت: «می‌خواهم این لامصب بیاید بیرون ببینم چه شکلی است که میدان را این طور صاف می‌کند و تا مورچه‌ای می‌آید نگاهی می‌کند، به درون می‌کشد، من از این نفرت دارم با هزار کلک و حقه در اینجا نشست و قاتل مورچه‌ها شده است.» روزی گفتم: «این مسأله نیست» گفت: «خیلی هم مسأله‌است امثال این را هر جامی بینم. مثلاً ابوالقاسم جوان مثل این است، از شهر بیرون بیاییم شاه عین این است، امریکا از همه‌ی اینها بزرگ‌تر است. خلاصه موقع نوشتن ماهی سیاه کوچولو من دیدم مرغ سقا شبیه این مورچه خوار است. از صمد پرسیدم جواب داد: «همین طور است نتوانستم زنده‌ی این مورچه خوار پدرسگ را ببینم. دیدم اگر آن را بنویسم خیلی‌ها از وصف آن سر در نخواهند آورد مجبور شدم بیاورم روی آب که همه چیز در آب روشن است.» من با این مثال می‌خواهم خلاقیت صمد را نشان بدهم.»

«قلم زنی کودکانه در روزنامه‌ی دیواری فکاهی خند و سوره‌باجی اولین تجربه‌ی صمد در عالم مطبوعات بود. صمد و دوستانش با وجود کمی سن، راه خود را اول سنجیده بعد انتخاب کرده بودند. چون اگر از راه دیگری می‌رفتند ناچار در آن جو خفقان بعد از کودتای ۲۸ مرداد روزنامه‌ی دیواری آنها هم مثل سایرین یک ورق کاغذ پر زرق و برق تزئینی و تشریفاتی بیش نمی‌شد.»

اسد چندان که بیشتر گتمه آمد و در فصل بعد نیز بدان اشارتی خواهد شد برای آنکه بتواند کتاب‌های صمد را ازآدانه روانه‌ی بازار کند، صمد را تا مرز قهرمان انقلاب اسلامی پیش می‌برد و او را سهامدار انقلاب بزرگ اسلامی می‌داند! وی می‌نویسد: «در جریان تظاهرات انقلاب اسلامی، باشگاه فرهنگیان دوباره مورد توجه معلمان جوان و پرشور قرار گرفت و اوج فعالیت باشگاه هم در این زمان بود. عصرها توی باشگاه و پیاده روی جلو آن پر معلم بود. و از آنجا اعلامیه‌ی معلمان توسط هیأت هفت نفری معلمان تبریز تصویب و پخش می‌شد. و هر کس می‌خواست خبری تازه در جریان وقایع انقلاب بگیرد به آنجا می‌رفت. هر چند که صمد خودش نبود تا این جوش و خروش را در این باشگاه ببیند و در آن شرکت کند ولی عکس‌های او، در و دیوار باشگاه فرهنگیان را پر کرده بود. و این گونه معلمان تبریز او را نیز در انقلاب بزرگ اسلامی شریک کردند و به او ادای احترام کردند.»

«صمد در روستاهای آذرشهر، همان قدر که برای شاگردانش یک معلم بود برای پدران آنها هم یک رهنما بود. او شب‌ها به خانه‌ی بچه‌ها می‌رفت و برای آنها سواد می‌آموخت. خانواده‌ی بچه‌ها اغلب او را به عزرا و عروسی و مراسم زیارت رفتن و از زیارت برگشتن دعوت می‌کردند و او اغلب در شام و ناهاری که به این مناسبت‌ها ترتیب می‌یافت، حاضر می‌شد. در جشن چهارشنبه سوری و عید نیز با آنها بود.» «او تأثیر زیادی در روی دوستان و دانش آموزانش داشت. بعد از مرگ صمد این مبارزین دنبال کار او را گرفتند. شاید هم راهی که آنها رفتند راهی نبود که صمد اگر خود بود می‌رفت، ولی به هر صورت آنها مبارزه‌ی سیاسی را از صمد آموختند و راه افتادند خیلی از آنها در رژیم شاهی به زندان افتادند. شمارشان نیز اعلام شدند و یا در رویارویی با مأمورین رژیم جان باختند

**صمد ناسیونالیست می‌شود!**

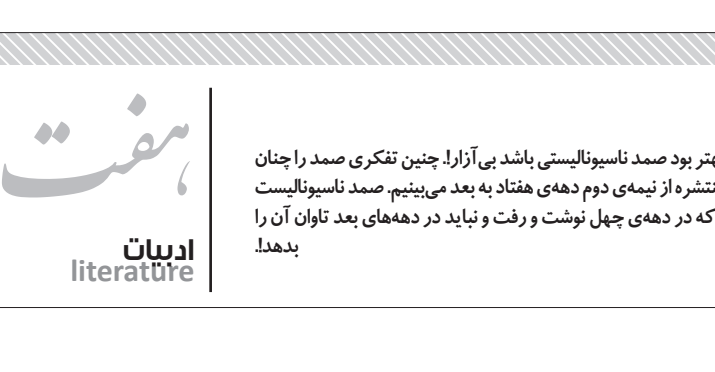
آنچه از زندگی صمد در کتاب اسد به یادگار مانده نقل خاطراتی است از کودکی صمد که با بزرگ شدن هر دو برادر، رنگ می‌بازد خاطرات یکی بودن و یکی ماندن. نشانی از تکامل فکری صمد در این کتاب مشهود نیست الا اشاره‌ای مختصر بدین موضوع که: «به نظر من باید سنگ بنای شخصیت صمد را در همین محرومیت‌ها و فشارهای اقتصادی دوران کودکی‌اش جستجو کرد…»

اما این نظر اسد به چه میزان می‌تواند صائب باشد؟ مگر این فقط صمد بود که در آن روزگار و با چنان محرومیت‌هایی رشد و نمو یافت؟ مگر در رفاه بودند و آسایش، دیگر بچه‌های هم سن و قد صمد؟ این گفته‌ی اسد دست رد است بر نقش تکامل فکری صمد در طول دوران زندگی‌اش. گویی که این جبر روزگار بود در پرازش شخصیت صمد، نه اختیار وی در انتخاب راه و روشش. اگر محرومیت‌ها ساخت صمد را، پس چرا اسد را نه؟ مگر در بطن همان محرومیت‌ها اسد نیز تربست؟

روزگار غربی‌بی‌ست دوران کودکی صمد! روزگاری که اشغال کشور به دست بیگانگان (روس و انگلیس) را در ابتدای دهه‌ی بیست شاهد بود و به دنبالش عزل و تبعید رضاشاه و بر تخت نشستن سپرش را به دست همان بیگانگان، ظهور و سقوط فرقه‌ی دموکرات را در اواسط همان دهه، نهضت ملی و ملی شدن صنعت نفت را در اواخر آن! از تضاد طبقاتی آن دوران همین بس که هرچه بود یا به غارت بیگانگان می‌رفت یا به یغمی خان‌ها و دستگاه عرض و طویل سلطنت. آنچه می‌ماند فقر و بود و محنت. درد بود و رنج. بیکاری و بهره‌کشی از دسترنج دهقان و کارگر، در قبال تکه نانی و جرعه آبی. نه بر تن مردم فرودست از لباس فاخر نشانی بود و نه بر قلب و اندیشه‌ی فرادستان رحم و شفقتی آمیخته به انصاف و وجدان.

به قول اسد: «عصر پدر قبل از من آمده بود. خیلی خوشحال بود. می‌گفت: «موروز برایمان کارت کارگری دادند. گفتند: که از این به بعد شما کارگر رسمی هستید، دیگر ارباب، سرخودی نمی‌تواند اخراجتان کند» و خیلی حرف‌های دیگر گفتند که خوب نفهمیدم.» مادر که منتظر بود پدر

از دید اسد بهرنگی بهتر بود صمد ناسیونالیستی باشد بی‌آزار! چنین تفکری صمد را چنان ساخت که در آثار منتشره از نیمه‌ی دوم دهه‌ی هفتاد به بعد می‌بینیم. صمد ناسیونالیست می‌شود! ناسیونالیستی که در دهه‌ی چهل نوشت و رفت و نیاید در دهه‌های بعد تاوان آن را بدهد.



عوض این حرف‌ها چند سیر گوشت و میوه به خانه بیاورد غُر زد: «این حرف‌ها به چه دردمان می‌خورد؟ کوناشان، کو گوشتشان، هم‌هاش که حرف است. کارت کارگری برایمان نان شد؟ آب شد؟»

اسد نه اشاره‌ای به سیر مطالعاتی صمد دارد و نه توانسته است در کتابش صمد را به عنوان یکی از نیروهای کمونیست آن دوران معرفی کند. درک این نکته ضروریست که وی معذور بود از چنین نگارش‌ی.

چنان که در مقدمه‌ی این کتاب اشاره نمودم اسد دغدغه‌ی اصلی وی و بخش می‌شد. و هر کس می‌خواست خبری تازه در جریان وقایع انقلاب بگیرد به آنجا می‌رفت. هر چند که فکری صمد بر نام و یاد وی بعد از دهه‌ها سایه افکند. آرزوی اسد چاپ بدون سانسور آثار صمد و جمع‌آوری آنها در یک مجموعه‌ی منظم و منسجم بود. بر همین قیاس با توجه به حوادث دوران بعد از انقلاب و سایه‌ی سنگین تکفیر کمونیست‌ها در آن دوران، بهتر آن دانست که از صمد و

اندیشه‌ی انترناسیونالیش، ناسیونالیستی بسازد بی‌آزار که به دنبال هویت گمشده‌اش در لابلای کتاب‌های گرد گرفته‌ی قفسه‌ها و به نثر در آوردن روایات شفاهی افسانه‌وار نقش بسند در اندیشه و ذهن خلق آذربایجان بود.

از دید اسد بهتر بود صمد ناسیونالیستی باشد بی‌آزار! چنین تفکری صمد را چنان ساخت که در آثار منتشره از نیمه‌ی دوم دهه‌ی هفتاد به بعد می‌بینیم. صمد ناسیونالیست می‌شود! ناسیونالیستی که در دهه‌ی چهل نوشت و رفت و نیاید در دهه‌های بعد تاوان آن را بدهد!

اگر بخواهیم از فراز و فرود اندیشه‌ی صمد تحلیلی به دست دهیم به این معادله‌ی تکاملی دست خواهیم یافت که صمد در اوایل با کار طنز شروع کرد تا بدین وسیله سنجشی از فضای موجود داشته باشد آنگاه به دلیل آنکه جامعه‌ی خویش را به لحاظ جایگاه فرهنگی، در پایین‌ترین حدّ ممکن می‌دید با گردآوری پارهای از مطالب منتشره به زبان ترکی، زمینه‌ی ارتباط با طبقات پایین جامعه را فراهم نمود و به دنبال سیر مطالعاتی و تکامل فکری خودش رو به سمت سوسیالیسم نهاد. آثار دوران بلوغ فکری صمد، در راستای بسط اندیشه‌های کمونیستی بوده است و در هدف‌گذاری خود، کار بر روی کودکان را مد نظر قرار داد تا بدین وسیله آموزه‌های مارکسیستی را به زبانی ساده بر روی نسلی پیاده کند که این نسل پرچمدار قیام در سال ۵۷ بود

و البته این را نیز بایستی در نظر داشت که صمد ناگزیر از روی نهادن به سمت کودکان بود. دهه‌ی چهل، دهه‌ی بگیر و ببندها و زندان و … بود. فعالیت‌های جریان چپ که سردمدار آن حزب توده بود اگر نه به طور کلی اما در بیشتر موارد با بن بست روبرو شده بود. روشی نو و خیزشی تازه لازم بود از دل مفاک تیردی شب زده‌ی در انتظار سپیده. این رویش تازه به نام چپ و در سطح آشکار نه تنها پر خطر بود که از همان ابتدای راه غیر ممکن نیز می‌نمود. ساواک در تمام زمینه‌ها فعالیت داشت. چندان که صمد با اولین قدمش –انتشار کتاب پاره پاره‌ها – سر از آن اداره‌ی مخوف در آورد. بنابراین بسیار طبیعی می‌نمود اگر صمد به جای آن که بزرگسالان را با ادبیات توده‌ای مخاطب قرار دهد، رو به سوی کودکان نهد و با ادبیات کودکان به مبارزه با دیو زمان برخیزد!

و البته اسد در کتابش به ایما و اشاره، معترف به اندیشه‌ی انترناسیونالیستی صمد بوده است به عنوانی مختلف از جمله‌ی می‌نویسد:

«ویژه نامه‌ی صمد یکی دیگر از کتاب‌هایی است که به مناسبت یکی از سالگردهای مرگ صمد انتشار یافته است در این کتاب مقاله‌ی احمد بیانی با امضای یکی از دوستان صمد در اشاره به بعضی از نکات زندگی صمد جالب است…» «با این همه همچنان که گفته شد، عشق به مردم و فرهنگ آذربایجان نمی‌توانست صمد را در دام تمایلات ناسیونالیستی افراطی گرفتار کند. عرصه‌ی پرواز اندیشه‌های مردمی او گسترده‌تر از آن بود که تنها به سرنوشت آذربایجان بیندیشد. موارد متعددی را به یاد دارم، به افرادی که سعی در اثبات برتری زبان آذربایجانی نسبت به زبان فارسی



دو هفته‌نامه فرهنگی وطن یولی

سال چهارم، شماره ۴۲، ۸ صفحه

با ایده‌هایی تشخیص داده است که خواه ناخواه از نام صمد بهرنگی تفکیک ناپذیر است.»

به همین دلیل نیز اسد از سویی به خاطر حفظ و انتشار آثار صمد و از سویی به دلیل بی‌اطلاعی از شرایط روز در دام افتاد و نقش دگرگون‌سازی اندیشه‌ی صمد را بر عهده گرفت. همانگونه که برخی از سر نادانی در خصوص «صفر قهرمانیان» دست به این کار یازیدند و تلاش کردند «صفر» را به عنوان ناسیونالیستی که سال‌های درازی از عمرش را به خاطر اهداف ناسیونالیستی در زندان گذرانده بود مطرح کنند اما تاریخ‌سازان گذشته من جمله اشرف خود به مقام و جایگاه «صفر» در تاریخ جنبش چپ به خوبی آگاه بودند و بیشتر در این خصوص قلم زده‌اند.

اشرف به تحلیل شخصیت صمد با صبغه‌ی کمونیستی‌اش و نهایتاً وابستگی‌اش به تفکر فدایی می‌پردازد و می‌نگارد: «صمد بهرنگی در درجه‌ی اول یک انسان کمونیست بود. او تمام خلاقیت‌هایش را در خدمت ایجاد جامعه‌ای آزاد و زیبا و انسانی که کار در جهت تحقق آن هدف بزرگ زندگیش بود، قرار داد. عشق به کارگران و زحمتکشان و کینه به دشمنان توده‌ها در آثار صمد بهرنگی موج می‌زند، این‌ها همه یک پارچه رمز آن است که چرا مهر او تا به امروز در دل ستم‌میدگان نشسته است.»

کتاب‌های صمد رنگ و بوی کمونیستی داشت. شاید بهتر این باشد که بگوییم منشوری بود برای آغاز مبارزه‌ای نو از جانب جنبش چپ. مبارزه‌ای که پس از برچیده شدن حزب توده دچار رکود و رخوت شده بود. صمد به زبانی کودکانه لب به سخن گشوده بود در خصوص ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه. اشرف نیز در خصوص کتاب‌های صمد چنین دیدگاهی دارد: «کتاب‌هایی که نشانگر فدایی بودن بهرنگی بود…»

بیشتر نیز اظهار داشته بودم که جریانی راه افتاد در دهه‌ی هشتاد منبتی بر ناسیونالیست‌سازی نیزهای مؤثر چپ. این حرکت در خصوص صمد بسیار مؤثر افتاد چرا که اسد در این قضیه وارد شد به نفع جریان ناسیونالیست‌ساز! کار به جایی رسید که مفهوم و مضامین مندرج در آثار صمد جای خود را به سطحی‌نگری ناسیونالیستی داد و برخی با پرداختن به نام قهرمانان داستان‌های صمد نظیر «پاشار»، «ولدوز» و… دلیلی روشن‌تر از آفتاب! یافتند بر این که صمد ناسیونالیست بود و برای همین نام قهرمانان داستان‌هایش نام‌هایی ترکی است. اما اسد و دیگرانی که دل در گرو مهر صمد داشتند، در مقطعی نیز از چرایی انتخاب این نام‌ها سخن راندند. از منظر آنان صمد در انتخاب این عناوین از اصل مهمی تبعیّت کرده بود. قهرمانان داستان‌هایش انسان‌هایی حقیقی بودند. صمد قهرمانان داستان‌هایش را از میان بچه‌های تحت‌تعلیمش و از میان صدها بچه‌ای که در شرایط یکسان و تحت ستم به سر می‌بردند انتخاب می‌کرد.

داستان داستان‌های صمد در این ایام، طنز روزگار است بر عاقلان. این که عده‌ای مضامین داستان‌های صمد را از نظر دور نگه داشته و از نام قهرمانان داستان‌هایش پی به ناسیونالیست بودن صمد ببرند، خنده بر لب‌های دانایان می‌نشانند. در خصوص مضامین داستان‌هایش می‌خوانیم:

«صمد نوشته‌ای را به من داد که بخوانم و خواست که نظرم را به او بگویم. این نوشته همان بود که بعد به صورت کتاب یک هلو و هزار هلو منتشر شد. معلوم بود که صمد در آن روزها کارهای آخر این کتاب را انجام می‌داد. من از دیدن نوشته بسیار خوشحال شدم و بیش خود گفتم این همه یک داستان دیگر، چقدر خوب. احساس تعهدمی‌کردم که باید همه‌ی حواسم را جمع کنم و با

دقت آن را بخوانم و در موردش با صمد صحبت کنم. وقتی آن را خواندم به صمد گفتم که داستان خیلی خوبی نوشته است و کمی در مورد شخصیت‌های داستان یا او حرف زدم، بعد با قیافه و لحن دانشمندانه(…) که بعدها هر وقت به یادم افتاده موجب خنده‌ی خودم شده –به او گفتم: می‌کنم می‌خوانم دیالکتیک را به بچه‌ها یاد بدهی! صمد خنده‌ی همیشگی خود را کرد و با سر حرف مرا تأیید نمود. این، تنها یک ماه یا حداکثر دو ماه قبل از مرگ ناپهنگام صمد بود.»

اشرف به فراس‌ت می‌دانست که هدف از ناسیونالیست کردن صمد چیست و نیک می‌دانست که اسد نیز در این خصوص راه به خطا رفته است.

این نوشته را به همین جا به پی می‌گیریم و به انتظار فرصتی می‌نشینیم تا بتوان به ناگفته‌هایی پرداخت که مجالی برای باز‌گویی آنها در اینجا نیست. با تأسف بسیار در روزهایی که این کتاب به انمام می‌رسید اسد نیز به خیل رفتگان پیوست و رازها و نغفته‌های بسیاری را با خود به همراه برد. امید که چند بار و رفیق باقی مانده از آن دوران لب به سخن بکشایند و این سَرّ به مهر را بگشایند.

در پایان این مقال اشاره‌ای می‌کنم به موضوعی که یکی از دوستان صمد بعد از چاپ کتاب «قوس زندگی صمد بهرنگی» نقل نمود: استاد آرش در خصوص کتاب الفبا و مجموعه زحماتی که صمد برای آن متحمل شده بود آذغان داشتند که این کتاب توسط «سازمان بیکار جهانی با بی سوادی» به چاپ رسیده و در زیرنویس مقدمه آن نیز تأکید شده است که این کتاب حاصل رنج صمد است. باشد که این کوشش ناچیز در نزد اهل قلم مقبول نظر افتد و خطاهای آن را بر این حقیر ببخشایند.

## آشفته بازار کتاب

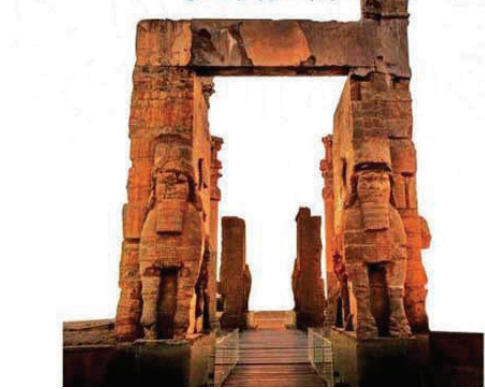


**جعفر وثوقی:** از هنگام افزایش دشواری کار ناشران شناخته شده کتاب؛ در پی بالا رفتن بهای کاغذ و دیگر نیازمندی های چاپ و همچنین اسکن کتاب ها و پخش آن ها در رسانه های گروهی مجازی، همراه چاپ های افسست و کپی و نبود کتاب شناسی کتاب های معتبر، همواره با هشدارهای دلسوزان فرهنگ کشور رو به رو بوده ایم که بر گزار نشدن نمایشگاه بین المللی کتاب امسال بر سختی ها افزود. با این همه، دسته ای ناشران به یاری ناشران خلق الساعه یا خود انتشاراتی ها و یا انتشارات گمنام محلی به چاپ آثاری در شمارگان و با کیفیت چاپ بالا، جلد شکیل و کاغذ درجه یک دست می زنند که به بهای ناچیز یا گاه رایگان پخش می کنند همین روند درباره نشریات محلی قوم گران نیز نمونه های فراوان دارد و این پرسش را پیش می آورد که در بازار نیمه جان چاپ و نشر و میان چندین و چند ناشر با پیشینه درخشان که به مرز خودداری از چاپ کتاب های تازه رسیده اند، این آثار شکیل چگونه چاپ و پخش می شوند و ابشخورشان کجاست؟ شاید با کمی توجه بیشتر بتوان سرنخی به دست آورد که از این مقل خارج است؛ چرا که گاهی این دست مَصخف های شکیل با بودجه کتاب سازان اشاره شده، از سوی ناشران شناخته شده چاپ شده اند و برای همین به ریشه یابی بنیادین نیاز دارند، ولی چگونگی مهر تأیید نهادهای مسئول بر آن دسته آثاری که تنها از عنوانشان دشمنی با ایران اسلامی شیعی و کارهایی که در جبهه های جنگ نرم انجام می دهند نمایان است، جای پرسش دارد. از سوی دیگر، آثاری یافت می شوند که چندین نام دارند ولی مشخص نیست کدام یک از آن نام ها می باشند! برای نمونه روی یک جلد، چندین نام کتاب و شخص که به ترتیب: "تاریخ ایران" - "تاریخ گیرشمن!" - "از آغاز تا اسلام"، هستند همراه نام هارولد لمب و زیر آن هم، مترجم؛ صادق رضا زاده شفق آمده است. همه این ها در ۴۰۴ برگ قطع وزیری از انتشارات آراستگان گردآمده اند. فرهنگ دوستان به خوبی می دانند که کتاب ایران از آغاز تا اسلام اثر پروفیسور گیرشمن با ترجمه دکتر محمد معین در چاپ همه ناشران مانند نگاه و علمی فرهنگی، به تنهایی از ۴۸۰ تا ۵۰۰ برگ قطع وزیری داشته و تا جایی که این کمترین می داند با عنوان تاریخ گیرشمن چاپ نشده است. اینجا نه تنها عبارتی مانند گزیده یا خلاصه در کنار نام استاد معین به عنوان مترجم نیامده؛ بلکه معلوم نیست هدف از نام هارولد لمب بر روی جلد، کدام اثر اوست. تنها کار این نویسنده با موضوع اصلی تاریخ ایران باستان، کتاب کوروش کبیر است که از سوی ناشران پرشمار در ۲۹۰ تا ۴۰۰ برگ و قطع های گوناگون چاپ شده است. همچنین رومن گیرشمن باستان شناس سرشناس فرانسوی و هارولد لمب نویسندهٔ پرواژهٔ آمریکایی داستان های تاریخی بوده اند و روشن نیست چه پیوندی میان نوشته های آنان، زمینه ساز چاپ چنین چیزی شده است که اگر هم چنین نیازی می بوده؛ چاپ اثر با فشرده ترین ویرایش باید در بیش از هشتصد برگ به همراه توضیح نکته ها بر روی جلد انجام می گرفت تا ناخواسته زمینه ساز سفسطه های راهزنان فرهنگی نشود که گزافه هایشان را با جازدن این چاپ ها به نام آثار اصلی گیرشمن یا هارولد لمب و دیگران و استناد به آن ها بیارایند و به شست و شوی ذهن نوجوانان و جوانان بپردازند. روندی هم با پوشش تصحیح متون کهن در جریان است که جای درنگ دارد و اگر واقعا همهٔ تصحیح و تعلیق و تنقیح و توضیح و توشیح... چند ده عنوان در هر دو یا سه ماه با شمارگان بالا، زیر نظر کارشناسان انجام بگیرند و با گذشت از صافی معتبر به چاپ نهایی برسند، جای خوشحالی بسیار دارد؛ ولی اگر مانند اثر نامبرده شده باشند، دیر یا زود با یک فاجعه فرهنگی رو به رو خواهیم شد که استناد به آن ها به جای استناد به اصل آن ها یا تصحیح درستشان از سوی اوایش خزنه در فرهنگ خواهد بود. متأسفانه نمونه ها و شیوه های دیگر کتاب سازی در بازار نیمه جان کتاب فراوان هستند و ای کاش اکنون که چاپ کتاب های دست اول و سودمند یا چاپ های مجدد کتاب های قدیمی از سوی ناشران شناخته شده دشوار است، به ماهیت و درون مایه آثار در جریان چاپ، دقت بیشتری شود.

## تاریخ کاراته

از آغاز تا اسلام

هارولد لمب مترجم: صادق رضازاده شفق



منتشر شده اند می توانند در این دوره شرکت کنند. کتاب ها نباید کمک آموزشی و عکس برداری شده باشد و کتب نویسندگان غیر بومی در صورتی در این دوره داوری و ارزیابی می شوند که موضوع و مضمون کتاب درباره استان قزوین باشد. در مورد کتابهایی که درباره استان قزوین منتشر شده باشند مینا از ابتدای سال ۱۳۹۵ تا پایان ۱۳۹۹ خواهد بود و آثاری که در دوره قبلی این جایزه داوری و ارزیابی یا برنده شده باشند از دایره داوری خارج خواهند شد. تمامی علاقه مندان می توانند جهت اطلاع از فراخوان، نحوه ثبت نام و شرکت در این دوره به سایت اطلاع رسانی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی قزوین به آدرس ghazvin.farhang.gov.ir بخش رویدادهای فرهنگی و هنری (فراخوان و ثبت نام) مراجعه کنند.

سومین دوره انتخاب کتاب سال استان قزوین با هدف تشویق و ایجاد انگیزه در مؤلفان، مترجمان و ناشران استان، تجلیل از خادمان و پدیدآورندگان کتاب استان، ارتقای جایگاه و هویت فرهنگی ناشران و اهل قلم استان قزوین به نام «جایزه دکتر احسان اشراقی» نامگذاری شده. احسان اشراقی (۱۵ شهریور ۱۳۰۷ - ۲۴ دی ۱۳۹۸) تاریخ پژوه ایرانی، استاد دانشگاه تهران و عضو هیئت مدیره فرهنگستان علوم ایران بود. بر این اساس از ناشران، پدیدآورندگان، مترجمان و مصححان دعوت می شود دو نسخه از آثار خود را که برای اولین بار در سال های ۱۳۹۸ الی ۱۳۹۹ منتشر شده اند به همراه کاربرگ مربوطه به دبیرخانه این رویداد ارسال کنند. بنا بر اعلام دبیرخانه این رویداد فرهنگی کتابهای ارسالی باید دارای برگه اعلام وصول باشند و ملاک، سال انتشار، شناسنامه ناشر در کتاب خواهد بود و کتابهای نویسندگان بومی یا ساکن استان که در موضوعات دهگانه دبویی و کودک و نوجوان

## فراخوان جایزه دکتر احسان اشراقی



## هشت ادبیات literature

## وطن

دوهفته نامه فرهنگی وطن یولی سال چهارم | شماره ۴۲ | ۸ صفحه

## آشنایی با استاد اعظم کانچو یوسف شیرزاد پدر کاراته ی آزاد ایران

# شیر آذری تبار

یکی از مواردی که باعث افتخار ایشان میباشد این است که سوسای اوایما ایشان را (پسر خود) خطاب می نمودند در مکاتبات خود یا دیگران او را یک (کاراته کا) واقعی معرفی کرده اند، که همین امر باعث ایمان و اعتقاد استاد یوسف شیرزاد به کار خود بوده است و تا قبل از فوت ایشان در سال ۱۳۷۳ صادقانه افتخار شاکردی استاد اعظم سوسای اوایما را داشته اند. ده روز پس از فوت سوسای اوایما، استاد یوسف شیرزاد در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۳ سازمان بین المللی شیرزاد کیوکوشین (ایسکو) و سبک (شین زن) که الهام گرفته از سبک کیوکوشین ژاپن بود را تأسیس کرده و در سراسر ایران و جهان معرفی کردند و کلیه تجربیاتشان در ورزشهای رزمی را در اختیار مشتاقان کیوکوشین حقیقی قرار داده و نمایندگان این سازمان (ایرانی و غیر ایرانی) در سطح جهان به بسط و گسترش این سبک مشغول شدند. پس از آشنایی با استاد اعظم فرانک سانچز بنیانگذار، مؤسس و رئیس سازمان بوشیدو معروف به شورای جهانی اساتید هنرهای رزمی در سال ۱۹۹۵ عضویت در این سازمان را پذیرفتند. در سال ۱۹۹۶ پس از آشنایی ایشان با استاد اعظم جک استرن معروف به (پاپاسان) بنیانگذار، مؤسس و رئیس سازمان ووما معروف به سازمان جهانی هنرهای رزمی ترکیبی (میکس) به عضویت این سازمان در آمدند.



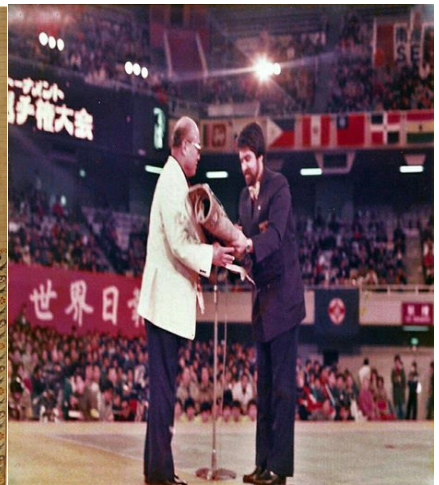
اردوی (یوگاوارا) در سال ۱۹۸۶ میلادی



استاد اوایما و استاد شیرزاد در سال ۱۳۵۵



هدیه فرش دستبافت کاشان از استاد شیرزاد به استاد افسانه ای اوایما - سومین دوره مسابقات جهانی ژانویه ۱۹۸۴ میلادی



در سال ۲۰۰۱ عضو شورای مجمع جهانی اساتید بنیانگذار سبک های بین المللی در ژاپن شدند. (این شورا زیر نظر استاد اعظم ام. آی. تی به نو در ژاپن اداره می شود). پس از انشعاباتی که در سازمان جهانی کیوکوشین در ژاپن و جهان بوجود آمد، در فدراسیون کاراته جمهوری اسلامی ایران نیز نزدیک به ۳۰ سبک آزاد کاراته منشعب از کیوکوشین و غیره پدید آمدند که به نام سازمان سبکهای آزاد کاراته کشور معروف است و ایشان سمت مشاور عالی رئیس فدراسیون کاراته در سبک های آزاد و همچنین عضو کمیته فنی در فدراسیون کاراته جمهوری اسلامی ایران را عهده دار میباشند. (سایه شان پایدار).

با نام های (کاراته چیست؟)، (این است کاراته) و (کاراته پیشرفته) شروع به کار کردند و پس از سفر به ژاپن و گذراندن دوره های ویژه (اوچی دیشی) و آزمون های مخصوص با دریافت کمربند سیاه (دان ۳) به عنوان نماینده رسمی سبک کیوکوشین ژاپن در ایران معرفی گردیده و به تدریس و ترویج این سبک (کیوکوشین) در ایران پرداخت و بطور منظم حداقل سالی دوبار در اردیبهشت ماه جهت شرکت در اردوهای پیشکسوتان و آبان ماه هر سال جهت حضور در داوری مسابقات سراسری ژاپن که سالی یک بار و اعزام تیم جهت شرکت در مسابقات جهانی که هر ۴ سال یک بار انجام می شد به ژاپن سفر کرده و با ایشان تمرین داشتند.



اولین تیم ملی کاراته ایران از فرمانان کان دن یو و شیونگان First Iran Karate National Team 1976

و کریم خان زند افتتاح کردند. سال ۱۳۵۳ به مدرسه بامشاد واقع در خیابان نواب چهارراه سینما و در سال ۱۳۵۴ به مدرسه نقش تربیت در سه راه ضرابخانه خیابان کتابی و همچنین در دانشکده افسری، مدرسه ورزش، صدا و سیما (تلویزیون سابق) آموزش میدادند و پس از آن کلیه کلاسهای خود را به تهرانپارس خیابان رشید کوچه ۱۵۰ غربی پلاک ۱۲۴ (باشگاه ورزشی شیرزاد) منتقل کردند. لازم به ذکر است که قبل و بعد از تأسیس فدراسیون کاراته در مسابقات مختلف داخلی و همچنین در سال ۱۳۵۴ در مسابقات بین المللی کاراته با حضور نزدیک به ۴۰ کشور مقامهایی را کسب نمودند و تا سال ۱۳۵۴ افتخار شاکردی استاد اعظم دکتر فرهاد وارسته را داشته اند. بدین ترتیب در سال ۱۳۵۴ (باشگاه کاراته شیرزاد) رسماً فعالیت خود را آغاز و بدلیل نداشتن تعصب و گرایش نسبت به هیچ سبک خاصی، روشی را که در مکتب خود تدریس میکردند (راه و روش کاراته، یا کاراته دو) نامگذاری نمودند. در سال ۱۹۷۵ با مشاهده فیلم اولین دوره مسابقات بین المللی سبک کیوکوشین که بنام (بزرگان کاراته) معروف شده بود با استاد اعظم سوسای ماسوتاتسو اوایما بنیانگذار سبک کیوکوشین در ژاپن آشنا شد و پس از تماس با ایشان از طریق آقای سوتو هاگینو (رئیس نمایندگی خط هواپیمائی ژاپن ایرلاین در خاورمیانه) که دفتر این شرکت در اول خیابان نجات الهی (ویلا سابق) بود با اجازه سوسای اوایما در ۱۱ دی ۱۳۵۵ با حضور جمعی از هنرجویان و مطالعه کتابهایی که سوسای اوایما فرستاده بودند

سابق در پشت سینما رادیوسیتی واقع در خیابان ولی عصر (پهلوی سابق) شروع کرده سپس سال ۱۳۴۵ همراه با استاد خود به خیابان فلسطین (کاخ سابق) نرسیده به چهارراه امیراکرم و در سال ۱۳۴۷ به باشگاه آتش نشانی واقع در میدان حسن آباد نقل مکان و تا سال ۱۳۵۴ که استاد اعظم ابوطالب ماشین چیان عازم آمریکا شدند افتخار شاکردی ایشان را داشته اند. در ۱۹ سالگی، در تابستان سال ۱۳۴۷ با درجه کمربند قهوه ای و توافق استاد اعظم ماشین چیان ضمن ادامه تمرین با ایشان تمرین خود را با استاد اعظم دکتر فرهاد وارسته (بنیانگذار سبک کان دن ریو) آغاز و تمرینات خود را با ایشان به ترتیب در محل باشگاه (لشگر یک گارد) واقع در چهارراه قصر و سپس سال ۱۳۴۸ برای مدتی در زیر زمین منزل پدری ایشان واقع در خیابان بهار کوهپا وارسته، و در ادامه در باغ شاه با دانشگاه جنگ سابق، سال ۱۳۵۰ در خیابان عدبو (روبروی خیابان دکتر فاطمی)، سال ۱۳۵۲ در خیابان مطهری (تخت طاووس سابق) نیش کوچه گلریز (باشگاه رضایار) ادامه دادند و در سال ۱۳۵۲ که فدراسیون کاراته ایران تأسیس شد به عضویت اولین تیم ملی کاراته ایران در آمدند. پس از گذشت نزدیک به ۱۰ سال از شروع ورزش رزمی ایشان و آشنایی با ورزشهای کشتی، بوکس و دفاع شخصی و همچنین ورزشهای رزمی چینی، کره ای و ژاپنی در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۲ در سن ۲۴ سالگی (مکتب کاراته شیرزاد) را با تکیه بر آموخته هایی از اساتید قبلی و با تکیه بر تجربیات غنی خود در سبک (کان دن ریو) در محل مدرسه مکتب نوبخت واقع در چهارراه بهجت آباد تقاطع خیابان های حافظ

امیرھوشنگ ابتهاج (ه‌سا.سایه) آخرین ویرایش شعر «یادگار» خود را منتشر کرد. صفحهای به نام این شاعر که با نظارت فرزندش اداره می‌شود، در این باره نوشته است: «سخنه نهایی (تغییر یافته) شعر «یادگار» از «سایه» که در مجله «بخارا»، شماره ۱۴۴، تابستان ۱۴۰۰ چاپ شده‌است» پیشتر این شاعر نامی معاصر مجموعه شعری را با نام یادگار خون سرو در بهمن ۱۳۶۰ منتشر کرده بود. هوشنگ ابتهاج در نسخه نهایی این شعر بار دیگر از مرتضی کیوان شاعر و نویسنده ایرانی که در دهه ۳۰ اعدام شده بود یاد می‌کند.در ادامه آخرین ویرایش «یادگار» سایه را می‌خوانیم:

هرگز از مرگ نترسیدم من/ مگر امروز که لرزید دلم
داشتم با کیوان/ درد دل می‌کردم/یادم آمد ناگه

آخرین مانده از آن جمع پراکنده منم/چه کسی خواب تو را خواهد دید
چه کسی از تو سخن خواهد گفت/آه، پوری هم رفت/گفت: پوری با ماست
سایه جان ما هستیم/ما صدای سخن عشقیم/ یادگار دل ما مزهٔ آزادی انسان است.

## وطن‌پولی

دو هفته نامه فرهنگ ی وطن پولی
سال چهارم | شماره ۸ | ۴۲ صفحه

تاریخ history

از داریوش بزرگ تا اوحدی مراغی

# دادگری در سنت ایرانی شهری



آرامی و عبری، برابر و مترادفی نداشت و ازاین‌رو به شکل وام‌واژه‌ای پارسی وارد این زبان‌ها شده است. اهتمام داریوش به قانون‌گذاری و دادگستری در سراسر امپراتوری‌اش، بازتابی گسترده میان مردمشان داشت؛ چنان‌که مصریان داریوش را یکی از قانون‌گذاران و نیکوکاران بزرگ‌این کشورمی‌دانستند.در جهان یونانی، افلاطون داریوش را به‌عنوان الگو و نمونهٔ قانون‌گذاری و شاهی نیک می‌ستاید و تأکید می‌کند که به‌واسطهٔ قولتین داریوش امپراتوری پارس تاهوران او پابرجا ماند است. جالب آنکه آوازه‌ی عدالت‌محوری داریوش (در تاریخ ملی ایران: دارا / داراب) حتا تاایران دوران اسلامی نیز پاییده‌است.برای نمونه،ابوسعید گردیزی، تاریخ‌نگار سده‌ی پنجم قمری،می‌نویسد: «اراب مردی عادل بود و رعیت را عدل فرمود و نامه‌ها نوشت به اطراف مملکت خویش و همه‌ی کارداران و مریزانان را فرمود که: هیچ کس بی‌داد نکند و مپسندید.»

اهمیت انگاره‌ی عدالت و داد در دوران هخامنشیان چنان بود که به روایت کسئفن، سردار و تاریخ‌نگار یونانی، دادگری یکی از اصولی بود که در آموزش‌کده‌های دربار پارس به شاهزادگان و بزرگ‌زادگان پارسی آموخته می‌شد. به روایت شاهنامه نیز «داد» از جمله آموزش‌های شاهانه بود؛ ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه / سخن گفتن و رزم و راندن سپاه / هنرها بیاموختش سر به‌سر / بسی رنج برداشت و آمد به بر.

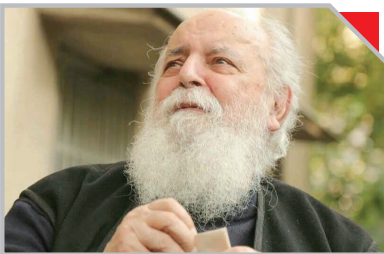
این انگاره‌ی ایرانی شهری در تاریخ ایران و طی دوامان‌های بعدی پادشاهی ایران نیز تلاوم یافت و دادگری به مفهومی مرکزی در ایدئولوژی سلاطین ایران‌زمین و اندرزنامه‌های سیاسی و اخلاقی بدل شد. در شاهنامه‌ی فردوسی، به‌عنوان آیینی تمام‌نامی اندیشه‌ی ایرانی شهری (که نمونه‌های آن از یکتاپرستی و خردگرایی و مداراجویی و جوانمردی گرفته تا برگزاری آیین‌هایی ملی همچون نوروز و مهرگان را در برمی‌گیرد) داد و دادگری نقشی کانونی دارد و بنیان بینش فلسفی و سیاسی آن را تشکیل می‌دهد. در شاهنامه «داد» هم بهره‌ی ازلی و سزاولر آدمیان از زندگانی است و هم کنشی خردبندیاک که تعادل و توازن را در همه ارکان و شئون هستی حاکم می‌سازد. در این اندیشه‌ی ایرانی شهری قدرت، مقید و مشروط به عدالت و دادگری است و در صورت انحراف از این آرمان، سمت‌وسویی مردمی را که دروغ‌گوست، سخت کيفر ده» (بیستون، ۵۵). «هنر برابر راستی رفتار کرده، نه به فرد ضعیف بدی کرده، نه به فرد قوی. به کسی که برای خاندانم ضعیف بدی کرده شوی با به‌خاطر فردی ضعیف به شخصی قوی بدی کرده شوی. آنچه راست است، آن خواست من است. آن که کوششی کرد، برابر تلاشش پاداش دادم و آن که بدی کرد، برابر بدی‌اش کيفر دادم» (نقش رستم، ب، ۲ و ۴). «آن‌گاه که اهورمزدا این زمین را در آشوب دید، پس آن را به من ارزانی داشت. مرا شاه کرد. به‌خواست اهورمزدا آن را در جایگاه سزاولر خویش نهادم. این قانون (داد) من است که این کشورها را استوار نگه داشته‌است» (نقش رستم، الف، ۳-۴).

داریوش گفتمان سیاسی عدالت‌بنیاد خود را در شماری از کتیبه‌هایش به‌روشنی بازگو کرده‌است: «به‌خواست اهورمزدا من یار راستی‌ام، (اما) یار بدی نیستم. خواست من این نیست که به‌خاطر فردی قوی به شخصی ضعیف بدی کرده شوی یا به‌خاطر فردی ضعیف به شخصی قوی بدی کرده شوی. آنچه راست است، آن خواست من است. آن که کوششی کرد، برابر تلاشش پاداش دادم و آن که بدی کرد، برابر بدی‌اش کيفر دادم» (نقش رستم، ب، ۲ و ۴). «آن‌گاه که اهورمزدا این زمین را در آشوب دید، پس آن را به من ارزانی داشت. مرا شاه کرد. به‌خواست اهورمزدا آن را در جایگاه سزاولر خویش نهادم. این قانون (داد) من است که این کشورها را استوار نگه داشته‌است» (نقش رستم، الف، ۳-۴). «اگر می‌اندیشی که کشورم باید در امان باشد، پس مردی را که دروغ‌گوست، سخت کيفر ده» (بیستون، ۵۵). «هنر برابر راستی رفتار کرده، نه به فرد ضعیف بدی کرده، نه به فرد قوی. به کسی که برای خاندانم ضعیف بدی کرده شوی یا به‌خاطر فردی ضعیف به شخصی قوی بدی کرده شوی، بدی کرده شوی. آنچه راست است، آن خواست من است. آن که کوششی کرد، کسی را که زبانی رساند، سخت کيفر دادم» (بیستون، ۶۲). «دیگر کسی دیگری را نمی‌زند و هر کسی در جایگاه خویش قرار دارد. قانون (داد) من، از آن می‌ترسند، به طوری که دیگر قوی ضعیف را نمی‌زند و نمی‌کشد» (شوش، ث، ۴).

اصطلاح «داد» با مفهوم و کارکرد نوینی که داریوش بزرگ در گفتمان سیاسی خود ترویج کرده بود، در هیچ یک از زبان‌های جهان هخامنشی، مانند عیلامی،

**انتشار «یادگار»**

**جدید سایه**



# ایران چند قومی یا چند زبانی؟!



یک فرد با جامعه‌اش است (یعنی شهروندی) و بیشتر به ارتباط با یک گذشته و فرهنگ مشترک و اشکال اشاره دارد. در برخی از زبان‌های دیگر، اصطلاحات معادل قومیت و ملیت بسیار به یکدیگر نزدیک هستند

در ایران پیش از اسلام هم قومیت به شکل کنونی در ایران وجود نداشته در آن دوره فقط سه گروه بزرگ ماد، پارس و پارت در فلات ایران تحت عنوان جاپنাম شناخته شده بودند و گروه‌های قومی و شبه قومی که امروزه با آنها مواجه هستیم بعد از ورود اسلام و حتی بعضا متاختر تر یعنی در همین پنج سده اخیر شکل گرفته‌اند.

ماکس وبر معتقد است که گروه‌های قومی، گروه‌های انسانی دارای باور ذهنی به اجداد مشترک هستند. باوری که دلیل آن می‌تواند شباهت‌های فیزیکی، شباهت در رسوم، حافظه و خاطرات مشترکی باشد که با یکدیگر در کوچ و سکونت داشته‌اند. گروه قومی را یک نمونهٔ اجتماعی تمایز یافته، بسته و پایدار معرفی کرده که ریشه‌های خود را در گذشته‌های اسطوره‌ای تصور می‌کند.

بنابراین مهم‌ترین خصوصیات یک قوم را می‌توان داشتن نیاکان مشترک واقعی، نام مشترک، سرزمین و زبان مشترک، فضاهای مشترک-زیستی، ارزش‌های مشترک و … دانست. اکثر انسان‌شناسان در مقایسه با مفهوم قومیت، ملیت را مفهومی عمدتاً ابداع شده می‌دانند.

طبق تعریف ماکس وبر ایران خود یک قومیت است. در واقع ما یک قوم ایرانی داریم که این قوم ایرانی در قلمرو قومی خود موسوم به ایرانشهر دارای وجود واقعی است و در روزگاری دور، توانسته با تشکیل «دولت» ملت ایران را تحت عنوان ایرانشهریگ را پدید آورده یا اصطلاحا ابداع کند. و لذا مفاهیمی نظیر کرد، لر، آذری، گیلک، بلوچ و… نه بر قومیت بلکه بر گروه‌های اجتماعی و اقتصادی و زبانی دلالت دارند. برای نمونه، آذری به تنهایی نمی‌تواند یک قومیت باشد. چراکه تنها وجه تفاوت آن با دیگر ایرانیان، زبان است و نام آن هم از نام سرزمین آذربایجان گرفته شده. در واقع اینگونه نبوده که یک قومی به آذربایجان آمده و در آنجا ساکن شوند و نام خود را به آنجا اطلاق کنند. بلکه این سرزمین روزگاری آذربایجان نام گرفت و بعدها به مردم آن، چه بومی و چه که از گروه‌های مختلف آمده و در آنجا ساکن شدند آذری گفته شد.

همین امر در مورد کرد هم صادق است. کرد نام یک طبقه اجتماعی در ایران به معنای رمهٔ کردان بود و بعدها گروهی از این مردم با مهاجران عرب مخلوط شدند و بعد حکومت‌هایی تشکیل دادند و در این مدت با مهاجران ترک هم مخلوط شدند و با بومیان ارمنی و آشوری قلمرو خود هم مخلوط شدند و در حال حاضر دارای یک زبان نیستند بلکه به سه زبان کرمانجی، سورانی و کردی جنوبی سخن می‌گویند و دین مشترک هم ندارند و اکثریت سنی و اقلیت‌های شیعه و یارسان و ایزدی دارند.

اما مراتین بالمر معتقد است که گروه قومی به دسته کوچکی از افراد که دارای اصل و نسب مشترک، خاطرات مشترک، و فرهنگ مشترک هستند و در یک جامعه بزرگتر حضور دارند که به وسیله زبان، فرهنگ، مذهب، ظاهر یا اعضای آن جامعه تفاوت دارند گفته می‌شود. طبق الگوی مراتین بالمر، در نمونه کرد که مثال زده شد، کرمانج به تنهایی می‌تواند یک قوم باشد چون مردمش یک زبان دارند و به جز کرمانج‌های خراسان همگی مذهب مشترکی هم دارند.

با توجه به تعاریف بالا باید از خود پرسید آیا در ایران گروه قومی داریم؟

بنظر بهترین و درست‌ترین جواب بله است اما در پس این بله باید یک سری توضیحات اضافه کرد. اولاً در ایران فقط چهار قومیت ایرانی، ترک، ارمنی و عرب داریم.

دوما سایر مردمی که تحت نام لکه،لر،کرد و… از آن‌ها یاد می‌شود فقط گروه‌های زبانی هستند و در اثر تفاوت زبان زبانی از سایرین مجزا شده‌اند و با توجه به تعاریف بالا هرگز نمی‌توان آن‌ها را قوم و قومیت دانست.



امید حسنونند

ایران کشور یست دچار تنوع زبانی و مذهبی که این امر محصول تنوع در محیط جغرافیایی ایران و همچنین جایگاه ایران در جغرافیای جهان است. ایران کشوری مرتفع و به معنای اخص کلمه فلات است. کشوری که اطرافش را کوه‌ها فرا گرفته‌اند و در آن سوی کوه‌ها جلگه‌های قرار دارند و در داخل ایران در این سوی کوه‌ها بیابان‌ها قرار گرفته‌اند و بنابراین این ایران دارای یک محیط مرتفع و نیمه خشک است و جایگاه جغرافیایی ایران هم در مسیر شرق به غرب قرار دارد و لذا هر گروهی که قصد انتقال از آسیا به اروپا یا آفریقا را داشته، ناچاراً از فلات ایران گذر می‌کرده است.

همچنین ایران همسایه دو منبع تولید و صدور جمعیت، یعنی آسیای مرکزی و جزیره العرب است. بنابراین ایران در معرض هجوم اقوام صحراگردی که در جستجوی محیطی بهتر کوچ می‌کردند، قرار داشت و لذا تهاجمات و مهاجرت‌های زیادی به آن صورت می‌گرفته است.

به‌طور کلی، در طول تاریخ بشر با دو نوع قومیت مواجه هستیم. اولتین نوع همان قومی بر پایه علایق فامیلی و خانوادگی است که معمولاً کلمه طایفه یا قبیله را در ذهن تداعی می‌کند. با شروع مهاجرت جوامع انسانی، نوع دوم اقوام به وجود آمد که در واقع نوعی تکامل جوامع (کشورها) را رقم زد و گروه‌های قومی با ویژگی‌های مشترک در کنار هم ملت‌ها را پدید آوردند. تهاجم نظامی، مهاجرت، تجارت و مذاهب باعث ایجاد تکامل در اقوام قدیمی شده‌است. در همین حین تفاوت‌های قومی و نسلی هنوز در بین اقوامی که در یک کشور زندگی می‌کنند وجود دارد و با زاد و ولدهای قومی این تمایزها به حضور خود ادامه می‌دهند.

اعضای یک قوم (با ملت اشتباه گرفته نشود) همواره ادعا می‌کنند که در طول تاریخ، پیشینه فرهنگی غنی و ارزشمندی داشته‌اند، اما برخی مورخان و جمعیت‌شناسان بر این باورند که بسیاری از این مسائل فرهنگی زاینده سال‌های اخیر هستند در پیشینه فرهنگی قوم هیچ جایگاهی نداشته‌اند. از دیدگاه سیاسی، وجه تمایز گروه قومی و یک کشور عدم وجود حاکمیت و یکپارچگی در گروه قومی است. این مورد ایران هم این نکته صادق است و بسیاری از مولف‌های ظاهراً قومی که ایران را متنوع کرده‌اند، در دو قرن اخیر و با واسطه استعمار شکل گرفته‌اند و در عصر پیشامدرن، گروه‌های قومی نسبت به یکدیگر قوم شناخته می‌شوند، هیچگونه خودآگاهی قومی نسبی به یکدیگر نداشته‌اند. برای نمونه دوست سال پیش برای یک بختیاری، فرقی بین لر بویراحمدی و ترک قشقایی وجود نداشت و هردوی این‌ها ایل بیگانه قلمداد می‌شدند.

عبارات گروه قومی یا قومیت در طول تاریخ معانی مختلفی داشته‌اند که در هر دوره‌ای با توجه به مفهوم آن زمانش باعث تقسیم مردم به دسته‌های مختلفی می‌شده است. برای نمونه، داریوش هخامنشی قومیت خود را آریایی خطاب می‌کند و برای او قومیت مساوی با نژاد است. در دوره میانه، قومیت مشابه ملیت است و عبارت قوم برای مردمان ساکن در کشورها به کار می‌رفته است. ولی در متون دوره اسلامی عبارت قوم کاربرد بیشتر و عام‌تری پیدا کرده و به انواع دسته‌جات مذهبی، سیاسی، نژادی، اجتماعی اطلاق می‌شده است. کمالتیکه می‌بینیم برای قرامطه و خرمیان و اهالی یک شهر یا یک گروه سرباز شورشی از عبارت قوم استفاده می‌شده است.

در یونان باستان واژه ethnos(قوم) به قبایل کوچنده‌ای گفته می‌شد که هنوز در شهرها مستقر نشده بودند یا بهتر است بگوییم شهروند نبودند. و یا بعدتر مسیحیان به تمام غیر مسیحیان جهان که از نظر آنها کافر بودند(ethnic) می‌گفتند که منظور مردم عقب افتاده و قبیله‌ای بود. در زبان انگلیسی، Ethnicity بسیار وسیع تر از ارتباط

<sup>[1]</sup> اما مراتین بالمر معتقد است که گروه قومی به دسته کوچکی از افراد

<sup>[2]</sup> اما مراتین بالمر معتقد است که گروه قومی به دسته کوچکی از افراد



## ده



دوهفته نامه فرهنگی وطن یولی سال چهارم | شماره ۴۲ | ۸ صفحه

نخستین همایش ملی «ایران‌شناسی و میراث نوشتاری عربی» به همت دانشگاه کوثر، ۲۰ و ۲۱ بهمن‌ماه ۱۴۰۰، در شهر بجنورد برگزار می‌شود. پژوهشگران و صاحب‌نظران می‌توانند مقالات خود را تا ۲۰ دی‌ماه ۱۴۰۰ به دبیرخانه همایش به آدرس بجنورد، خیابان هفده شهریور شمالی، کوچه شهید نوریان، دانشگاه کوثر، رسال کنند.

مقالات به‌زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی در این همایش پذیرفته می‌شود. مقالات برگزیده در مجلات علمی – پژوهشی به چاپ خواهد رسید و به ۱۰ مقاله برتر که بیشترین امتیاز را کسب کنند جوایزی اهدا خواهد شد.

ایران‌شناسی و متون دینی و فلسفی عربی، ایران‌شناسی و متون تاریخی عربی، ایران‌شناسی و متون جغرافیایی عربی، ترجمه از پهلوی به عربی، ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی، ایران‌شناسی و

زبان عربی، ایران و ایران‌شناسی در جهان اسلام، مراکز ایران‌شناسی در جهان عرب، عرب‌ها و تمدن ایرانی، تمدن ایرانی و اسلام، ایرانیان و عرب‌ها، ایرانیان و زبان عربی، هویت ایرانی و زبان عربی، داد و ستد زبان عربی و فارسی از جمله محورهای این همایش است.

عربی‌دانان و عربی‌نویسان ایرانی، ادبیات عامه ایرانی در متون و ادبیات عربی، ایران و ایرانی در ادبیات کلاسیک و معاصر عربی، ایران‌شناسان عرب در گذار تاریخ و دوران معاصر، شاهنامه‌شناسان عرب و ترجمه‌های شاهنامه به عربی، انتقال دیوان‌سالاری پیشاسلامی ایرانی به دوران پساسلامی، دادوستد زبان‌های سامی و زبان‌های ایرانی میانه، فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌های عربی به فارسی و فارسی به عربی دیگر محورهای این همایش هستند…

**در هالیوود همیشه چند کشور دستمایه سوژه های منفی قرار گرفته‌اند از جمله روسیه (که عموما نقش منفی داستان هست) و حتی ایران که نمی شود همیشه نگاه منفی به آن وجود داشته اما متاسفانه عموما به همراه یک سری منفی بافی ها و دشمنی ها همراه بوده و کم پیش آمده که از کشور ما در این صنعت تعریف شود. ناآگاهی از فرهنگ و تاریخ کشورمان و از آنسو لهجه بد بازیگرهای ایرانی در این فیلم ها و اطلاعات غلطی که از ایران به مخاطب داده می شود هم طبیعتا برای بیننده ایرانی آزار دهنده است.**

**فیلم‌های ضد ایرانی ساخته شده در هالیوود**

# صنعت دروغ!



www.ronniesaini.com

در هالیوود همیشه چند کشور دستمایه سوژه های منفی قرار گرفته‌اند از جمله روسیه (که عموما نقش منفی داستان هست) و حتی ایران که نمی شود گفت همیشه نگاه منفی به آن وجود داشته اما متاسفانه عموما به همراه یک سری منفی بافی ها و دشمنی ها همراه بوده و کم پیش آمده که از کشور ما در این صنعت تعریف شود. ناآگاهی از فرهنگ و تاریخ کشورمان و از آنسو لهجه بد بازیگرهای ایرانی در این فیلم ها و اطلاعات غلطی که از ایران به مخاطب داده می شود هم طبیعتا برای بیننده ایرانی آزار دهنده است.می‌خواهیم نگاهی داشته باشیم به صحنه هایی که نام ایران در فیلم های هالیوودی ذکر شده و آن ها را به چالش بکشیم.

«۳۰۰»

معروف ترین و بی شرمانه ترین فیلمی است که درباره ایران و تاریخ ایران نوشته شده است. فیلم ۳۰۰ که بر اساس یک نوبل گرافیکی از فرانک میلر ساخته شده به طرز عجیبی جنگ بین ایران (خشایارشا و لشکر خودش) را با یونانیان نشان می دهد و تاریخ را البته نه برعکس ولی کاملا تحریف می کند. دروغ گفتن در این فیلم حد و مرز ندارد و نویسنده و کارگردان تا جایی که توانسته‌اند از ایران و تمدن ایران بد گفتند و در برخی سکانس ها ما را شبیه هیولاهای دنیای ارباب حلقه ها به تصویر کشیده اند. سیاهپوست بودن بسیاری از ایرانیان نیز مسئله ایست که نمی دانیم به حال آن باید گریه کنیم یا بخندیم. حتی محض رضای خدا نمادها و لباس ها و جنگ افزارهای ایرانیان هم درست خلق نشده و همه چیز بر طبق مغز معیوب و ناآگاه نویسنده به نمایش در آمده است. جنجالی که در ایران پیدا کرد را اکثر افراد لاف‌ل بالای ۲۰ سال خاطرشان هست. نشست ها و کتاب ها و مقالاتی که درباره ۳۰۰ چاپ شد و حواشی داغی که در سینمای ایران به وجود آمد منی بر اینکه به زودی ایران جوابیه ای بر فیلم ۳۰۰ خواهد ساخت و… که البته همه آنها در حد جوگیری همیشگی خصلت ایرانی مان باقی ماندند و هیچ گاه رنگ واقعیت را بر خود نگرفتند. در کنار این ماجراها آهنگ های بسیار زیادی نیز علیه ۳۰۰ و عوامل آن در ژانرهای گوناگون موسیقی خوانده شد که در زمان خودش موج جالب و بدیعی بود

قسمت دوم آن هم چند سال بعد از موفقیت قسمت اول(فیلم اول با توجه به بودجه اش فروش نسبتا خوبی را در گیشه داشت) به اکران در آمد که در آن ایرانیان به مراتب بدتر و پست تر نشان داده شده بودند. عجیب آنکه با وجود گسترش رسانه های جمعی و اینترنت و… در زمان اکران قسمت دوم، کمتر حرف و حدیثی درباره آن زده شد و واکنشها به مراتب کمتر از قسمت اول بود. البته همین دامن نزدن بیش از حد به فیلم دوم باعث نادیده گرفته شدن آن توسط بسیاری از افراد در دنیا شد و فروش آن را آنقدر کم کرد که ضرر خوبی را برای سازندگانش به جا گذاشت و حقشان را کف دستانشان قرار داد!

«پلیس آهنی»

بازسازی فیلم پلیس آهنی که در سال ۲۰۱۴ به اکران در آمد جدا از خراب کردن خاطرات قشنگ و زیبای طرفداران قدیمی تر این شخصیت و سه گانه محبوب و کلاسیک آن، یک مسئله عجیب و غریب دیگر را هم در خود داشت که به ویژه برای ما ایرانیان غیر قابل هضم بود. سکانس اول فیلم بدون دلیل خاصی (صرفا ایران هراسی) در تهران اتفاق می افتاد و چند تروریست ایرانی را با اسم های کاملا اصیل ایرانی (مثل نوید و آرش) نشان می داد که سعی در کشتن یک عده وانجام عمل تروریستی چون بمب گذاری داشتند. اینکه چرا این سکانس زاید و بی معنی در اول فیلم گذاشته شده هیچ جوابی ندارد مگر استفاده ازبازی از نام ایران توسط گروه سازنده. آوردن نام ایران در سینمای هالیوود در فیلم پلیس آهنی یکی از بی ربط ترین موارد این لیست به حساب می رود. البته بی ربط تر از آن هم داریم که بهش می رسیم!

«**جوخه خودکشی»**

یک فیلم ابرقهرمانانه دنیای دی سی (همان دنیایی که در آن بتمن و سوپرمن خلق شده اند)با محوریت ضدقهرمان ها که فروش خوبی هم در گیشه داشت و گریم شخصیت هایش بسیار بین مردم محبوب شد. در یکی از سکانس های فیلم که یکی از این ابرشورها قصد نشان دادن قدرت فوق العاده خود را به یک سری نظامی رده بالای آمریکایی دارد، به سرعت محو شده و با یک انبوه پرونده بر میگردد که بر روی جلد آن



پرچم و نام ایران به چشم می خورد. کاشف به عمل می آید که این شخصیت می تواند به سرعت در بین مکان ها سفر کند و جایجا شود و حالا هم به یکباره غیب شده و به سمت وزارت اطلاعات ایران سفر کرده و یک سری پرونده محرمانه را در یک ثانیه دزدیده و آورده و تحویل مقامات آمریکایی داده. مقام آمریکایی هم گل از گلش می شکفتد و می گوید که سالهاست دنبال این پرونده ها هستیم و دمت گرم! این مورد همان بی ربط ترین آوردن نام ایران در یک فیلم اکشن ابرقهرمانانه هالیوودیست.

«**یک شب با پادشاه»**

از معدود فیلم هایی که دیدگاه آنچنان بدی هم به ایرانیان ندارد و داستان هسسر خشایارشا و زندگی او را دربار این پادشاه بیان می کند. البته جمله اول این قسمت از یادداشت بدان معنی نیست که فیلم یک شب با پادشاه از ایران و ایرانی تعریف کرده، ولی بالاخره کمتر از سایر آثار ساخته شده درباره تاریخ ایران مورد تحریف قرار گرفته است. فیلم تلویزیونی اشتر محصول سال ۱۹۹۹ هم همین داستان را دارد و هر دو فیلم نگاه معقولانه تری به ایران باستان داشتند.

«**انیمیشن پرسپولیس»**

مرجان ساتراپی تاریخ انقلاب را از افکار و خاطرات دنیای

ادامه از همین صفحه

«**آدمکش آمریکایی»**

فیلم آدمکش آمریکایی که محصول همین امسال است به قدری ضد ایرانی ساخته شده که دلتان می خواهد هر چه دم دست دارید بردارید و سمت تک تک عوامل آن پرتاپ کنید. ساخت این فیلم بدون هیچ منطق و عقلی صورت گرفته و مسایلی که در آن درباره ایران مطرح می شود به قدری احمقانه هستند که بیننده را بیشتر از عصبانیت به حالت خنده وای می دارند. گرچه در انتهای داستان همین فیلم هم مشخص می شود که در آخر ایرانی ها دشمنان اصلی نیستند ولی همان سکانس های کوتاه و اشارات متعدد به ایرانیان و حضور بازیگران ایرانی در فیلم باعث شده که با خود فکر کنید چرا لافل یکی از این بازیگران نرفت به کارگردان بگوید که در ایران در حال حاضر رییس ارتش کراوات نمی زند و شش تیغ نمی کند؟؟ تمامی تروریست های این فیلم که ایرانی هستند هم بازیگران عرب زبان هستند که نه چهره و نه لهجه‌شان نمی تواند ایرانیان را نشان دهد.

«**۶ روز»**

داستان ۶ روز سعی کرده نگاهی بی طرفانه به واقعه گروگانگیری سفارت آن در لندن در اوایل دهه ۸۰ میلادی در بحبوحه جنگ ایران و عراق داشته باشد. نگاهی که چون بدون هیچ مطالعه ای صورت گرفته چنان احمقانه به نظر می آید که نمی دانید چگونه باید با آن برخورد کنید. تروریست های عرب تبار فیلم که به سفارت ایران حمله می کنند به دو صورت میکس شده فارسی و عربی با هم حرف می زنند! همچنین گرمی روی صورت بازیگران نقش بسته که شبیه هر چیزی هست جز تبار عرب. بدتر از همه اینکه دایما در فیلم مطرح می شود که این تروریست ها از منطقه ای به نام عربستان از جنوب ایران آمده اند. (منظور از منطقه عربستان در ایران در این فیلم خوزستان است!) باز هم سوالی که پیش می آید اینست که مگر بازیگران ایرانی‌الصل فیلم از قدرت تکلم برخوردار نیستند که به کارگردان و دیگر عوامل فیلم خبر نمی‌دهند در ایران استان یا هر منطقه‌ای به نام عربستان نداریم؟

«**ساخت آمریکایی»**

آخرین فیلم آقای نام کروز داستان بسیار گسترده ای دارد و روایتگر خلبانی است که به تدریج تبدیل به یک مامور سیا می شود. این خلبان نقش حامل را برای این سرویس جاسوسی ایفا می کند و کم کم به کار خلاف هم می افتد و پول پارو می کند ولی بعد دستگیری مجبور می شود برای زندان نرفتن کارهای بیشتری برای سیا‌البته کاخ سفید انجام دهد. کارهایی که در نیمه دوم فیلم صورت می گیرد مربوط به انقلاب نیکاراگوئه شده که اگر کمی تاریخ معاصر را مطالعه کرده باشید قطعا ربط آن را با ماجرای پرونده ایران گیت یا همان ایران کنترامی دانید.

پرونده ای که تا به امروز هم بیشتر مسایل آن مسکوت باقی مانده و چیز زیادی از آن درز نشده و کسی اصل ماجرا را نمی داند. در این فیلم تا ثانیه های پایانی اشاره مستقیمی به ایران نمی شود و در همان سکانس پایانی به نقش ایران در رسوایی دولت آمریکا در جریانیه به نام مک فالرین اشاره می کند.

«**تصادف»**

فیلم تصادف که از قضا برنده جایزه اسکار هم شده داستان های متعددی از کاراکترهای گوناگونی دارد که یکی از آنها را یک خانواده ایرانی ساکن لوس آنجلس تشکیل می دهد. خانواده ایرانی داخل فیلم تصادف دقیقا یک خانواده ایرانی مورد ظلم واقع شده در آمریکای معاصر هستند که به خاطر مسلمان بودنشان گاهها با حملات تند و حملات شدید شهروندان این کشور روبرو می شوند. فیلم تصادف مستقیما کاری به ایران و ایرانیان ندارد و صرفا حضور شخصیت های ایرانی باعث جذاب شدن آن برای بینندگان هموطن می شود.

«**خانه ای از شن و مه»**

فیلم که بر اساس کتابی به همین نام نوشته شده (این کتاب ترجمه شده و در بازار داخل کشور هم یافت می شود) داستان یک نظامی بازنشسته ایرانی که به همراه خانواده اش به آمریکا فرار کرده و درگیر یک سری اتفاقات با یک زوج آمریکایی می شود. بن کینگزلی که رابطه خوبی با نقش آفرینی در شخصیت های ایرانی دارد در این فیلم بازی می کند.

شهره آغداشلو هم برای بازیگری زیبای خود در مقام بازیگر دوم زن آن سال کاندیدای اسکار شد که متاسفانه موفق به دریافت این جایزه نشد ولیکن برای همیشه نامش در داوران اسکار باقی ماند.

«**هیزیکدان»**

داستان ابوعلی سینا دانشمند ایرانی که البته بازمه با یک سری تحریف های تاریخی روایت می شود ولی به خاطر بازیگری خوب بن کینگزلی می توان آن ها را مورد چشم پوشی قرار داد. اصولا در دنیای سینما به شخصیت بزرگ ابوعلی سینا کم بها داده شده و این فیلم هم جزو معدود آثاری است که مستقیما به زندگی و کارهای موثر او در تاریخ علم پزشکی می پردازد.

«**تنگهبان: افسانه عمر خیام»**

داستان شاعر و منجم و ریاضیدان ایرانی خیام را روایت می کند که به همراه با آواز و ساز ایرانی در طول فیلم باعث شده که حال و هوای ایرانی سنتی آن حفظ شود. در این فیلم با اینکه بازمه ایرانیان تا حد زیادی با عرب ها یکی شده اند (مسئله ای که انکار سالیان سال طول می کشد تا بتوانیم آن را به هالیوودی های بفهمانیم) ولی اشارات خوبی هم به سنت ها و فضاهای ایرانی دارد

گفتنیست این فهرست لیست کاملی نیست و آثار متعدد زیادی از جمله Rosewater (داستان ملازبان بهاری در ایران) و Alexander (داستان حکمرانی و لشکر کشی اسکندر) و Under the Shadow (فیلمی ترسناک که در زمان موشک اندازی سال‌های جنگ ایران و عراق در یک خانه رخ می‌دهد) و Syriana (که وقایع نیمه اول این فیلم سیاسی در تهران می گذرد) و Argo (داستان گروگانگیری سفارت آمریکا در ایران) و The Wrestler (داستان ظهور و افول یک کشتی کج کار آمریکایی که در یک صحنه با مبارزی ایرانی می‌جنگد) و… هم جا مانده‌اند و صرفا نگاهی به گلچین این آثار داشتیم.



کتاب «غزلیات عاشقانه حافظ در آینه اشعار آلمانی» نوشته ناصر کنعانی، از ایرانیان مقیم آلمان، توسط انتشارات «ویمان - کونیکهازن» در آلمان منتشر شد.

این کتاب دربرگیرنده سخنان ۱۲۶ شاعر آلمانی زبان قرون ۲۰، ۲۱ و ۲۱ است که قبلا اشعار حافظ را ترجمه کرده بودند و یا با الهام از آن، اشعار جدیدی برای آهنگسازان سروده بودند.

در بخشی از این کتاب اشاره شده است: حافظ مشهورترین و محبوب‌ترین شاعر غزل سرای فارسی زبان است. وی با شعرهای خود الهام بخش نسل‌های جدید از شاعران ایرانی است. حافظ محبوبیت بیشتری نسبت به سایر شاعران مشرق زمین در فرهنگ و ادبیات آلمانی دارد. تاکنون شعرهای وی بیش از ۳۰ بار به طور کامل یا منتخب آن به آلمانی ترجمه شده است. بسیاری از شاعران بنام آلمانی همانند گوته و برخی شاعران معاصر از شعر عاشقانه او الهام گرفته‌اند. ریچارد واکتر آلمانی پیرامون حافظ می‌نویسد: این حافظ پارسی، بزرگترین شاعری است که تاکنون زندگی کرده و اشعار بی نظیر سروده است. وی بزرگترین و متعالی ترین فیلسوف است. این کتاب در نوامبر سال ۲۰۱۹ در ۲۸۲ صفحه توسط انتشارات کونیکهازون - نویمان در آلمان منتشر شد.

## وطن‌پولی

دو هفته نامه فرهنگی وطن‌پولی سال چهارم، شماره ۴۲، ۸ صفحه

## یازده

تاریخ history

کاخ گلستان در فهرست آثار یونسکو

## کاخ هزارویک شب



کننده‌ی الهامات هنری اندیشه‌ی اروپایی بعنوان نخستین نمایش‌های ترکیبی سبک اروپایی ایرانی است. که نمایشگر ویژگی‌های هنر و معماری ایران در اواخر قرن ۱۹ و ۲۰ شده‌است و به این ترتیب، بخش‌هایی از مجموعه‌ی کاخ را می‌توان به عنوان منشا جنبش هنری مدرن ایران دانست.

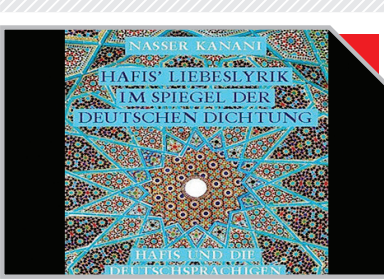
مجموعه‌ی کاخ گلستان نمونه‌ی مهمی از ادغام هنر و معماری ایرانی با سبک‌ها و نقوش اروپایی و انطباق فناوری‌های ساختمانی اروپا، از قبیل استفاده از چدن برای تحمل وزن در ایران است. از این رو کاخ گلستان را می‌توان یک نمونه‌ی استثنایی ترکیب شرق غرب در هنرهای تاریخی، طرح معماری و فن‌آوری ساختمان دانست که منبع الهام هنرمندان و معماران مدرن ایرانی شده‌است.

کاخ گلستان شامل کامل‌ترین نمایش از تولیدات هنری و معماری قاجاری و گواه مرکز قدرت و هنرهای آن زمان است. و بهمین دلیل بعنوان یک شاهد استثنایی دوران قاجار شناخته می‌شود.

کاخ گلستان نمونه‌ی اساسی از هنرها و معماری در دوره‌ی قابل توجهی در ایران در طول قرن نوزدهم است زمانی که جامعه در معرض روند نوسازی بود. نقش تأثیرگذار ارزش‌های هنری و معماری ایران باستان و همچنین تأثیرات معاصر غرب بر روی هنرها و معماری در یک نوع جدید هنرها و معماری در یک دوره‌ی گذار قابل توجه ادغام شد. تعیین حدود کاخ شامل ترکیب همه‌ی عناصری است که ارزش جهانی برجسته‌ی ملک را انتقال می‌دهند. هرچند میراث معماری قاجاری کاخ گلستان در گذشته بسیار غنی‌تر بوده‌است و بخش قابل توجهی از مجموعه‌ی کاخ تحت فرمان حاکمان بی در پی، تخریب و جایگزین شده‌است، همه‌ی عناصری که تاکنون باقی مانده‌اند، درون محدوده‌ی ملک قرار دارند. در حال حاضر این بنا عاری از هرگونه تهدید بحرانی است بویژه آن تهدیدهایی که می‌توانند چشم انداز بصری را از منظر وسیع کاخ مورد تهدید قرار دهند. برای اطمینان از اینکه این وضعیت در آینده نیز باقی می‌ماند، باید بر حفاظت از چشم انداز بصری از داخل کاخ و باغ‌های گلستان تأکید شود. ساختارهای معماری مشخص دوران قاجار اعتبار در طراحی و طرح و نمای تزئینات استثنایی داخلی و خارجی را حفظ کرده است. تمام فعالیت‌های

غزلیات عاشقانه حافظ

در آینه اشعار آلمانی



سخنی از جاینام شناسی های ح. م. ص

# خمیازه رود!



زبانزد بودن به بیهوده گویی در نزد قبیله گرایان پان ترک مایهٔ شرمندگی نیست، زیرا هدفشان هم جز هرج و مرج هدفمند نمی باشد؛ کیفیت چشم ها را بسته و دهان فراخ را بگشایند و به باری آبشخورهایی که با یک نگاه ساده، سرچشمهٔ تک تکشان از صهیونیسم تمدن خوار نمایان است، به رهنمون شدن راه ترکستان ادامه دهند. دکتر عبدالحسین مستوفی گویا فرموده اند که: ..ولی نگرانی من این است که مبدا سبیل تحریکات دشمنان در اذهان ناآگاه جوانان معصوم اثر بگذارد و در عشق و ایمانشان به ایران و ملیت ایرانی رخنه اندازد... ۱. و یا به فرمودهٔ استاد عباس آشتیانی: توطئه کنندگان، اول رشتهٔ اتحاد بین طوایف مختلف ایرانی را به نبرنگ و افسون از هم می گسلند، سپس یک یک را در کام حرص و آز خود فرو می برند. ما وقتی ممکن است به این نبرنگ و افسون پی ببریم که کار از کار گذشته باشد و تدارک مافات امکان پذیر نگردد.۲. این نگرانی ها هنگامی بیشتر می شوند که از منتشر کنندگان بیهوده گویی های دمنده در گرهِ های تجزیه طلبی با عنوان نمونه نیز سیاسگزار ی می شود و در این اوضاع یک نوجوان ناآگاه یا هر ناآشنای کمتر برخورد به لطایف الحیل مکاران هزار رنگ، چگونه باید تاریخ را از هذیان بازشناسد؟!

یکی از بسترهای پریشان گویی برای قوم گرایان مظلوم نما با مفاهیمی چون زبان مادری و هویت طلبی که زمینهٔ تحقق خواب ترکستان فدرالیسم، و تجزیه طلبی آشکار قرارشان داده اند، القای دگرگونی همهٔ نام های جغرافیایی آذربایجان یا گاه سراسر ایران در زمان پهلوی اول است؛ از همین روست که حسین محمدزاده صدیق چنین در می پراکند: «.. اهالی روستاهای اطراف شهر میانه و سراب این رودخانه (گرمرود) را که فوق العاده بیچ در بیچ است «گرمه چای» می نامند. گرمه لفظ ترکی و از بن مصدر گرمک در معنای گسترده شدن و باز شدن، تاب دادن و بیچ و خم داشتن است که مصدر بی افزوده ای گزینشک در معنای خمیازه کشیدن نیز از آن آمده است.»۳ و در ادامه با قریحهٔ لطیفش از گرم نبودن آب آن رودخانه، هم به مفهوم خمیازه رودا مشروعیت می بخشد و هم با عبارت: «خبیراً آن را به صورت «گرمرود» نوشته اند که شکل املایی ابدعی و تحریف شده است.» در راستای تشویش اذهان برای برانگیختن احساسات هم‌ردیف با زبان مادری مبنی بر اینکه پهلوی نخست، نام همهٔ مناطق آذربایجان و ایران را دگرگون کرده است قدم برمی دارد.

هدف از این نوشتار پراختن به چنین ابداعاتی نیست؛ تنها چون که خود استاد!ا سر سخن را باز کرده اند، انتظار می رفت تا تکلیف مناطقی چون سردرود یا هشتروند را هم زیر مجحت گرمرود که گرمه رود یا خمیازه رودش کرده اند، مشخص می کردند؛ چه که مردمانشان هنوز دیار خود را با لهجهٔ زیبای آذری های آن سامان به صورت: «سردِ ری» و «هشتِ ری» می خوانند و نه سردِ چای یا هشتِ چای! که سرد نیز همان سرد و هشت هم همان هشت همراه رود می باشد. البته بزرگترین مانع استاد و هم قطارانش، بنیان نام استوار و ایرانی الاصل آذربایجان است که در برابر تلاش های صهیونیسم گونه برای ملت سازی از اقوام ایرانی آذربایجان زیر عنوان ملت ترک، چون سهپند و سیلان سینه سپر کرده است. سعی در جاندازی نوشتار مضحک و مجعول آذربایجان به چنین فرموده: کلمهٔ «آذربایجان» در معنای «سرزمین راست‌کرداران نیکو آفریده و خودساخته» است که در دورهٔ ستمشاهی با سوء استفاده از یک تشابه و اشتراک لفظی میان دو کلمهٔ اومونیم و متشابه «آذر» ترکی در معنای «انسان راست‌کردار» و «آذر» فارسی در معنای آتش، ادعا کردند که زبان «آذریبهٔ» ذکر شده در منابع تاریخی اسلامی، گویشی پارسی بوده است.۴ و یا رضا همراز چنین رندی می کند: آذربایجان: به راستی چه رازی در این کلمه (چهار هجایی) وجود دارد...۵. در نتیجهٔ چنین گزافه هایی که به سبک تمدن خوارن سرگرم جعل معبد در مسجدالاقصی برای تحت الشعاع قرار دادن نخستین قبیلهٔ مسلمانان و این بار در تلاش برای جانداختن نوشتار مجعول آذربایجان انجام می گیرد، در آشکار و پنهان آذربایجان را آذربایجان می نویسند؛ آنچه تاریخ است:

۱-آتور یا آذر ۲-پات یا پای ۳-کان یا گان

اختراع پان ترکیسم: ۱-آز = نام قبیله ۲-ا-ر= دلاوررزمنده ۳-پای = خودآفریده ۴-جان = سرزمین

از این دست ترغندها را می توان در ابداعات خلأقانهٔ بسیاری یافت؛ در روزگار همان پهلوی که همیشه با سوءاستفاده از بدنامی آن برای هدایت افکار به سوی خودشان لباس مظلوم نمایی می پوشند، دربارهٔ ریشه شناسی نام قدیم آذرشهر یعنی دهخوارقان نوشته اند: «مردم محل درباره توفارقان این روایت را نقل می کنند که در زمان های بسیار قدیم (دهخوارقان یا توفارقان) ناحیه کوچکی بوده و اطراف آن را دیوار کشیده بودند. میان یک عده افراد مهاجم و ساکنان مبارز آن جنگ های خونین اتفاق می افتد که تمام دیوارها به خون آغشته می شود. از آن تاریخ در

میان مردم به (توفار یقان) (دیوار خونین) معروف می شود. اکنون نیز در

حومه آذرشهر و ممقان به دیوار (توفار) گویند. شاید این روایت عاری از حقیقت باشد.»۶ در اینکه چنین داستان هایی ریشه در فراموش نشدن ددمنشی های ترک نران مهاجم به آذربایجان از روزگار سلجوقی تا کنون داشته باشند، تردیدی نیست؛ زیرا داستان های شفاهی مشابه زیادی را در سراسر آذربایجان می توان یافت ولی نکته در تلاش برای جاکردن واژه ای ترکی میان این ترکیب از ریشه شناسی ابداعی دهخوارقان است که باز هم نمی تواند به آن رنگ ترکی بدهد زیرا دیوار یا توفار به هر صورتی که گفته شود همان دیوار فارسی است و برآیند کل ماجرا نیز اثبات ریشه داشتن این داستان ها در فراموش نشدن دیوصفتی های ترک نران مهاجم از خاطر مردم آذربایجان همراه دگرگونی نام های ایرانی مناطق اشغال شده به دست ترکان که در بیشتر جای نام ها دست کم یک بخش مانند پسوند یا پیشوندهایی چون رود، آباد، تپه و نظایرشان در کنار نام های ترکی نوساخته باقی مانده اند خواهد بود. برای نمونه سفیدرود که بومیان تاتی و تالشی هنوز از آن با نام‌های ایسپارو، سیدپورو، سیدورو و اسیه یاد می کنند به هولان‌موران مغولی و قزل اوزن ترکی تغییر یافت.۷ استارا رود یا اوستورو رو تالشی به آستاراچای تغییر یافت. سَراوُ رود که بعد از آمدن ترکان به آجی‌چای تغییر نام داد. هر چند توسط فرهنگستان نام آن به تلخه‌رود برگشت که ترجمان نام ترکی آن بود. سیمینه‌رود در زمان چیرگی مغولان بر آذربایجان به تاتانو تغییر نام داد.۸ زرنه‌رود در زمان چیرگی مغولان بر آذربایجان به جغتو تغییر نام داد.۹ رود بنم جوی که به قزل ارخ تغییر یافت. ۱۰ سیاه‌رود آردبیل که به نام ترکی قره سو تغییر یافت. ۱۱ روستای ارمن در مشکین شهر که به سولدوز تغییر یافت.۱۲ کلکلان که به خضرولو یا خضر بکاولو تغییر یافت.۱۳ اسیبی دژ به معنای دژ سید (اسیبی در زبان طبری به معنای سپید) که به آق قلا تغییر یافت.۱۴ حتی در در بخش مربوط به طول و عرض جغرافیایی مناطق مختلف آذربایجان از کتبی با عنوان «عرض و طول بلاد ایران» به قلم ذوالفقار کرمانی که حدود ۱۵۵ سال پیش و در زمان ناصرالدین میرزا قاجار نوشته شده است به روشنی از دو روستای تاریخی «کوروش آباد» و «ردشیر» آذربایجان نام برده می شود. کپت ادوارد ابوت در گزارش های خود می نویسد: خلخال هم منطقهٔ مرتفع غم افزایی است که به پنج بلوک سنخ آباد، خاندنذیل، خورشید رستم، شاهرود و قرغازکنان تقسیم شده و ۳۱۶ روستا دارد...شاخه‌ای از قبیلهٔ شقاقی به نام شاطرانلو و مجموعه های کوچک گوناگون کوچ رو در آنجا زندگی می کنند.۱۵ و دربارهٔ تبریز چنین گزارش می دهد: شامل بلوک یا بخش های زیر و مجموعۀ: ویدهار، سرد صحرا و خطه، رودگات و مواضع آموزی؟! خان، شاهی، ارونک، انزاب، مرند، گبیر گره؟!، زونوس، آلان براگوش، بدویستان، خانم‌رود، دهخوارقان، مهران رود، اوچان، عباس، هشت -رود، سر -آب و گرم -رود که در آن ها حدود ۱۱۲۳ روستا شمرده شده است.۱۶ مستوفی، عبدالحسین، سلام بر آذربایجان، نشر دات(۱۳۹۱)، ص ۱۲

اقبال آشتیانی، عباس، زبان ترکی در آذربایجان، مجلهٔ یادگار، شمارهٔ آبان ۱۳۲۴ خورشیدی، «به نقل از سلام بر آذربایجان» دیوان اشعار محمد خلیفه عاجز گرمه رودی (معروف به عاجز سرایی) با مقدمه، تصحیح و تحشیه دکتر حسین محمدزاده صدیق، تکدرخت، ۱۳۹۰

وبسایت اینترنتی صدیق www.drсадigh.ir، سحر، سال اول، شمارهٔ دوم، شهریور ۷۹

همراز، رضا، یادداشت‌هایی از تاریخچه زبان و ادبیات ترکی آذربایجان در این سوی ارس، یاران، ۱۳۹۶

خاماجی، بهروز، آذرشهر «دهخوارقان»، چاپ شفق، خرداد ۲۵۳۵ شهنشاهی

The Western Elburz” (۱۹۲۴ Fortescue, L. S. (April and Persian Azerbaijan” The Geographical Journal ۳۱۰.p, ۳۱۵-۳۰۱.pp.(۴)۶۳

۸ و ۹- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، سرواژهٔ آذربایجان

۱۰، ۱۱، ۱۲ و ۱۳- عبدی، عطاءالله، اسنادی نو در رابطه با تغییر زبان در آذربایجان: صریح‌الملك گنجینه‌ای از نام‌های جغرافیایی آذربایجان، سبرده شده به پایگاه ایران بوم، ۱۵ دی ۱۳۸۹ و همچنین عبدی، عطاءالله-لطفی مریم، «پژواک زبان در جای نام های آذربایجان در منابع کهن(صفحه‌الصف و صریح‌الملك)»، فصلنامهٔ مطالعات ملی، سال پانزدهم(۱۳۹۳)، شمارهٔ ۲، صص ۴۹-۷۴

۱۴- وبسایت ثبت احوال استان گلستان و وبسایت گردشگری استان گلستان

۱۵- ادوارد ابوت، کپت، شهرها و تجارت ایران در دورهٔ قاجار (گزارش کنسول ابوت از اقتصاد و جامعهٔ ایران ۱۸۶۶-۱۸۴۷م)، ترجمهٔ سید عبدالحسین رئیس السالط، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۳۹۸، ص ۲۹۴

۱۶- همان، ص ۲۸۹

## شیرکوه بند

هما ارژنگی

شیرکوه بذبایک خرم دین این فروغ بی زوال و جوادن من قبله گاه و جان پناه نیکم این وطن این همیشه سبز این همیشه پاک این همیشه روشن و بلند و تابناک این زلال تا همیشه جاری زمان بایک غیور با ردای سرخ

بر نشست بر پیل گوهور همچو شیر بر نر دل و جسور همچو کوه بذب سخت و استوار جمع تازیان گرد او به صف نیزه ها به دست تیغ ها به کف معتمصم بر او بانگ میزند : مرد تا خلف کیستی ؟ بگو..

نیست پاسخی بهر پرسشش دیدگان خلق سوی بانگان خیره میشود آن دلیر گرد می رود به پیش خورده بر لبش مهری از سکوت آنگه از جنون میکشد غریو : مرد تیغ زن کتف او بزین مردک پلید می رود به پیش

می درد به تن سرخ جامه اش خون روشنش میچکد به خاک تیره میشود آن نگاه پاک لیکن از غرور تا نبیند آن دشمن دنی روی زرد او می زند به رخ رنگ لاله از زخم خون فشان چهره میکند از گلاب خون رنگ ارغوان آنگه از زمین سوی آسمان خیره می شود

شاد و پر توان بر خدای جان سجده میرد آه کردگار ای همیشه یار- در ره وطن سهل باشدم مرگ و افتخار باز معتمصم می زند نهیب : تیغ زن بزین کتف دیگرش برکنش زبان مقله کن تنش بایک دلیر در زلال خون آوردخروش

وایسین ندا از گلوی او میرسد به گوش اینک ای وطن ای همیشه پاک مرگ را چه پاک بی بها سری خونهای تو گر قند به خاک؟ کی شود فنا آن که شد فدا در ره وطن بهر افتخار ؟

## بازگشت ترکیه به کمالیسم و حذف هویت کردی

# اقتضای طبیعت!



محمد آمره



دموکراتیک خلق‌ها بازداشت شدند. مسئله در آخرین انتخابات پارلمانی جدی تر شد. زمانی که حزب عدالت و توسعه با کسب ۴۰ درصد آرا توان تشکیل کابینه را نداشت و حزب دموکراتیک خلق‌ها که سومین حزب بزرگ ترکیه محسوب می‌شود با کسب ۱۳ درصد آرا توانسته بود ۸۰ نماینده وارد پارلمان ترکیه کند اردوغان دو راه بیشتر نداشت یا می‌بایست با کردها سازش کند که این به معنای از دست دادن حمایت حزب فاشیستی حرکت ملی تحت رهبری دولت باقچلی و برخلاف میلش بود و یا با دولت باقچلی ائتلاف کند که مجبور به پذیرش شروط این حزب فاشیستی در قبال کردها می‌شد. دولت باقچلی، رهبر حزب حرکت ملی که از او به عنوان قدرت برتر ترکیه که توان تحمیل تمام خواسته‌های خود بر اردوغان را دارد یاد می‌شود، با بیان این که بدون تسویه حساب با حزب دموکراتیک خلق‌ها نمی‌شود ادعای پایان کار پ.ک.ک را داشت، بار دیگر مساله این حزب را تبدیل به موضوع روز سیاست ترکیه کرد. پس از این نیز حزب حاکم ترکیه وارد میدان شد و دادخواست ممنوعیت فعالیت حزب دموکراتیک خلق‌ها به عنوان دومین حزب مخالف را به دادگاه عالی قانون اساسی تقدیم کرد.

این نقطه پایان امید برای بهبودی وضعیت سیاسی کردها در ترکیه بود. با این اقدام و بستن تنها صدای کردها می‌شود انتظار داشت که بار دیگر سیاست‌های انکار و نادیده گرفتن کردها بالا بگیرد و درگیری‌ها مسلحانه افزایش یابد. اما تفاوتی که وجود دارد قدرت چشمگیر کردها در آنکارا و استانبول است. استانبول به عنوان بزرگترین شهر گردشگر جهان محسوب می‌شود و حضور پرشماری کردها در این شهر تعیین کننده است. این مسئله باعث می‌شود که در صورت حذف حزب دموکراتیک خلق‌ها رای کردها به سید اپوزیسیون ریخته شود و مسئله دیگری برای اردوغان ایجاد شود. اما نکته مهمتر افزایش قدرت پ.ک.ک و گروه‌های مسلح کردی است. زمانی که اجازه فعالیت سیاسی به کردها در درون ترکیه داده نشود و فشارهای سیاسی افزایش یابد، فعالیت‌ها به سمت حرکت‌های زیر زمینی و مسلحانه افزایش می‌یابد و این نکته همچنان که می‌تواند هزینه زیادی برای ترکیه در درون کشور در پی داشته باشد، چهره ترکیه در جهان را هم مخدوش می‌کند. تلاش سیستماتیک برای حذف صدای یک اقلیت بزرگ در کشور که از آغاز تشکیل ترکیه مورد ظلم و ستم واقع شده‌اند و وجود آنها انکار

دوشنبه ۳۱ خردادماه خبر موافقت دیوان قانون اساسی ترکیه با ممنوعیت حزب دموکراتیک خلق‌ها منتشر شد که بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های ترکیه و جهان داشت. این اقدام بسیاری از کنشگران حقوق بشر در جهان را نگران و حساس کرد. چرا که با تک صدایی شدن ترکیه بار دیگر کردهای این کشور زیر سخت‌ترین فشارها قرار می‌گیرند.

از آغاز ابداع کشوری با نام ترکیه، هیأت حاکمه این کشور تلاش کردند برای کشور خود یک زبان، یک ملت و یک هویت کاملاً ترکی خلق کنند و این مسئله سبب می‌شد ساکنان غیر ترک‌زبان از جمله کردها، یونانی‌ها و ... نادیده گرفته شوند. ترکیه که از خاکستر عثمانی برخاسته بود می‌خواست کشوری بر پایه ایدئولوژی پانترکیسم بنا کند و از این رو نمی‌توانست هویتی غیر از هویت ترکی را برپاند. قانون اساسی ترکیه نیز با این نگاه نگارش شد و در راستای این نگاه و ایدئولوژی و سیاست انکار هویت‌های غیر ترکی، کردها ترک کوهی خوانده می‌شدند و تا سال‌ها این اقلیت پرجمعیت اجازه صحبت کردن به زبان خود در اماکن رسمی را نیز نداشتند.

این مسئله اگرچه می‌توانست به یکدست سازی ترکیه کمک کند اما فعالیت‌های رسانه‌های بین‌المللی، کردهای خارج از ترکیه و گروه‌های شبه نظامی مانند پ.ک.ک توجه جهانیان را به خود جلب کرد. این مسئله، تبدیل به استخوان لای زخم برای ترکیه شده بود. تبعیض و انکار سیستماتیک و دولتی علیه جمعیت کرد این کشور از یک سو جنگ داخلی و از سوی دیگر موضع گیری‌های کشورهای غربی را در پی داشت که در نهایت به جلوگیری از عضویت این کشور در اتحادیه اروپا منجر شد.

با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه و رجب طیب اردوغان تلاش‌ها برای حل این بحران سیاسی بالا گرفت تا برای پایان جنگ مسلحانه آزادی‌های سیاسی به کردها اعطا شد که در سال ۲۰۱۲

حزب دموکراتیک خلق‌ها که یک حزب کردی خوانده می‌شد تاسیس شد. نگاه حزب حاکم این بود که با راضی کردن پ.ک.ک به فعالیت سیاسی بتواند آنها را خلع سلاح کند و مسئله کردی را حل کند اما این پیمان بسیار شکننده بود؛ چرا که با ورود ترکیه به شمال سوریه و جنگ با کردها بار دیگر آتش زیر خاکستر را شعله ور کرد و مخالف کردهای داخل ترکیه را برانگیخت. درگیری‌ها بالا گرفت و رهبران حزب



منوچهر مرتضوی (نفر وسط در کنار استاد شهریار) (زاده تیر ۱۳۰۸ در تبریز - گذشته ۹ تیر ۱۳۸۹ در تبریز)، ادیب، نویسنده و پژوهشگر ایرانی و استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تبریز و حافظ‌شناس برجسته. در دوران تحصیل دانشگاهی در دانشگاه تهران از درس استادانی چون بدیع الزمان فروزانفر، ملک‌الشعرا بهار، سعید نفیسی، ابراهیم پورداود و محمدتقی مدرس رضوی بهره گرفت. در سال ۱۳۳۷ با دفاع از رساله دکتری خود با موضوع «اوضاع ادبی آذربایجان در عصر ایلیخانان» به راهنمایی بدیع الزمان فروزانفر به درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی نایل شد. از سال ۱۳۳۷ تدریس در دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز را آغاز کرد، و سال‌ها ریاست دانشکده ادبیات آن دانشگاه را به عهده داشت. در سال ۱۳۴۴ کتاب مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ‌شناسی را منتشر کرد، و این کتاب پس از گذشت چندین دهه هنوز از کتاب‌های مرجع در زمینه شناخت حافظ و شعر اوست. در سال ۱۳۵۶ به مدت پنج ماه ریاست دانشگاه تبریز را عهده‌دار بود. پس از انقلاب اسلامی دکتر مرتضوی خانه‌نشین شد. گروه‌های منتسب به جریان پان‌ترکیستی نیز که با زبان فارسی دشمنی دارند، در حملات سازمان‌یافته علیه دکتر مرتضوی نقش داشتند. دکتر منوچهر مرتضوی در ساعت ۱۱/۳۰ صبح روز چهارشنبه ۹ تیر ۱۳۸۹ در ۸۱ سالگی در تبریز درگذشت. او در وادی رحمت تبریز و در کنار همسرش آرام گرفت. یادنامه منوچهر مرتضوی تحت عنوان «سایه سرو سبهی» توسط محمد طاهری خسروشاهی از پژوهشگران دانشگاه تبریز منتشر شده است.

## بیا تا جهان به بد نسپریم

### ناگفته‌هایی از مواضع سیاسی و تلخکامی‌های منوچهر مرتضوی

# جمهوری علیه جمهور

میرسد نیز صادق است و به ندرت افرادی در این کشور پیدا میشود که بتوانند متن سنگ قبر پدر بزرگانشان را بخوانند. نکته دیگر نگارش صحیح نام آذربایجان است که امروز برخی ناآگاهان به شکل تحریف شده آن را مینویسند. وجود آرمها و مفاهیمی همچون داس و چکش، کارگران، کارخانه‌ها و مزارع، یادآور فضای سوسیالیستی آن دوران است. نریمانوف از مسئولین باشگاه همت در شهر باکو نیز بود. این باشگاه توسط جمعی از ایرانیان مهاجر در قفقاز تشکیل شده بود که ارتباطات خوبی با اجتماعین عامیون در جریان انقلاب مشروطه ایران داشته است. خانواده نریمانوف خود از مهاجرین ایرانی ساکن تفلیس بود.

بوده و پس از رسمی شدن زبان روسی، بعدها رسم الخط این جمهوری نیز به سریل و لاتین تغییر میکند. واژگانی همچون اجتماعی، شورا و جمهوریت که متعلق به ادبیات قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم منطقه آران بوده و بعدها جای آن را واژگان بی‌هویت و وارداتی همچون سوسیال، ریسپابلیک و... گرفت و اگر امروز این پوستر به مردمان آن منطقه نشان داده شود شاید افراد بسیار کمی بتوانند که نوشته‌های آن را بخوانند و معنی کلمات آن را بدانند، حال آنکه قدمت این پوستر فقط ۱۰۰ سال بوده و متعلق به اوایل تشکیل حکومت شورشان است! و این مسئله در مورد کتابها، کتیبه‌ها و سنگ قبرهایی که قدمتشان به پیش از ۱۹۲۰



تصویر زیر، پوستری از هیئت وزرای اولین شورای دولتی حکومت تازه تاسیس جمهوری آذربایجان به ریاست نریمان نریمانوف در اوایل تشکیل اتحاد جماهیر شوروی بوده که حاوی چند نکته است. عنوان و اسامی اصلی به کار رفته در این پوستر بارسم الخط فارسی بوده و این نشانهای مبنی بر کاربرد و رواج رسم الخط فارسی در منطقه قفقاز جنوبی تا اوایل تاسیس اتحاد جماهیر شوروی

